مقالاتی از راه کارگر

راه رشد غیر سرمایه‌داری، حزب توده و رهبران سازمان فدائی (اکثریت)

www.iran-archive.com

تنظیم و تکثیر:
دانشجویان هوادار "راه کارگر"

رهبران سازمان فدایی (اکثریت) به پوشیده نگه‌داشتن ماهیت واقعی خط مشی خود، نیاز حیاتی دارند و زیرا ناگزیرند یک خط مشی اپورتونیستی را بر سازمانی تحمیل کنند که موجودیتش مدیون سنتهای انقلابی و مبارزاتی است. رهبران سازمان فدایی (اکثریت)، فعلا" نمی‌خواهند و نمی‌توانند حرف آخرشان را بزنند؛ زیرا خوب می‌دانند که یک سازمان انقلابی نمی‌تواند بی‌مقدمه و بدون گذراندن یک دورهٔ برزخی، آمادگی پذیرش نظرات آنها را داشته باشد. این، همان چیزی است که ما آن را خصوصیت اپورتونیسم برزخی می‌نامیم و در مقالات قبلی، دربارهٔ آن سخن گفته‌ایم. همین خصوصیت اپورتونیسم برزخی است که رهبران اکثریت را وامی‌دارد تا دایما" به حزب توده پرخاش کنند و بی‌مورد و با مورد با آن مرزبندی کنند. رهبران اکثریت، درست در لحظاتی که بیش از هروقت دیگر به حزب توده نزدیک شده‌اند، ناگزیرند برای حفظ آبرو و اعتبار خود در پیش اعضاء و هواداران سازمان به طور مصنوعی با حزب توده مرزبندی کنند. یکی از نمونه‌های جالب این مرزبندی مصلحتی، مبارزه ایدئولوژیکی است که اینها با حزب توده بر سر مسئلهٔ راه رشد غیر سرمایه‌داری، به راه انداخته‌اند ودر پشت گردوخاکی که این "مبارزه ایدئولوژیک" برانگیخته است، زمینه‌های نزدیکی دو جریان، بیشتر از پیش، فراهم می‌آید و رهبران اکثریت، فضا را برای قبول نفسبر رویزیونیستی از راه رشد غیر سرمایه‌داری، آماده می‌سازند.

ما در شماره‌های ۲۵ و ۲۶ "راه کارگر" در مقالهٔ "تفسیر سازمان فدایی از مبارزهٔ ضد امپریالیستی و انترناسیونالیسم پرولتری" در این مورد هشدار دادیم و همانجا گفتیم که انتقادات سازمان فدایی به حزب توده، دربارهٔ مسئلهٔ راه رشد غیر سرمایه‌داری، خود بهترین بیانگر موضع انحرافی فدائیان

است ، زیرا مرزبندی‌فداییان‌با حزب توده ، اصولا" یک مرزبندی مصلحتی بودو به همین دلیل حزب توده در مقالهای با عنوان "چپ‌روها و مسئلهٔ راه رشد غیر سرمایه‌داری" که در سه بخش، انتشار یافت ، این مرزبندی مصلحتی را مورد حمله قرار داد . ولی اکثریت ، هنوز مواضع خود را در این مورد روشن نساخته است . با توجه به این مقدمات ، توضیح چند نکته را دربارهٔ این مسئله ، ضروری می‌دانیم : مسئلهٔ راه رشد غیر سرمایه‌داری و پاسخ مارکسیست ـ لنینیستی و همچنین پاسخ رویزیونیستی به آن ، مطلب تازه و ناشناخته‌ای نیست و شاید بحث تفصیلی در این باره غیر ضرور ، تکراری و ملال‌آور باشد . بنابراین ، ما نمی‌خواهیم به طور تفصیلی وارد این بحث شویم ، لیکن به اعتقاد ما در مناقشات حزب توده و سازمان فدایی نکات ابهامی وجود دارد که شاید رهبران سازمان فدایی عمدا" ابهام راحفظ می‌کنند تا راه برای حرکات بعدی باز بماند . ما باختصار به این نکات ابهام می‌پردازیم .

در جوامعی که مناسبات تولید پیش‌از سرمایه‌داری ، تسلط دارد ، چگونگی گذاربه سوسیالیسم مسئلهٔ راه رشد غیر سرمایه‌داری را مطرح می‌سازد . مارکسیسم ـ لنینیسم گذار به سوسیالیسم را در چنین جوامعی ،تحت‌شرایطی ، کاملا" امکانپذیر می‌داند . بسیاری از کشورهای سوسیالیستی ، مناسبات‌تولید سرمایه‌داری را به عنوان مناسبات تولید مسلط تجربه نکرده‌اند . تقریبا "تمام کشورهای سوسیالیستی آسیایی ، پیش از انقلاب‌و رهایی ، جوامعی ماقبل سرمایه‌داری بودند . بنابراین مسئلهٔ راه رشد غیر سرمایه‌داری و دست یافتن به نظام سوسیالیستی ، بدون گذار از سرمایه‌داری ، در تئوری و پراتیک‌انقلابی مارکسیست ـ لنینیستی مسئلهٔ تازه‌ای نیست . مارکس و انگلس، دربارهٔ این مسئله بکرات سخن گفته‌اند . آنها مخصوصا" در رابطه با امکان پیروزی‌انقلاب در روسیه و دست یافتن این کشور به سوسیالیسم بدون گذار از سرمایه‌داری و دربارهٔ چگونگی و شرایط پیروزی آن آموزشهای مهمی دارند . یکی از جالبترین آنها مقاله‌ای است که مارکس در نقد نظرات یکی از نارودنیکهای روس، به نام‌میخائیلوسکی در سال ۱۸۷۷نوشته است ، که در زمان حیات

مارکس انتشار نیافت و بعدها برای اولین بار به وسیلهٔ انگلس، در ۱۸۸۶ منتشر شد . مارکس، در این مقاله ، خطاب به انقلابیون روسیه صریحا" می‌گوید : "اگر روسیه راهی را که از ۱۸۶۱ دنبال می‌کند ادامه دهد ،بهترین شانسی را که تاریخ به خلقی ارزانی می‌کند از دست خواهد داد و تمام ناملایمات مصیبت‌بار نظام سرمایه‌داری را از سر خواهد گذراند". (۱) در این مقاله ، مارکس تحقق سوسیالیسم را در روسیه از طریق راه رشد غیر سرمایه‌داری ، امکانپذیر می‌داند . بعد از مارکس و انگلس مسئلهٔ راه رشد غیر سرمایه‌داری ، از طرف لنین مطرح می‌گردد و با گسترش خلاق تئوری مارکس و انگلس به وسیلهٔ او ، جمهوری‌های آسیایی که از زنجیر اسارت تزاریسم آزاد شده‌اند ، راه رشد غیرسرمایه‌داری را در پیش میگیرند وبعد ها کشورهای دیگری‌که به رهبری احزاب کمونیست آزاد میشوند ، این تجربه را غنی‌تر می‌سازند.بنابراین ،مسئله بر سر نفی راه رشد غیرسرمایه‌داری نیست . بلکه بحث برسر چگونگی وشرایط پیروزی‌آن است .پس بهتر است درباره شرایط وچگونگی پیروزی راه رشد غیرسرمایه‌داری اندکی تا مل کنیم :

در جوامعی‌که پرولتاریا وسازمان انقلابی‌آن بتواند سرکردگی نیروهای انقلابی را در دست گیرد ، به محض پیروزی انقلاب وقبضهٔ قدرت سیاسی از طرف سازمان پرولتاریایی ، جامعه می‌تواند بدون اشکال ، در جهت سوسیالیسم سمت‌گیری‌کند . تسلط مناسبات تولید ماقبل سرمایه‌داری ، در چنین جامعه‌ای ، یک دورهٔ گذار را ضروری می‌سازد . در این دورهٔ گذار ، مناسبات کهنهٔ پیش از انقلاب،دگرگون شده وزمینهٔ ایجاد روابط تولید سوسیالیستی ، فراهم می‌گردد . در واقع ، در چنین جوامعی سرکردگی پرولتاریا وقبضهٔ قدرت سیاسی از طرف سازمان انقلابی آن ، پیروزی راه رشد غیرسرمایه‌داری را تضمین می‌کند . راه رشد غیر سرمایه‌داری ، در صورتی می‌تواند زمینه ساز سوسیالیسم باشد که برسرکردگی پرولتاریا متکی باشد وسازمان انقلابی پرولتاریا هدایت ماشین دولتی را در دست گیرد . در این

---

۱ ــ منتخبات مارکس وانگلس ،چاپ مسکو ، ص ۲۷۰

صورت یک کشور می‌تواند با سمت‌گیری قاطع در جهت سوسیالیسم ، زمینهٔ مادی واجتماعی آن را فراهم آورد ؛ هرچند مانند مغولستان ، یا آنگولا ، از لحاظ تکامل اجتماعی بسیار عقب‌مانده باشد .

اما بحث ، دربارهٔ مسئله راه رشد غیرسرمایه‌داری ، برسر این مطالب نیست . بحث ، برسرتئوری رویزیونیستی راه رشد غیرسرمایه‌داری است .

این تئوری رویزیونیستی ، آموزشهای مارکسیسم ـ لنینیسم را دربارهٔ راه رشد غیرسرمایه‌داری ، از مضمون انقلابی تهی می‌سازد . تئوری رویزیونیستی دربارهٔ راه رشد غیر سرمایه‌داری ، بعد از کنگرهٔ بیستم حزب کمونیست شوروی از طرف خروشچف مطرح گردید وهم‌اکنون نیز مورد پذیرش حزب کمونیست شوروی است . مدافعان این تئوری (که در کشورما حزب توده برجسته‌ترین آنهاست) ادعا می‌کنندکه در نتیجه وجود اردوگاه نیرومند سوسیالیست ، موازنهٔ نیروها در سطح بین‌المللی به ضرر امپریالیسم جهانی ، تغییر کرده وشرایطی به وجودآمده است‌که خلقهای زیرسلطهٔ امپریالیسم می‌توانند با بهره‌مند شدن از "هژمونی پرولتاریای جهانی" در راه رشد غیرسرمایه‌داری گام بگذارند وپیروزمندانه زمینه های تحقق سوسیالیسم را فراهم سازند . مثلا" حزب توده می‌گوید : " راه رشد غیرسرمایه‌داری ، یا سمت‌گیری سوسیالیستی، برسنگ پایهٔ دواتحاد ، استوار است : ۱ ـ اتحاد همه نیروهای خلقی‌که در عرف سیاسی ، نیروهای دموکراسی ملی خوانده می‌شوند؛ مبارزهٔ دولت ملی در راه استقلال کامل ، درصورتی‌که کلیهٔ نیروهای ضد امپریالیستی ومیهن دوست را در زیر پرچم خود ، متحد نسازد ، محکوم به شکست‌وناکامی است . ۲ ـ بدون‌اتحاد و همکاری نزدیک نیروهای دموکراسی ملی‌که حاکمیت سیاسی را در دست دارند ، با سیستم جهانی سوسیالیستی ، حتی حرفی هم از سمت‌گیری سوسیالیستی نمی‌توان زد .جان کلام اینجاست‌که تئوری کنونی راه رشد غیرسرمایه‌داری ، ادامه وتکامل آموزش لنین دربارهٔ نقش جهان‌شمول تاریخی پرولتاریا در شرایط آرایش وتناسب جدید نیروها در مقیاس جهانی است .

یکی از عمده‌ترین شرایطی‌که چنین تحولی را امکانپذیر می‌سازد ، همانا همکاری دولتهای نوبنیاد ومترقی با کشورهای سوسیالیستی است . این دو اتحاد تعیین کننده ، با هم ، پیوندی ماهوی دارند ؛ انعکاس یکدیگرند ؛ یا به زبان دیگر ، دوروی یک سکه‌اند ." (۲) در این‌گفته ، دوشرط برای راه‌رشدغیرسرمایه‌داری، ضرور شمرده می‌شود : شرط اول ، آرایش مساعد نیروهای طبقاتی در داخل کشور ؛ شرط دوم همکاری با کشورهای سوسیالیستی. آنچه دراینجا روشن نشده است ، این است‌که ازاین دوشرط، کدامیک، شرط اساسی وکدام یک شرط مساعد وکمکی است . رویزیونیستها ، شرط دوم ، یعنی همکاری با کشورهای سوسیالیست را شرط اساسی میدانند . هرچند نویسندگان حزب توده می‌گویند " این دو اتحاد تعیین‌کننده باهم پیوندی ماهوی دارند ؛ لیکن همیشه تئوریسینهای رویزیونیست، شرط دوم را به وجود آورنده وتقویت کننده شرط اول دانسته‌اند ومی‌دانند. بس بنابراین ، بهتر است ما هم نخست به شرط دوم بپردازیم : روزنامه "مردم" می‌گوید : "بدون حضور فعال ورهبری طبقه کارگر ، حتی سخنی هم از راه رشد غیر سرمایه‌داری نمی‌تواند به میان آید . منتهی این حضور و تاثیر این رهبری ، نه به طور مستقیم ، بلکه به نحوی خاص اعمال می‌شود . به همین دلیل است‌که تا قبل از پیدایش سیستم جهانی سوسیالیستی .... راه رشد غیر سرمایه‌داری ، یک نظریه بیش نبود . " (تاکید ازماست) (۳) . در این گفته ، بروشنی مشهود است که شرط دوم،یعنی وجود اردوگاه سوسیالیست ویا باصطلاح "هژمونی پرولتاریای جهانی" شرط اساسی وتعین کننده در تحقق راه رشد غیرسرمایه‌داری ، اعلام می‌شود . استدلال "حزب معامله"، تقریباً روشن است : آنها می‌گویند ما هم به رهبری پرولتاریا اعتقاد داریم وآن را شرط ضرور واساسی در تحقق " سمت‌گیری سوسیالیستی" میدانیم اما منظور از این رهبری ، رهبری پرولتاریا در سطح جهانی است نه ضرورتاً

---

۲ ــ "مردم" ، ۱۵ خرداد ۵۹ ، ص ۳

۳ ــ "مردم" ، ۱۵ خرداد ۵۹ ، ص ۶ .

در خود کشور مورد بحث ، واز آنجا که در حال حاضر در نتیجهٔ حضور اردوگاه سوسیالیست ، در همه جای جهان "حضور فعال ورهبری طبقهٔ کارگر" وجود دارد ، بنابراین کافی است پیوند همکاری واتحاد میان کشور مورد بحث وکشورهای سوسیالیست ایجاد گردد ، بقیهٔ مسائل بتدریج حل خواهد شد . می‌بینید که در این استدلال شرط همکاری با کشورهای سوسیالیست، شرط اساسی وتعیین‌کننده است ونفس همین همکاری به معنای سرکردگی پرولتاریا در یک کشور بخصوص، تلقی می‌گردد . روزنامهٔ "مردم" در جواب نویسندگان سازمان فدایی که در "کار" ۵۶ گفته‌اند : "لنین اکیدا" راه رشد غیرسرمایه‌داری را تحت رهبری کمونیستها میسر میداند وبه عنوان یک پیش فاز ساختمان سوسیالیسم به آن مینگرد و اولیانفسکی این راه رشد را برخلاف لنین راهی می‌داند که تحت رهبری دموکراتهای انقلابی ، طی میشود وبه سوسیالیسم می‌انجامد ..." ، چنین می‌نویسد : " ....هم لنین ، هم اولیانفسکی وهمهٔ نظریه پردازان راه رشد غیر سرمایه‌داری ، نوعی رهبری غیرمستقیم پرولتاریا را در گذار غیرسرمایه‌داری ، سنگ پایهٔ اصلی وبدون چون وچرا می‌دانند . آثار این رهبری غیر مستقیم ، از طریق پرولتاریای جهانی وبویژه پیشاهنگ پیروزمند آن در کشور یا کشورهای سوسیالیستی ، اعمال می‌شود ..." (۴) "مردم" به روشنترین وجه ممکن ، تئوری خود را توضیح داده است : منظور از رهبری پرولتاریا ، "نوعی رهبری غیرمستقیم" است که از طریق "کشور یا کشورهای سوسیالیستی ، اعمال می‌شود ." اما "مردم" به توضیح تئوری رویزیونیستی خود اکتفا نکرده ، بلکه کوشیده است لنین را هم ، در کنار اولیانفسکی قرار دهد . می‌گویند آن‌کس که به دوزخ می‌رود در جستجوی همراهانی برای خود برمی‌آید ، اما "مردم" اشتباه می‌کند ؛ زیرا ، لنین هرگز با اولیانفسکی همراه نخواهد شد . بگذارید ببینیم اگر به قول "مردم" لنین واولیانفسکی در "نوعی رهبری غیر مستقیم" پرولتاریای

---

۲ ــ "مردم" ، ۱۳ خرداد ۵۹، ص ۳.

اختلافی با یکدیگر ندارند ، پس اختلاف آنها در کجاست ؟ آیا مگر نه این است‌که حزب توده وهمهٔ رویزیونیستهای خروشچفی ، ادعا می‌کنند که تئوری جدید راه رشد غیر سرمایه‌داری محصول ارزیابی دگرگونیهای اوضاع واحوال بین‌المللی در دورهٔ بعد از جنگ جهانی دوم می‌باشد مگر نه این است‌که آنها ادعا می‌کنند بعد از جنگ دوم در نتیجهٔ به وجود آمدن اردوگاه سوسیالیست و نیرو گرفتن آن ، موازنهٔ قوا در سطح بین‌المللی به نفع سوسیالیسم چرخیده است وهمین عامل ، در سمت‌گیری کشورهایی که با امپریالیسم می‌جنگند ، نقش تعیین‌کننده دارد ؟ به عبارت دیگر ، رویزیونیستها معتقدند که از زمان لنین به این‌سو ، عامل جدیدی وارد میدان شده است و آن عامل ، همان تغییر موازنهٔ نیروها در سطح جهانی به نفع سوسیالیسم است . در این صورت چگونه می‌توان ادعا کرد که لنین واولیانفسکی هردو "نوعی رهبری غیرمستقیم پرولتاریا را درگذار غیرسرمایه‌داری ، سنگ پایهٔ اصلی وبدون چون وچرا می‌دانند" ؟ حزب توده می‌خواهد بگوید راه رشد غیرسرمایه‌داری‌که ما مطرح می‌کنیم، همان است‌که لنین مطرح می‌ساخت . درحالی‌که این دروغ محض است وحزب توده خود بهتر می‌داندکه این حرف را فقط برای خام‌کردن دیگران وقالب‌کردن تئوری رویزیونیستی خود عنوان می‌کند . اولیانفسکی‌که یکی از همان "دانشمندان حزبی وکاملا مسئولی" است‌که حزب توده به آنها استناد می‌کند ، می‌گوید : "تاریخ انواع کاملاً متفاوتی از رشد غیرسرمایه‌داری را نشان داده است . اولا" خلقهای قلمروهای روسیه تزاری ، از طریق دیکتاتوری پرولتاریای سرمایه‌داری را دور زده‌اند ؛ ثانیا" ، جمهوری خلق مغولستان ، جمهوری خلق ویتنام وجمهوری خلق دموکراتیک کره ، تحت لوای نیروهای دموکراتیک خلق ، سرمایه‌داری را دور زده‌اند ؛ ثالثا" ، بعضی از کشورهای آسیایی وآفریقایی ، بین دهه های ۱۹۶۱ — ۱۹۷۰ سعی در دورزدن سرمایه‌داری نموده‌اند." (تأکید ازماست) (۵) . می‌بینید

۵ — مراجعه‌کنید به مقدمهٔ اولیانفسکی بر کتاب راه رشد غیر سرمایه‌داری ، نوشتهٔ آندره‌یف ، ترجمهٔ فارسی ، ص ۱۱.

که اولیانفسکی سه نوع کاملا متفاوت از راه رشد غیرسرمایه‌داری را برمی‌شمارد . آیا درنوع اول‌که خلقهای زیر ستم تزاری " از طریق دیکتاتوری پرولتاریا سرمایه‌داری را دور زده‌اند " ، ودر نوع دوم‌که خلقهای آسیایی از طریق دموکراسیهای توده‌ای سرمایه‌داری را دور زده‌اند ، می‌توان از "نوعی رهبری غیر مستقیم پرولتاریایی" سخن به میان آورد ؟ تردیدی نیست‌که در این موارد ، طبقهٔ کارگر در این کشورها یا ضعیف بوده ویا حتی اصلا" وجود نداشته است . اما وجود انقلابیون کمونیست‌که در راس حرکت خلق ، قدرت سیاسی را به دست آورده‌اند ، بهترین ضامن رهبری پرولتاریایی بوده است . آیا می‌توان این موارد را با نمونهٔ بعضی از کشورهای آسیایی وآفریقایی که حتی به گفتهٔ خود اولیانفسکی ، فقط " سعی در دور زدن سرمایه‌داری نموده‌اند" در یک ردیف قرار داد ؟ واقعیت این است‌که "نوعی رهبری غیر مستقیم پرولتاریا" کشف بزرگ رویزیونیستهاست و لنین از این "رهبری غیر مستقیم "بی‌اطلاع بود وهرگز چنین فکری به مخیله‌اش خطور نکرده بود . اگر پیروزی انقلاب دموکراتیک توده‌ای را در مغولستان که با کمکهای دولت شوروی ، تحقق یافت با حکومت عبدالناصر در مصر ، یکسان ودارای ماهیت طبقاتی واحد بدانیم ، در آن صورت حق داریم معتقد باشیم‌که لنین هم مانند اولیانفسکی "نوعی رهبری غیر مستقیم پرولتاریا" را سنگ پایهٔ اصلی گذار در غیر سرمایه‌داری می‌دانست . لنین وحتی قبل از او مارکس وانگلس وهمه کمونیستها ، آرایش نیروهای طبقاتی درون هرکشور مورد بحث را ، شرط اساسی وتعیین کننده درگذار غیر سرمایه‌داری می‌دانستند ، زیرا برمبنای آرایش نیروهای طبقاتی درون هرکشور ، رهبری پرولتاریا قابل تصور است والبته این رهبری نمی‌تواند یک رهبری غیر مستقیم باشد

اما بگذارید ببینیم چه عامل جدیدی وارد صحنه مبارزه نیروها در سطح بین‌المللی شده است‌که رویزیونیستها به اتکاء آن میکوشند کشف بزرگ خود را دربارهٔ "نوعی رهبری غیرمستقیم پرولتاریا" به ثبت برسانند . تردیدی نیست‌که از زمان حیات لنین به این سو دگرگونیهای مهمی در

سطح جهانی به وقوع پیوسته است ونیروهای سوسیالیسم گامهای بزرگی در جهت رهایی بشریت از یوغ سرمایه وبربریت برداشته‌اند . هیچکس نمی‌تواند منکر این‌دگرگونیهای بزرگ در آرایش نیروهای انقلاب وضد انقلاب در سطح جهانی باشد . اما رویزیونیستها درد دیگری دارند . آنها می‌خواهند این دگرگونیهای مساعد را توجیهی برای اثبات حقانیت راه وفرم در برابر راه انقلاب سازند ، درست همان‌طورکه رویزیونیستهای انترناسیونال دوم از تثبیت پارلمانتاریسم وبهبود وضع مادی،بخشی از طبقهٔ کارگر ، در کشور های سرمایه‌داری اروپا وامریکای شمالی ، برای توجیه رفرمیسم واثبات حقانیت آن در برابر انقلاب استفاده می‌کردند . برای اینکه زمینهٔ استدلال های رویزیونیستهای خروشچفی را به طور روشن دریابیم،بهتر است نگاهی گذرا به چگونگی دگرگونیهایی‌که در سطح جهانی به نفع سوسیالیسم وانقلاب صورت گرفته است بیندازیم :

عصر امپریالیسم ، عصر سرمایه‌داری در حال مرگ است . بنابراین ، عصر امپریالیسم همان‌گونه‌که لنین می‌آموزد " آستانهٔ انقلاب سوسیالیستی است ." مضمون این عصر گذار جهانی از نظام منحط سرمایه‌داری به نظام سوسیالیستی است که به تعبیر مارکس "ماقبل تاریخ" بشریت را پایان می‌دهد وافقهای روشن رهایی را در پیشاروی انسان می‌گشاید . تضاد اساسی حاکم براین عصر زوال سرمایه‌داری وگذار جهانی به سوسیالیسم ، تضادی که ماهیت وجوهر این عصر را بیان می‌کند ،تضاد میان سوسیالیسم وامپریالیسم (به‌عنوان عالیترین مرحلهٔ سرمایه‌داری) است . نادیده گرفتن این تضاد به معنای نادیده‌گرفتن جوهر دوران معاصر است . بدون شناختن این تضاد نمی‌توان سمت حرکت تاریخی معاصر را دریافت . مثلاً" طرفداران تئوری ضد انقلابی "سه جهان" که مضمون تاریخی دورهٔ کنونی را مبارزهٔ ملتهای کوچک با ابرقدرتها می‌دانند ، این تضاد اساسی دوران معاصر را نادیده می‌گیرند ، واین حقیقت را که بشریت با گامهای استوار به سوی سوسیالیسم وانقلاب رهسپار است،انکار می‌کنند . پیشروی نیروهای انقلاب وسوسیالیسم در دوران معاصر را که دوران بحران عمومی

سرمایه‌داری است ، در سه مرحله یا سه دورهٔ کوچکتر می‌توان دنبال کرد : دورهٔ اول ، که با پیروزی انقلاب کبیر اکتبر آغاز می‌گردد وبرای نخستین بار ، یک دولت کارگری را به قدرت می‌رساند . این دوره ، تا انفجار دومین جنگ جهانی ادامه دارد . تضادی‌که در این دوره ، عمده است یا به‌عبارت دیگر تضادی که تضادهای مهم دیگر ، تحت‌الشعاع آن قرار می‌گیرند واز آن اثر می‌پذیرند ، تضاد میان قدرتهای‌امپریالیستی است‌که برای تقسیم وتقسیم مجدد سرزمینهای جهان ، همه جا را به آتش می‌کشند ودو جنگ جهانی امپریالیستی، نتیجهٔ این ستیز قدرتهای امپریالیستی است . لنین در امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه‌داری همین تقسیم و تقسیم مجدد سرزمینهای جهان را منشاء ستیز میان قدرتهای‌امپریالیستی وجنگهای امپریالیستی معرفی میکند . انقلاب اکتبر با بهره برداری از همین تضاد میان قدرتهای امپریالیستی به پیروزی میرسد ودولت شوروی که سالها در محاصرهٔ قدرتهای امپریالیستی است ، با بهره برداری از همین تضاد میان قدرتهای امپریالیستی ،زمینهٔ مساعدی برای پی‌ریزی سوسیالیسم پیدا می‌کند . در این دوره ، نیروهای انقلاب جهانی و تضاد های مهم دیگر جهانی ، تحت‌الشعاع این تضاد ، گسترش می‌یابند : مثلاً" تضاد میان خلقهای زیر ستم امپریالیسم وامپریالیسم ، همچنین تضاد میان پرولتاریای جهانی وامپریالیسم ونیز تضاد میان تنها کشور سوسیالیست جهان وامپریالیسم جهانی ، از منشور همین تضاد عمده می‌گذرد . تردیدی نیست که این تضاد عمده ، تنها بر بستر تضاد اساسی وبنیادی دوران بحران عمومی سرمایه‌داری (یعنی تضاد میان سوسیالیسم وسرمایه‌داری به عنوان دو نظام میرنده وبالنده) می‌تواند گسترش یابد . دورهٔ دوم ، با آغاز جنگ بین‌المللی دوم وتبدیل آن در بسیاری از بخشها به یک جنگ رهایی‌بخش (جنگ ضد فاشیستی) آغاز می‌گردد . این جنگ نیز یک جنگ امپریالیستی برای تقسیم مجدد جهان است ، اما تضاد میان قدرتهای امپریالیستی به نیروهای سوسیالیسم امکان می‌دهد که بخشهایی از جهان را از زیر سلطهٔ سرمایه ، رها سازند . دموکراسیهای توده‌ای در اروپا و

درآسیا به وجود می‌آیند واردوگاه سوسیالیست شکل می‌گیرد . با پایان گرفتن جنگ جهانی ، دیگر تضاد میان قدرتهای امپریالیستی تضاد عمده نیست ، بلکه آنها با وجود اختلافات وتضاد های زیادی‌که دارند در برابر اردوگاه سوسیالیست به یکدیگر نزدیک می‌شوند . این دوره ، شاهد پیدایش بلوکهای نظامی در سراسر جهان است . قدرتهای امپریالیستی به رهبری امپریالیسم امریکا ، می‌کوشند کشورهای سوسیالیست را در محاصره بگیرند واز گسترش آنها جلوگیری کنند . برجسته‌ترین نمونهٔ این‌خط محاصره ، همان "حلقه های تدافعی" دالس (وزیر خارجه وقت امریکا) است . امپریالیسم جهانی می‌کوشد تمام کشورهای دیگر را در بلوکهای نظامی علیه کشورهای سوسیالیست ، گرد آورد . پیمانهای تجاوزکارانهٔ ناتو، سنتو (وقبل از آن "پیمان بغداد") وسیتو در همین دوره ، برای محاصره کشورهای سوسیالیست به وجود می‌آیند . در دورهٔ اول که امپریالیستها امیدوار بودند حکومت کارگری را واژگون سازند ، اکنون پی برده‌اندکه چنین‌کاری بآسانی قابل وصول نیست ، بنابراین ، به محاصرهٔ آنها اکتفا می‌کنند . در دورهٔ دوم ، تضاد های مهم جهان ، تحت‌الشعاع تضاد میان کشورهای سوسیالیست وکشورهای امپریالیستی است وشدیداً از آن تأثیر می‌پذیرند ؛ تضاد میان خلقهای زیر سلطه وامپریالیسم جهانی ، همچنین تضاد میان پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری وامپریالیسم ونیز خود تضاد حاکم بر روابط قدرتهای امپریالیستی ، از منشور این تضاد عمده می‌گذرد . دورهٔ سوم از نیمه دوم سالهای پنجاه ، یااواخرآن‌آغازمیگردد .مشخصهٔ اصلی این دوره ، مشتعل شدن جنگهای آزادیبخش ملی است . پاره‌ای از کشورهای تحت سلطه ، در برابر فشارهای امپریالیسم امریکا ایستادگی می‌کنند و حاضر نمی‌شوند در بلوکهای نظامی ضدکمونیستی وارد شوند . کنفرانس باندونگ در ۱۹۵۵ نشان طغیان‌این کشورها در برابر امپریالیسم جهانی است . در همین کنفرانس کشورهای غیر متعهد به یکدیگر نزدیک می‌شوند . ظهور کشورهای غیر متعهد ، درعرصهٔ سیاست جهانی ، به خودی خود ، ارزش چندانی ندارد ، بلکه فقط نمادی از آغاز دورهٔ جدیدی در زوال

سرمایه‌داری وامپریالیسم جهانی است . این دورهٔ جدید ، با انفجار جنبشهای آزادیبخش درآسیا ، افریقا وامریکای لاتین شروع می‌شود . در فاصله بین ۱۹۵۵ تا ۱۹۷۰، جنبشهای آزادیبخش خلقهای زیر سلطه ، تقریباً همه جای سیارهٔ ما را می‌پوشاند . الجزایر وجنبشهای آزادیبخش سراسر افریقا ، کوبا وامواج انقلابات در امریکای لاتین ، ویتنام وانقلابات شکوهمند خلقهای آسیای شرقی ، به این دوره تعلق دارند . تضاد عمده در این دوره ، تضاد میان خلقهای زیر ستم وامپریالیسم جهانی است . وتضادهای‌مهم جهان تحت‌الشعاع همین تضاد قرارمی‌گیرند و شدیدا از آن تاثیر می‌پذیرند: تضاد میان‌کشورهای سوسیالیست کشورهای امپریالیستی ، همچنین تضاد میان پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری و امپریالیسم و نیز تضاد حاکم بر روابط خود کشورهای امپریالیستی ، از منشور این تضاد عمده می‌گذرد . همان طور که می‌بینیم ، تضاد اساسی و بنیادی عصر ما (که عصر بحران عمومی سرمایه‌داری است) در تمام این مراحل عمل می‌کند و در هر دوره ، تضادهای گوناگون ، بر بستر آن گسترش می‌یابند . سه جزء اصلی اردوی انقلاب و سوسیالیسم در دوران معاصر ، عبارتند از کشورهای سوسیالیستی ، پرولتاریای جهانی و خلقهای زیر ستم ، که در برابر نظام سرمایه‌داری جهانی و بقایای نظامهای ارتجاعی‌وفرسوده‌دیگر (که‌سرمایه‌داری حافظ آنهاست) و حکومتهای دست نشانده رنگارنگ امپریالیسم جهانی صف کشیده‌اند . در هر یک از مراحلی که در بالا اسم بردیم ، تضاد بنیادی دوران ما از طریق عمده شدن یک تضاد مشخص گسترش می‌یابد و سوسیالیسم و انقلاب را نیرومندتر می‌سازد . در دوره کنونی بحران عمومی سرمایه‌داری ، این تضاد بنیادی از طریق عمده شدن تضاد مشخص میان خلقهای زیر سلطه و امپریالیسم جهانی گسترش می‌یابد و جنگها و انقلابات آزادیبخش ،کشورهای زیر سلطه را به کانونهای داغ سیاست و مبارزه انقلاب و ضدانقلاب تبدیل ساخته‌اند . طرح فوق ، خلاصه‌ای‌است از چگونگی گسترش تضاد بنیادی دوران ما و ارتباط‌آن با تضادهای عمدهٔ مشخص در هر یک از مراحل مختلف بحران عمومی سرمایه‌داری . اکنون ببینیم رویزیونیسم خروشچفی چگونه می‌کوشد با

استفاده از این گامهای عظیم انقلاب در سطح جهانی ، حقانیت رفرمیسم را به اثبات برساند .

رویزیونیستهای خروشچفی می‌گویند پیدایش سلاحهای مدرن هسته‌ای یک " توازنه وحشت" در سطح جهانی به وجود آورده است و هر نوع درگیری مسلحانه میان کشورهای سوسیالیست و کشورهای امپریالیست می‌تواند بلافاصله به یک جنگ هسته‌ای تبدیل شود که ویران کننده تمدن بشری خواهد بود . از سوی دیگر کشورهای سوسیالیست از لحاظ اقتصادی از آن چنان قدرتی برخوردارند که باسانی می‌توانند در سطح جهانی به رقابت اقتصادی با کشورهای امپریالیستی برخیزند . از طریق این رقابت اقتصادی می‌توان زمینه مساعدی برای کشورهای زیر سلطه به وجود آورد تا آنها بتوانند خود را از چنگال امپریالیسم برهانند و راه رشد غیر سرمایه‌داری را در پیش گیرند و در جهت دست یافتن به سوسیالیسم سمت گیری کنند . از نظر رویزیونیستها ، از طریق " رقابت اقتصادی میان دو سیستم" می‌توان امپریالیسم را به نابودی کشانید و در عین حال ، خطر جنگ هسته‌ای جهانی را کاهش داد . این چکیده و لب حرفهای آنهاست . روشن است که در این استدلال ، راههای انقلاب ترک می‌شود و راههای رفرم توصیه می‌گردد . از نظر رویزیونیستی ، استراتژی پرولتاریا در دوره کنونی بحران عمومی سرمایه‌داری ، عمدتا بر چه چیزی متکی باشد ؟ پاسخ روشن است : بر رقابت اقتصادی دو سیستم ؛ یعنی بر رقابت اقتصادی میان کشورهای سوسیالیستی و امپریالیستی در سطح جهانی .

از این رو آنها می‌گویند تضاد عمده جهانی ، میان کشورهای سوسیالیستی و کشورهای امپریالیستی است . معنای استدلال آنها این است که عمدتا از طریق همکاری کشورهای زیر سلطه با کشورهای سوسیالیست می‌توان انقلاب را در سطح جهانی پیش برد . آیا این همان موعظه رفرمیسم نیست ؟ چرا ؛ و این دقیقا " همان کاری است که رویزیونیستهای خروشچفی انجام می‌دهند . اگر این طرح را بپذیریم باید چشممان را به روی واقعیات مبارزه انقلابی و طبقاتی در سطح جهانی ببندیم و همکاری و اتحاد کشورهای تحت سلطه را به جای انقلابات و جنگهای رهایی بخش خلقهای زیر ستم ، موتور محرک رهایی

این خلقها از زیر سلطه امپریالیسم بدانیم ، وقتی رویزیونیستها می‌کوشند تضاد میان کشورهای سوسیالیستی و کشورهای امپریالیستی را تضاد عمده دوره کنونی بحران عمومی سرمایه‌داری قلمداد کنند ، قصد آنها مشخصا" این است که اهمیت مبارزه طبقاتی و رهایی بخش را در کشورهای زیر سلطه امپریالیسم ، ناچیز بشمارند و راههای مسالمه را در برابر راههای مبارزه ، محق جلوه دهند . از این رو ، تمام تحلیلهای آنها از مبارزه ضدامپریالیستی و انقلابی این کشورها بر دیپلماسی استوار است که ما آن را " تحلیل دیپلماتیک" می‌نامیم .. رویزیونیستها ، ظاهرا" همیشه از تحلیل طبقاتی دم می‌زنند ، اما همیشه برای اینکه آن را با " تحلیل دیپلماتیک" خود انطباق دهند ، سر و ته آن را می‌زنند و مثله‌اش می‌کنند . به همین علت است که در بالا گفتیم حزب توده ، از دو شرطی که آنها را برای تحقق راه رشد غیر سرمایه‌داری تعیین کننده می‌شمارد ، شرط دوم (یعنی همکاری با کشورهای سوسیالیست) را اساس و به وجود آورنده شرط اول می‌داند ، و به همین علت است که " نوعی رهبری غیر مستقیم پرولتاریا" را جایگزین رهبری واقعی و مشخص پرولتاریایی در صف بندی نیروهای طبقاتی و مبارزه انقلابی یک کشور زیر سلطه می‌سازد . آن عامل جدیدی که از نظر رویزیونیستها بعد از جنگ جهانی دوم در صحنه جهانی ظاهر شده است ، همان امکان" رقابت اقتصادی میان دو سیستم " است و همین عامل جدید است که لنین را از " اولیانفسکی و همه نظریه پردازان راه رشد غیر سرمایه‌داری،که نوعی رهبری غیر مستقیم پرولتاریا را در گذار غیر سرمایه‌داری ، سنگ پایه اصلی و بدون چون و چرا می‌دانند "جدا می‌کند . تاریخ جدایی " اولیانفسکی و همه نظریه پردازان راه رشد غیر سرمایه‌داری که نوعی رهبری غیر مستقیم پرولتاریا را ....." در گذار غیر سرمایه‌داری کافی می‌دانند ، از لنین و آموزشهای انقلابی او ، به کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی و حوادث بعد از آن بر می‌گردد .

در کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی ، خروشچف ظهور علنی رویزیونیسم جدید را اعلام کرد و در پوشش انتقاد از فردپرستی دوره

استالینی ، مواضع کمونیستی حزب را زیر بمباران گرفت . رویزیونیسم خروشچفی ، در گامهای بعدی ، گذار صلح آمیز را به عنوان یک شق ، تئوریزه کرد و به این ترتیب به تبلیغ رفرمیسم و پارلمانتاریسم پرداخت . در همین رابطه بود که خروشچفیزم مسئله راه رشد غیر سرمایه‌داری را ازمحتوای انقلابی و لنینیستی آن تهی ساخت و ازآن برای تبلیغ رفرمیسم محلی به‌وجودآورد . نظریه‌ٔ رویزیونیستی درباره‌ٔ راه رشد غیر سرمایه‌داری علاوه بر نفی هژمونی پرولتاریایی ، در عین حال تبلیغ همان تئوری گذار صلح آمیز در مورد کشورهای زیر سلطه‌ٔ امپریالیسم است . اگر رویزیونیستها در کشورهای سرمایه ــ داری پیشرفته، پارلمانتاریسم را به عنوان تاکتیک پرولتاریا در قبضه‌ٔ قدرت سیاسی تبلیغ می‌کنند ، در کشورهای تحت سلطه نیز رشد غیر سرمایه‌ــ داری را بهانه‌ای برای تبلیغ گذار صلح آمیز به‌سوسیالیسم ساخته‌اند . بنابراین ، تئوری خروشچفی " راه رشد غیر سرمایه‌داری " در یک مجموعه‌ٔ نظرات رویزیونیستی به وجود آمده است و تنها در ارتباط با این مجموعه‌ٔ نظرات ، می‌توان به مضمون واقعی آن پی برد . تنها در ارتباط با این مجموعه‌ٔ نظرات است که می‌توان فرق میان لنین و اولیانفسکی و همه‌ٔ نظریه‌ــ پردازان رویزیونیست دیگر را دریافت . نظریه‌ٔ رویزیونیستی درباره‌ٔ راه رشد غیر سرمایه‌داری، از خروشچف به‌این سو ، نظریه‌ٔ رسمی و مورد پذیرش حزب کمونیست اتحاد شوروی واحزاب پاره‌ای ازکشورهای سوسیالیستی میباشد. از همین روست که حزب توده ، در رابطه با مقاله نویسان سازمان فدایی که در " کار " ۵۶ شرمگینانه تئوری رویزیونیستی " راه رشد غیر سرمایه‌داری " را پذیرفته‌اند ، می‌نویسد : " اصول اساسی نظرات اولیانفسکی و به‌قول چریکها " امثال او " تحقیقات اختصاصی یک یا چند دانشمند و نظریه‌پردازغیرمسئول نیست ، بر عکس ، پژوهشها و کندو کاوهای این دانشمندان اغلب حزبی و کاملاً مسئول ، شالوده‌ای جز جمعبندیهای خلاق کنگره‌های حزب کمونیست اتحاد شوروی و سایر احزاب برادر ، یعنی مجموعه جنبش کارگری وکمونیستی جهان ندارد . " (۶) حقیقت این است که تئوری رویزیونیستی درباره‌ٔ " راه رشد

۶ــ روزنامه‌ٔ "مردم" ۱۱ خرداد ۵۹، ص ۳.

غیر سرمایه‌داری " نظر فردی اولیانفسکی و " امثال او" نیست و اصولاً " اولیانفسکی و " امثال او" به قول حزب توده " یک یا چند دانشمند و نظریه پرداز غیر مسئول " نیستند ، بلکه اساساً" نظرات حزب و دولت شوروی و کشورهای دیگر را بیان می‌کنند . بنابراین ، گناه " دستکاری در نظرات لنین" (۷) را نمی‌توان فقط به گردن اولیانفسکی انداخت ، زیرا همان طور که گفتیم ، این نظریه از خروشچف به‌این سو نظریه رسمی حزب کمونیست شوروی است ، رویزیونیستهایی که در رهبری سازمان فدایی(واکنون اکثریت) جا گرفته‌اند ، از سویی " اصل تقلید" را به‌این بهانه که جنبش کمونیستی ما جوان و بی تجربه است تبلیغ و توصیه می‌کنند . (۸) واز سوی دیگر در یک جنگ زرگری حزب توده را درست به اتهام تبعیت از همین " اصل تقلید " مورد حمله قرار می‌دهند . آنها از سویی یکی از مهمترین مقدمات تئوری رویزیونیستی " راه رشد غیرسرمایه‌داری " را می‌پذیرند و در مرحله کنونی ، تضاد میان کشورهای سوسیالیست و کشورهای امپریالیست را تضاد عمده جهانی می‌دانند و به این ترتیب راه را برای پذیرش قهری "تئوری خروشچفی هموار می‌کنند و از سوی دیگر اولیانفسکی وحزب توده را به رویزیونیسم متهم می‌کنند و می‌نویسند : " اولیانفسکی که یکی از شناخته ـ ترین مدافعان این تئوری است ، با دستکاری در نظرات لنین ، یک نظریه کاملاً" رویزیونیستی در این زمینه ارائه داده‌است و به دنبال آن " حزب توده" با تحریف آنچه اولیانفسکی تحریف کرده است ، جلیاتی آشکار به‌نام مارکسیسم ـ لنینیسم خلاق را تبلیغ می‌کند " . (۹) واقعیت این است که تمام رویزیونیستها ، از جمله حزب توده واولیانفسکی ،بااستفاده‌ازهمان مقدماتی به حقانیت تئوری انحرافی خود می‌رسند که رهبری سازمان فدایی (اکثریت) بسیاری از آنها را قبول دارد .

۷ـ همانجا .

۸ـ کار ، شماره ۳۸ .

۹ـ کار ، شماره ۳۹ ، "پیرامون تعارف اساسی . . ."

خروشچفیزم رفرمیسم راباتکیه بر مقدماتی تبلیغ میکند . باید دیداین مقدمات استدلالی کدام هستندورهبری اکثریت دربارهٔ آنها چگونه می اندیشد : همان طورکه دربالا نیز اشاره کردیم مقدمات استدلال خروشچفیزم در تبلیغ حقانیت رفرمیسم زیر پوشش "راه رشد غیر سرمایه‌داری" چنین است که اول می کوشداثبات کند که تضاد عمدهٔ جهانی ، میان کشورهای سوسیالیست وکشورهای امپریالیستی است واین تضاد است که بقیهٔ تضادهای مهم جهانی راتحت الشعاع خود قرارمیدهد ، وبعداز این مقدمه ، استدلال میشود که در مرحلهٔ کنونی از سوی قدرت گیری اردوگاه کشورهای سوسیالیست وبحران مرگ وزوال امپریالیسم جهانی ، امکان رقابت اقتصادی میان دوسیستم رابه‌صورت یک واقعیت عملی ، مطرح ساخته است ، واز سوی دیگر وجودسلاحهای هسته‌ای در دست امپریالیستها این خطر را بوجود آورده است که آنها برای فرارازمرگ خود ، بشریت رابه یک جنگ هسته‌ای نابودکننده بکشانندواز آنجاکه قاعدتا "منازعهٔ کشورهای سوسیالیست وکشورهای سرمایه‌داری بر سرکانونهای داغ انقلابی درسراسر جهان است وارآنجاکه جنگ هسته‌ای از طریق درگیری در همین کانونهای داغ انقلابی میتواند مشتعل شود ، پس بنابراین برای کاهش خطر جنگ نابودکنندهٔ هسته‌ای بایستی از قدرت اقتصادی سوسیالیسم در برابر قدرتهای امپریالیستی استفاده شود . ازاین طریق اولا "خطر جنگ هسته‌ای کاهش پیدا میکند ، ثانیا "از طریق همزیستی مسالمت آمیز میان دو سیستم ورقابت اقتصادی میان کشورهای سوسیالیست وکشورهای امپریالیست ، خلقهای زیرسلطهٔ امپریالیسم فرصت می یابند تا راه خود را انتخاب کنندوازطریق تکیه برکمکهای اقتصادی ، فرهنگی وتکنولوژیک کشورهای سوسیالیست ، خودراازچنگال امپریالیسم برهانند وبااتخاذ راه رشدغیر سرمایه‌داری درجهت سوسیالیسم سمگیری کنند . در این استدلال کوشش می شوداثبات شودکه اولا" سرنوشت انقلاب ، درسطح جهانی ، درتضاد میان کشورهای سوسیالیست وکشورهای امپریالیست تعیین می گردد و سرنوشت نبرد دراین جبهه است که سرنوشت انقلاب را درجبهه‌های دیگر تعیین می کند . ثانیا" ازآنجاکه جنگ میان این دوگروه (یعنی کشورهای سوسیالیست و کشورهای امپریالیست) هر لحظه امکان دارد به یک جنگ هسته‌ای جهانی تبدیل شود ، بنابراین عاقلانه این است که سوسیالیسم از طریق استراتژی صلح خود ،

طرحهای جنگ‌افروزانهٔ امپریالیسم را خنثی کند و به‌نقطهٔ ضعف او حمله کند و او را وادار به رقابت اقتصادی مسالمت‌آمیز سازد. در اینجا بهتر است بپرسیم در چه حالتی احتمال جنگ میان این دو گروه از کشورها افزایش پیدا می‌کند؟ پاسخ روشن است: درصورتیکه کانونهای جدید انقلابی به وجود آید و امپریالیسم را به خطر بیاندازد. به‌عبارت دیگر کشورهای سوسیالیست اردوگاه نیرومندی تشکیل می دهند و امپریالیسم جهانی نیز می داند که از طریق هجوم نظامی به‌این اردوگاه نمی تواند کاری انجام بدهد، زیرا موازنه قوا در سطح جهانی به نفع امپریالیسم نیست و امپریالیسم در حالت تدافعی است. بنابراین، تنها درصورتی امپریالیسم جهانی با کشورهای سوسیالیست به‌یک رویارویی نظامی کشیده می شود که این کشورها به حمایت از جنبشهای انقلابی خلقهای زیرسلطه به‌طور فعال در کانونهای داغ انقلابی درگیر شوند. احتمال جنگ میان دو اردوگاه تنها از طریق درگیری در کانونهای انقلابی داغ در سطح جهان بالا می رود. وگرنه موازنه قوا در میان کشورهای سوسیالیست و امپریالیست به نحوی است که احتمال جنگ در رابطهٔ مستقیم این دو گروه از کشورها بسیار ضعیف است. پس، همهٔ بحث بر سر کانونهای داغ انقلابی است. و درست در اینجاست که خروشچفیزم از طریق رقابت اقتصادی میان دو سیستم می‌کوشد "راه رشد غیرسرمایه‌داری" را جایگزین جنگ آزادیبخش خلقهای زیرسلطه کند. در اینجاست که دیده می‌شود رویزیونیسم خروشچفی می کوشد استراتژی جهانی پرولتاریا را عمدتا "بر رقابت اقتصادی میان کشورهای سوسیالیست و کشورهای امپریالیست منکی سازد، تا بر انقلابات رهایی‌بخش خلقهای زیرسلطهٔ امپریالیسم.

برای روشنتر شدن این نکته، باید بدانیم که بعد از قدرت‌گیری خروشچف در شوروی یکی از موارد اختلاف حزب کمونیست شوروی و حزب کمونیست چین بر سر همین مسئله بود. در فرموله‌کردن تضادهای مهم جهانی، حزب کمونیست شوروی جایگاه اول را به تضاد میان کشورهای سوسیالیست و کشورهای امپریالیست می‌داد (و یا به عبارت دیگر این تضاد را تضاد عمدهٔ جهانی در مرحله اخیر بحران عمومی سرمایه‌داری می دانست) و حزب کمونیست چین این فرمولاسیون را نادرست می دانست و جایگاه اول را به تضاد میان خلقهای زیر سلطه و

امپریالیسم می داد (ویا به عبارت دیگر این تضاد را تضاد عمده جهانی می دانست). در نتیجه، حزب کمونیست چین برخلاف حزب کمونیست شوروی معتقد بودکه‌خطر جنگ هسته‌ای را تنها از طریق تقویت انقلابات رهایی بخش خلقهای زیر سلطه می توان‌کاهش داد وتنها از طریق انقلابات رهایی بخش می توان نقشه‌های شوم محافل جنگ افروز امپریالیستی را، که می خواهند بشریت رابه کام یک آتش سوزی جهانی بکشانند، خنثی‌کرد. در حالی که‌حزب کمونیست شوروی برای مقابله با خطر جنگ هسته‌ای "رقابت‌اقتصادی" میان دو سیستم را مطرح می ساخت. یکی‌از این دونظر، استراتژی انقلابی پرولتاریا را در سطح جهانی عمدتا" به انقلابات آزادی بخش خلقهای زیر سلطه‌متکی می ساخت ودیگری عمدتا" بر رقابت اقتصادی میان‌کشورهای سوسیالیست و کشورهای امپریالیست تکیه می کرد. تردیدی نیست‌که‌نظردوم عمدتا" بررفورم تکیه می کردو به نقش انقلابات‌بی توجه بود. این نظرهم اکنون نیز مورد پذیرش حزب کمونیست اتحاد شوروی است. با نگاهی به‌تاریخ بیست سال گذشته‌می توان نادرستی این نظر را دریافت. زیرا دراین بیست سال گذشته سوسیالیست از طریق‌گسترش وشکوفایی انقلابات رهایی بخش خلقهای زیر سلطه‌نیرومندتر شده است وضد انقلاب جهانی عمدتا" از این طریق ضربه خورده است. در این بیست سال‌گذشته‌ازطریق دامن‌گرفتن‌جنگهای رهایی بخش‌بودکه خطر جنگ هسته‌ای جهانی کاهش یافت‌ونقشه‌های شوم محافل جنگ افروز امپریالیستی برای به آتش کشانیدن بشریت نقش برآب‌شد. دراین بیست سال‌گذشته‌کانون داغ انقلاب درکشورهای‌زیر سلطه بودو اردوگاه سوسیالیست با کمک به انقلابات وجنگهای آزادی بخش خلقهای زیر سلطه‌بود که توانست‌به گسترش انقلاب وتضعیف ضد انقلاب در سطح جهان‌یاری‌رساند، نه از طریق "رقابت اقتصادی میان دوسیستم". البته‌تردیدی نیست‌که‌درستی مواضع حزب‌کمونیست چین در آن موقع در برابر انحرافات رویزیونیستی خروشچفیزم به هیچ وجه به معنای حقانیت تاریخی نظریات این حزب‌نیست. حزب کمونیست چین‌که‌در همان موقع‌نیز تا حدی‌گرفتار پیش داوری های ناسیونالیستی بود، بعدها گرفتار انحرافات بزرگتری شد وتضاد بنیادی‌دوران

ما ، یعنی تضاد میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری را نادیده‌گرفت . نتیجهٔ طبیعی این انحراف ، تئوری رویزیونیستی وضد انقلابی "سه جهان" بودکه‌بعد از مرگ لین پیائو مورد پذیرش رهبری حزب کمونیست چین قرار گرفت . این تئوری تضاد میان خلقهای زیر سلطه و امپریالیسم جهانی راازمحتوای تاریخی و طبقاتی آن تهی می سازد وآن را همچون تضاد میان‌ملتهای کوچک و "ابر-قدرتها" ترسیم می کند . تئوری "سه جهان" ،دوران مارابه عنوان دوران گذار جهانی به سوسیالیسم قبول ندارد . طرفداران این تئوری،انقلابات آزادی بخش خلقها را بصورت جنگ ملتهای‌کوچک‌با "ابرقدرتها" می‌بینند . وازآنجا که‌در دنیای واقعیات عینی ،فقط دو نظام تاریخی در نبردی سرنوشت ساز رو در روی هم ایستاده‌اند وازآنجاکه فقط در بستر مبارزهٔ تاریخی میان‌این دو نظام (یعنی سوسیالیسم و سرمایه‌داری) تاریخ معاصر جهان قابل درک می تواند باشد ،طرفداران تئوری " سه جهان "نیزراهی جز پیوستن به یکی‌از این دو اردوی‌تاریخی ندارند . به همین علت هم هست‌که بالاخره رهبران پکن در عمل ،تئوری " سه‌جهان" را کنار گذاشته‌اند وبا امپریالیسم‌امریکا همکاری‌وسیعی را در زمینه های مختلف آغازکرده‌اند . وتئوری "سه‌جهان" ناگزیر شده‌است‌در عمل به دو قطبی بودن جهان ما تسلیم شود .

از آنچه گفته شد نتیجه بگیریم :رویزیونیستهای خروشچفی اعتقاد دارند تضاد عمده جهانی میان کشورهای سوسیالیست وکشورهای امپریالیست است و تضادهای دیگر تنها ازکانال این تضاد خود را نشان می دهند .آنها فکر می کنندکه‌کمکهای مادی ومعنوی کشورهای سوسیالیست‌به خلقهای زیر سلطه‌عاملی تعیین کننده در رهایی این خلقهاست نه انقلابات رهایی‌بخش خوداین‌خلقها که اساسا" بر صف بندیهای طبقاتی درون هرکشور مشخص متکی هستند . در چنین صورتی ،مهم همکاری واتحاد میان کشورهای‌سوسیالیست وکشورهای‌زیر سلطه است ورهایی کشورهای زیر سلطه عمدتا" از این طریق‌امکانپذیرمی‌گردد نه از طریق انقلابات رهایی بخش خلقها . درآن‌صورت‌کافی است‌کشورهای زیر سلطه ،زمینهٔ همکاری باکشورهای سوسیالیست را فراهم آورندتا خودبخود و بتدریج ازچنگال امپریالیسم خلاص شوند ، نه اینکه‌سلطهٔ امپریالیسم را از

طریق مبارزات انقلابی وجنگهای آزادی‌بخش قطع کنند. اگر این تز را بپذیرند، قاعدتا "باید قبول کنند که در اوگاندای عیدی امین زمینهٔ مساعدتری برای پیاده شدن تز "راه رشد غیر سرمایه‌داری" آنان وجود داشت تا در الجزایر بن‌بلا. زیرا الجزایر بن‌بلا کمتراز اوگاندای عیدی امین بامثلا" اتحاد شوروی، همکاریهای اقتصادی ونظامی و غیره داشت. آیا این نتیجه‌گیری عجیب، محصول یک مغالطه است؟ نه. نتیجهٔ طبیعی پذیرش این عقیده است که تضاد عمده جهانی میان کشورهای سوسیالیست وکشورهای امپریالیستی است. نتیجهٔ طبیعی این نظریه است که هر نوع درگیری با امپریالیست به خودی خود به معنای نزدیکی باکشورهای سوسیالیست است وهرنزدیکی با کشورهای سوسیالیست در نهایت، زمینه ساز" راه رشد غیر سرمایه‌داری" و سمت گیری سوسیالیستی است. در اینجاست که بالاخره باید روشن کرد که آیا آرایش نیروهای طبقاتی در داخل هرکشور مشخص، تعیین کنندهٔ سمت‌گیری تاریخی جامعهٔ مربوطه است یا اتحاد با کشورهای سوسیالیست. همان طور که در شماره‌های ۲۵ و ۲۶" راه کارگر" در مقالهٔ "تفسیر سازمان فدایی از مبارزهٔ ضد امپریالیستی و انترناسیونالیسم پرولتری" هم باختصار بیان کرده‌ایم، رویزیونیستها، با فرمولاسیون نادرست تضادهای مهم جهانی همکاری باکشورهای سوسیالیست را درسمت‌گیری تاریخی کشورهای زیر سلطه تعیین کننده می دانند. واز این طریق رفورمیسم را تبلیغ می کنند وآرایش نیروهای طبقاتی درون کشورهای زیر سلطه را در عمل (البته نه در حرف) نادیده می‌گیرند. وازهمین جاست که مسئله "رهبری غیرمستقیم پرولتاریا" وارتباط آن با تئوری رویزیونیستی دربارهٔ "رشد غیرسرمایه‌داری" مطرح می‌گردد.

حزب توده در پاسخ به نویسندگان "کار" که در شماره ۴۲ این نشریه گفته‌اند، حزب توده رهبری پرولتاریا را شرط پیروزی راه رشد غیر سرمایه‌داری نمی‌داند، چنین میگوید: " بدون حضور فعال ورهبری طبقهٔ کارگر، حتی سخنی هم از راه رشد غیر سرمایه‌داری نمی‌تواند به میان آید. منتهی این حضور وتأثیر این رهبری، نه به طور مستقیم، بلکه به نحوی خاص اعمال می‌شود. به همین دلیل است که تا قبل از پیدایش سیستم جهانی سوسیالیستی که قلعه واردوی پیشاهنگ پرولتاریای جهان است، وپیش از

آغاز دوران جدیدی‌که مضمون وجهت عمدهٔ آن گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است ودر مرکز تحولات آن پرولتاریای جهانی ایستاده است ؛ راه رشد غیر سرمایه‌داری یک نظریه بیش نبود ... با این تأکید ، ادعای چریکها دایر براینکه طرفداران راه رشدغیر سرمایه‌داری "تنها چیزی‌که قبول ندارند ، رهبری کمونیستهاست" ، تنها یک درک سطحی ویک برداشت مخدوش نیمه‌کاره وشتابزده از بنوری مورد بحث است . " (۱۰) می‌بینید؟ حزب توده میگوید: " بدون حضور فعال ورهبری طبقهٔ کارگر،حتی سخنی هم از راه رشد غیر سرمایه‌داری نمی‌تواند به میان آید " وبعد معلوم می‌شود که منظور از "حضور فعال ورهبری طبقهٔ کارگر "تنها همکاری با کشورهای سوسیالیستی است ؛ زیرا همان طورکه قبلا" توضیح دادیم ، منظور حزب توده از رهبری طبقه کارگر ، "نوعی رهبری غیر مستقیم " است . واین رهبری تنها از طریق اتحاد وهمکاری با "کشور یا کشورهای سوسیالیستی" قابل حصول است . پس مسئله از نظر حزب توده این چنین مطرح می‌شود : برای پیروزی راه رشد غیر سرمایه‌داری، دوشرط اساسی لازم است : اول ؛ "اتحاد همه نیروهای خلقی ، که در عرف سیاسی ، نیروهای دموکراسی ملی خوانده می‌شود " ؛ دوم ، "اتحاد وهمکاری نزدیک نیروهای دموکراسی ملی که حاکمیت سیاسی را در دست دارند ، با سیستم جهانی سوسیالیستی ....." (۱۱) به عبارت دیگر، دوشرط اساسی از نظر حزب توده را می‌توان چنین بیان کرد : اتحاد خلق‌که آمادگی پذیرفتن رهبری پرولتاریا را داشته باشد ، رهبری پرولتاریاکه (در شکل غیرمستقیم آن) همان اتحاد وهمکاری با کشور یا کشورهای سوسیالیستی است . واز آنجا که رهبری پرولتاریا در سطح جهانی همیشه حی وحاضر است ؛ بنابراین کافی است چنان اتحادی از نیروهای خلق به وجودآید که آمادگی پذیرفتن این رهبری‌جهانی را داشته باشد . به این ترتیب ، قاعدتا" باید اتحاد نیروهای خلقی عامل تعیین کننده در تحقق پیروزی راه رشد غیر سرمایه‌داری تلقی شود . ظاهرا" حزب توده فقط یک اختلاس کوچک انجام داده است وکلمهٔ "غیر مستقیم" را به "رهبری پرولتاریا " افزوده است . وگرنه همان طورکه خود می‌گوید بدون "حضور فعال ورهبری طبقه کارگر ، حتی سخنی هم از راه رشد غیر سرمایه‌داری نمی‌تواند به میان آید ." اما اگر در آنچه حزب

---

۱۰ ــ مردم ، ۱۰ خرداد ، ص ۶.

۱۱ ــ مرد ، ۱۰ خرداد ، ص ۲.

توده می‌گوید ، اندکی تأمل کنیم ، خواهیم دید که اولا" ،حزب توده این اصل اساسی دیالکتیک ماتریالیستی راکه در حرکت وتحول پدیده ها عامل تعیین کننده ، عامل درونی است ، کنار می‌گذارد و همیشه در عمل (و گاهی حتی در تئوری) همکاری با کشورهای سوسیالیست را عامل تعیین کننده در پیروزی راه رشد غیر سرمایه‌داری معرفی می‌کند ، وآرایش نیروهای طبقاتی ومبارزهٔ طبقاتی را تحت‌الشعاع آن قرار می‌دهد . ثانیا" رهبری پرولتاریا را در یک جامعه معین تا حد یک شرط مسخره و مهمل پایین می‌آورد ؛ آخر وجود کشور یا کشورهای سوسیالیستی چه ارتباط مشخص ومستقیم با رهبری پرولتاریا مثلا" دراوگاندای عیدی امین دارد ؟!

بگذارید ببینیم ، حزب توده در این موارد چگونه استدلال می‌کند : حزب توده برای اینکه از آب ماهی بگیرد ، مجبور است قبلا" آب را گل‌آلود کند : به این قسمت از برنامه حزب توده توجه کنید : " ...درست است‌که در آخرین تحلیل ، عامل داخلی یعنی مبارزهٔ مردم وتناسب نیروهای مترقی وارتجاعی در درون کشور ، برای تعیین سرنوشت خلق دارای نقش تعیین کننده است ، ولی عامل بین‌المللی ، یعنی‌تغییر تناسب قوا در صحنهٔ جهانی به سود صلح ، دموکراسی و سوسیالیسم ، در سیر تکامل خلقها بیش از پیش مؤثر می‌شود وپیوند این دو عامل بیش از پیش نیرو می‌گیرد ...."

" ....سوسیالیسم به عامل قاطع وتعیین کنندهٔ دوران ما مبدل می‌شود وهم‌اکنون ، حل قطعی هیچ مسئله عمده بین‌المللی ، بدون شرکت این عامل اساسی عصر ما امکان‌پذیر نیست وتکیه براین نیرو شرط ضرور کامیابی خلقها در مبارزه به خاطر صلح ، امنیت ، استقلال ، آزادی وترقی است ." (تاکید از ماست) (۱۲) از جملات بالا چه می‌فهمید ؟ عامل داخلی تعیین کننده است یا عامل بین‌المللی ؟ حزب توده معتقد است ، عامل بین‌المللی تعیین کننده است ؛ واز آنجا که نمی شود این حرف را به صراحت اعلام کرد ، بنابراین چنین دو پهلو سخن می‌گوید . نویسندهٔ مقالات روزنامهٔ مردم در پاسخ به نوشتهٔ "کار" ۵۶ ، مرتبا" در باره دو شرط اساسی پیروزی راه رشد غیرسرمایه‌داری سخن می‌گوید واتحاد نیروهای خلق در داخل واتحاد با کشورهای سوسیالیست را در صحنهٔ بین‌المللی به عنوان دو شرط اساسی اسم می‌برد . در اینجا هم ظاهرا" به طور صریح

---

۱۲ ــ برنامهٔ حزب تودهٔ ایران ، ۱۳۵۴

اعلام نمی‌شودکه کدامیک از این دو شرط، تعیین کننده است . اما هنگامی که جملات زیر راکه حزب توده در دورهٔ تلاشهای خستگی‌ناپذیرش برای "دموکراتیزاسیون رژیم" شاه به ثبت رسانیده است ، ملاحظه کنید ، درمی‌یابیدکه‌ازنظرحزب‌توده ، عامل داخلی چقدر بی‌اهمیت است :

"حزب ما برآن است‌که استقرار مجدد آزادیهای مصرح در قانون اساسی کنونی ایران ، امکانات بسیار مساعدی برای عموم نیروهای برفی‌خواه و دموکراتیک ایران فراهم می‌سازد تا برای اتخاذراه رشد مستقل دموکراتیک کشور ــ راه رشد غیرسرمایه‌داری ــ متفقاً" به طور مؤثر مبارزه کنند .

(۱۳) در دوران دیکتاتوری سیاه شاه ، کدام یک از دو شرط اساسی‌که حزب توده‌برای پیروزی راه رشد غیر سرمایه‌داری ضروری می‌داند ، وجود داشت یا می‌توانست به وجود آید ؟ تردیدی نیست‌که فقط به اعتبار بسط مناسبات میان ایران وشوروی بود که حزب توده با جنگی تمام به پیروزی راه رشد غیر سرمایه‌داری در ایران امید بسته بود . بهتر است به جملات زیر هم توجه کنید :

" مناسبات ایران با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی ، فقط عامل سادهٔ توسعه صادرات و واردات کالا های ضروری صنعتی نیست ؛ بلکه علاوه برآن ، در تغییر استروکتور اقتصادی و پیش از همه استروکتور صنایع ایران نقش بزرگی ایفاء می‌کند ." (۱۴) وهمچنین :

" نتایجی‌که در اثر بسط مناسبات اقتصادی وهمکاریهای فنی با اتحاد شوروی ودیگر کشورهای سوسیالیستی از لحاظ پیشرفت صنایع هم‌اکنون به دست آمده است ، استروکتور اقتصاد کشور را در جهت تأمین استقلال اقتصادی تغییر می‌دهد ." (۱۵) وبازاین مشی جدید ، به طور عینی ، جوابگوی منافع رشد سریع ومنظم اقتصاد ملی است . باید آن را به مثابهٔ تغییر مثبتی ، هم در سیاست خارجی و درسیاست اقتصادی دولت ارزیابی نمود ." (۱۶) .

می‌بینید ؟ حزب توده در دورهٔ دیکتاتوری سیاه پهلوی،معتقد بودکه

---

۱۳ ــ مردم ، شمارهٔ ۷۱ ، تأکیدات از ماست .

۱۴ ــ دنیا ، دورهٔ دوم ــ سال چهاردهم شمارهٔ ۱ ، تأکید از ماست .

۱۵ ــ دنیا ، شمارهٔ ۲ ، ۱۳۵۱ ، تأکیدات از ماست .

۱۶ ــ دنیا ، شمارهٔ ۱ ، ۱۳۵۲ .

از طریق "بسط مناسبات ایران با اتحاد شوروی وسایر کشورهای سوسیالیستی" می‌توان ، راه رشد غیر سرمایه‌داری اتخاذ کرد وهمچنین تبلیغ می‌کرد که در نتیجه این همکاریها ، "استروکتور اقتصاد کشور در جهت تأمین استقلال اقتصادی تغییر می‌کند" . اکنون می‌توان بروشنی دریافت‌که حزب توده "عامل داخلی" را تا چه حد درتکامل جامعه وبه قول خود " در تعیین سرنوشت خلق" تعیین کننده می‌داند . حزب توده به "عامل داخلی" تا آنجا ارزش قایل است‌که راه را برای بسط همکاریهای اقتصادی وغیره با کشور یا کشورهای سوسیالیستی هموار سازد . مهم این است‌که "طناب نجات" (یعنی همکاری با کشورهای سوسیالیستی) را از دست ندهیم ، بقیه مسائل بتدریج حل می‌شود . از این رو "عامل داخلی" مساعد برای فیروزی راه رشد غیر سرمایه‌داری، در دیکتاتوری سیاه آریامهری تیز ، می‌تواند وجود داشته باشد واصولا" از نظر حزب توده ، امکان اتخاذ راه رشد غیر سرمایه‌داری در حکومت آریامهری ، همان طور مطرح است‌که در حکومت اسلامی آیت‌اله خمینی ، در اوگاندی-عیدی امین همانطور مطرح است‌که در الجزایر بن‌بلا ودر لیبی قذافی (با مناسبات عشیرتی و ماقبل سرمایه‌داری) ، همانطور مطرح است‌که در آرژانتین وبدلا (با دیکتاتوری نظامی ومناسبات سرمایه‌داری پیشرفته) . بنابراین تضادقی سبب اگر حزب توده یک دهم‌تمام می‌کوشد شاه جلاد را برای " بسط مناسبات اقتصادی وهمکاری های فنی با اتحاد شوروی وسایر کشورهای سوسیالیستی" بتسخیر کند . حزب توده عامل تعیین کننده " در تعیین سرنوشت خلق" را عامل بین‌المللی، یعنی اتحاد وهمکاری با کشورهای سوسیالیستی می‌داند . از این رو مسئله رهبری پرولتاریا در یک جامعه معینی برای حزب توده ارزش چندانی ندارد، زیرا در هرحال ، عامل اصلی ونعیین‌کننده ، اتحاد با کشورهای سوسیالیست است . ببیفید حزب توده درباره رهبری طبقه کارگر چه سخن می‌گوید :

"...ما خیلی از انقلاب سوسیالیستی دور هستیم . بنابراین مسئله سرکردگی یک یا چند طبقه (کارگران و دهقانان) مطرح نیست ... در این مرحله آمادگی ، از پیشاپیش ، درباره مسئله رهبری وتأمین هژمونی به جدال پرداختن ، مفهوم عملی‌اش فلج ساختن تمام امکاناتی است‌که اجرای انقلاب را میسر می‌سازند ." (۱۷) حزب توده ، آن‌قدر خود

---

۱۷ - دنیا ، سال ششم شماره ۳ ، ۱۳۴۴ ، تأکیدات از ماست .

را از انقلاب سوسیالیستی دور می‌بیند ، که طرح مسئله هژمونی طبقه کارگر را " فلج ساختن تمام امکانات " می‌داند که " اجرای انقلاب را میسر می‌سازند " . راستی این چه نوع انقلابی است که طرح مسئله هژمونی پرولتاریا امکانات اجرای آن را فلج می‌سازد ؟ پاسخ بسیار روشن است . هرنوع بحث درباره پرولتاریا وهژمونی پرولتاریا ، می‌تردید شاه را رم می‌داد و " امکانات " بسط مناسبات باشوروی (یعنی سمت گیری سوسیالیستی) فلج می‌گشت ! حزب توده همین اواخر ، درباره مسئله سرکردگی پرولتاریا چنین نوشت :

" در بحث از هژمونی پرولتاریا ، باید به یک نکته بسیار اساسی اشاره کنیم وآن اینکه ، دوران تاریخی که ما درآن زندگی می‌کنیم با دوران انقلابهای بورژوا ـ دموکراتیک قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم (انقلاب اول روس) تفاوت ماهوی دارد . ما در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم زندگی می‌کنیم . مشخصه اصلی زمان ما ، تغییر سریع تناسب نیروها به سود سوسیالیسم است . در این دوران و در این زمان ، هژمونی پرولتاریا در هرکشور جداگانه ، نمی‌تواند از هژمونی جهانی پرولتاریا ونیروهای ضدامپریالیستی وضد سرمایه‌داری جدا باشد . درزمان ما ، سمت حرکت اصلی جامعه بشری را سوسیالیسم تعیین می‌کند و این بدان معناست که در مقیاس جهانی ، هژمونی پرولتاریا ـ تامین شده است و هرچه این حرکت مطمئن‌تر و سریعتر باشد ، هژمونی جهانی پرولتاریا استوارتر است . . . در این دوران ودر این تناسب قواست که در انقلابهای ضد امپریالیستی کشورهای اسیر ، مقوله‌ای نظیر " رهبری خرده بورژوازی " پدید می‌آید . وگرنه ، خرده بورژوازی در زمان سلطه کامل امپریالیسم (سرمایه‌داری) ، اصولا قادر به رهبری نبود . . . " (۱۸)

می‌بینید ؟ حزب توده در " شرایط جدید " یعنی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم ، "رهبری خرده بورژوازی" را کافی می‌داند ، زیرا در سطح جهانی ، رهبری پرولتاریا موجود ودر همه‌جا حاضر است ، بنابراین چه احتیاجی به رهبری پرولتاریا در یک کشور معین

از مجموع آنچه گفته شد می‌توان این نتیجه راگرفت که حزب توده شرط اساسی وتعیین کننده پیروزی راه رشد غیر سرمایه‌داری را ، اتحاد و

---

۱۸ ـ گفتگوئی با چریکهای فدایی خلق ایران ، ص ۲۸ ، خرداد ۱۳۵۸

همکاری با کشوریا کشورهای سوسیالیست می‌داند. زیرا این اتحاد وهمکاری را تحقق هژمونی پرولتاریا می‌داند و معتقد است که حضور کشورهای سوسیالیست در عرصهٔ جهانی، نه تنها جایگزین هژمونی پرولتاریا در هر کشور معین می‌گردد، بلکه حتی عاملی است که در آرایش نیروهای طبقاتی در داخل هرکشورمعین نیز تاثیر می‌گذارد. بنابراین لازم نیست در یک کشور معین، نیروهای طبقات مترقی زیر هژمونی پرولتاریا قرار گیرد، تا در آن کشور سمت‌گیری سوسیالیستی امکان پذیر گردد، بلکه تناسب قوا در سطح جهانی به نفع نیروهای سوسیالیسم کافی است تا در تناسب قوای طبقاتی در یک کشور معین نیز تاثیر مطلوب بگذارد. به همین علت است که حزب توده، راه رشد غیر سرمایه‌داری را به دست حکومت آریامهری نیز، امکان‌پذیر می‌دانست. همان‌طورکه گفته شد، حزب توده تمام این نتیجه‌گیریهای رویزیونیستی را از این مقدمات استنتاج می‌کند که اولاً" تضاد عمده‌جهانی میان کشورهای سوسیالیست و کشورهای امپریالیست است وتضاد های دیگر تنها در رابطه با این تضاد می‌توانند عمل کنند؛ ثانیاً" در دوران کنونی تناسب نیروها در سطح جهانی به نفع سوسیالیسم، عامل بین‌المللی را به عامل اساسی وتعیین کننده تبدیل کرده است؛ از این‌رو رهبری و موقعیت پرولتاریا در یک کشور معین مهم نیست.

رهبران رویزیونیست سازمان فدایی (اکثریت)، با پذیرفتن یکی از این مقدمات، راه را برای پذیرفتن مقدمات بعدی وهمچنین نتیجه گیریهای کاملاً" رویزیونیستی هموار می‌سازند. آنها در "کار" ۵۶ می‌پذیرندکه در شرایط کنونی، تضاد عمده جهانی بین کشورهای سوسیالیست و کشورهای امپریالیستی است ودر جاهای دیگر (از جمله در "کار" ۳۸)، "اصل تقلید" را در جنبش کمونیستی وارد می‌کنند وادعا می‌کنند که جنبش کمونیستی ما که جوان وبی‌تجربه است، باید در موضع‌گیریهای خود "بیش از بافته های ذهنی خود" به موضع‌گیری احزاب کمونیستی توجه داشته باشد. بنابراین آگاهانه یا ناآگاهانه، زمینه را برای قبول نظرات حزب توده آماده می‌کنند والبته برای رد گم‌کردن، به مناسبت یا بی مناسبت، به حزب توده حمله می‌کنند تا کسی در موضع‌گیریهای آنان گمان بد نبرد؛ وحزب توده‌که بهتر از همه این دوگانگی را تشخیص داده است، بلافاصله روی آن انگشت می‌گذارد و چنین می‌نویسد: "جریکها که وانمود می‌کنند به انترناسیونالیسم پرولتری باور دارند، جریکها که معترفند در تارهای شوونیسم و ناسیونالیسم تنگ‌نظر اسیر بوده‌اند، جریکها که در لفظ سرانجام

می‌پذیرند که پرولتاریای جهانی وکشورهای سوسیالیستی نیروی عمده اردوی انقلابند ... در برابر تعهدات تکالیفی‌که لازمه چنین موضعی است وبی‌آن هربخشی به ادعا وهرادعایی به مصلحت‌گرایی تعبیر می‌شود ، چه کرده‌اند ؟ (۱۹) به نظر ما ، حزب توده ، اندکی شتاب آلود حرف می‌زند ، هرطور باشد رهبران اپورتونیست سازمان فدایی (اکثریت) ، نیرو های این سازمان را بهتر از حزب توده می‌شناسند - از این رو اپورتونیسم برزخی را مناسب‌ترین شکل اپورتونیسم در مراحل‌کنونی تشخیص می‌دهند وحزب توده هم نباید آزمندی را از حد بگذراند .. زیرا کار آنها را خراب‌تر می‌کند .

رویزیونیستها بعد از اینکه موانع اساسی را از سرراه خود برمیدارند وتعیین‌کننده بودن عامل داخلی وضرورت هژمونی پرولتاریا را در پیروزی راه رشد غیر سرمایه‌داری مورد تردید قرار می‌دهند ، با توسل به نقطه‌ها می‌کوشند از بارهای مقدمات درست به نتیجه‌گیریهای اپورتونیستی دلخواهشان دست یابند . نخستین مسئله‌ای که مورد سوء استفاده وتغییر و تفسیر های اپورتونیستی آنها قرار می‌گیرد ، مسئله استقلال سیاسی است . در مرحله کنونی بحران عمومی سرمایه داری‌که نظام استعماری قدیمی امپریالیسم از هم پاشیده است وغالب مستعمرات سابق ، دیگر مستعمره به حساب نمی‌آیند و اشکال پیچیده‌تر وپوشیده‌تر تسلط امپریالیستی جایگزین اشکال استعماری قدیم شده است ، مسئله استقلال سیاسی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است . رویزیونیستها می‌گویند دولتی‌که در برابر امپریالیسم به استقلال سیاسی دست یافته باشد ، ناگزیر است برای حفظ آن با امپریالیسم درگیر شود ومبارزه با امپریالیسم برای حفظ استقلال سیاسی ، بناچار زمینه مساعدی را برای پیروزی راه رشد غیر سرمایه‌داری درآن کشور به وجود می‌آورد ، به عبارت دیگر ، آنها می‌گویند هردولتی که وابسته به امپریالیسم نباشد وبرای حفظ استقلال خود با امپریالیسم ، مبارزه کند ، ناگزیر است به نیروهای انقلابی و پرولتاریایی در عرصه بین‌المللی نزدیک شود واز اینجاست که زمینه عینی تحقق راه رشد غیر سرمایه‌داری فراهم می‌گردد و آن‌کس که راه رشد غیر سرمایه‌داری در پیش می‌گیرد وسمت‌گیری سوسیالیستی می‌کند ، بی هیچ تردید انقلابی است .

---

۱۹ ـ مردم ، ۱۱ خرداد ، ص ۳ .

بنابراین هدف حلقه های واسط استدلال می توان گفت هر کس که با امپریالیسم درگیری پیدا کند ، انقلابی است و ظاهرا" در جهت چنین استدلالی است که حزب توده همه آثار ماوکیستی را زیرورو کرده و بالاخره نقل قول "تکان دهنده ای" از استالین پیدا کرده است و چه جهد دلخوشی از استالین ندارد ، اما برای "تکان دادن ذهن اطرافیان" نقل قول از استالین را ضروری دانسته است و ناچار می نویسد : اما برای آنکه ذهن چریکها را تکان بدهیم ، این مقاله را با نقل قول تکان دهنده و گویایی از استالین در رابطه با موضوع هویتی بخش بسیاریان می بریم . بدنبال آن می نویسد که انقلابی تهدت پای دولتهای ارتجاع امپریالیستی به هیچ وجه آن نیست که عناصر بورژوا زمینی در نهضت وجود داشته و نمایندگان دارای برنامه انقلابی و جمهوری خواهانه و ملی باشند که بر ضد دیکتاتوری حاکمه بپاخیزند و برای استقلال و آزادی واقعی مبارزه کنند و با وجود نظرات صحیح استالین و رهنمودهای انقلابی از نظر عینی نظریه انقلابی است . و آنوقت این عبارت را امپریالیستها ضعیف و قوانین را تجزیه می کنند و آنرا از اندیشه مبتذل می نامند" (۲۰) قبل از هرچیز بگذارید این یادآوری را به حزب توده بکنم که رهبران اتوریته سازمان فدایی را خیلی دست کم گرفته است و دلیلش هم این است که گمان می کند این نقل قول از استالین واقعا" ذهن آنها را تکان خواهد داد ونظام فکری شان را زیرورو خواهد کرد . درحالی که همیشه مدتها قبل از توصیه های حزب توده ، این خانه تکانیهای فکری را انجام داده اند و اعلام کرده اند ازآنجا که حکومت اسلامی ، حکومتی است ناوابسته به امپریالیسم ، بنابراین رهبری مبارزات ضدامپریالیستی مردم را در دست دارد . واین نظر را که از اشغال سفارت آمریکا به این سو ، مخفیانه ونرمگینانه در اینجا وآنجا تبلیغ وترویج می کردند ، در "کار" ۵۹ علنی ساختند . بنابراین حزب توده اشتباه می کند که می خواهد با نقل قولی دم بریده از

---

۲۰ — مردم ، سه شنبه ۱۲ خرداد ، ص۶ . نقل قول از لنین امپریالیسم ... جلد اول ص ۹۰ — ۸۹ .

استالین ، آنها را دچار تکان فکری سازد . اما بعد بگذارید ببینیم رفیق استالین در اینجا چه می‌گوید : با مراجعه مستقیم به "مسائل لنینیسم"، در می‌یابید که رفیق استالین در بررسی مسئله ملی ضمن توضیح مواضع لنین ، لزوم برخورد خلاق وغیر دگماتیستی با این مسئله را مطرح می‌کند و کمونیستها را به تحلیل وبررسی مشخص واجتناب از الگو سازی فرامی‌خواند. ودر رابطه با این مسئله است‌که مثال فوق را می‌آورد تا نشان بدهدکه معیار عینی شناختن نیروهای ترقی‌خواه ، ایدئولوژی و ادعاهای ظاهر فریب نیست ، بلکه موضع آنها نسبت به نیروهای خلق ودشمنان مردم وتکامل جامعه است . استالین می‌گوید : امیر افغان از لحاظ عینی انقلابی است ، هرچند تفکر محافظه‌کارانه وارتجاعی داشته باشد و سوسیال دموکراتهای اروپایی از لحاظ عینی ضد انقلابی هستند ، هرچند ظاهراً" خود را طرفدار طبقه کارگر وایدئولوژی علمی مارکس قلمداد می‌کنند . آیا این استدلال رفیق استالین‌می‌تواند از نظر کمونیستها "تکان دهنده " وغیر منتظره باشد ؟ از نظر ما این استدلال به هیچوجه تکان دهنده نیست ، بلکه برعکس ، آموزنده است . آیا کسی تردید دارد که شاهزاده سیهانوک (پادشاه سابق کامبوج) پیش از آنکه به وسیله تجاوز امپریالیسم جنایتکار آمریکا از قدرت سیاسی رانده شود ، یک شخصیت مترقی بود ، در حالی که فرانسوا میتران وماریو سوارش در کنار نیروهای امپریالیسم قرار دارند ، هرچند که ظاهراً" خود را مدافع سوسیالیسم بنامند ؟ از نظر ما تردیدی وجود ندارد که وقتی اعوان وانصار شاهزاده سیهانوک (که نظریه سلطنت طلبانه هم داشتند) در برابر امپریالیسم آمریکا مبارزه می‌کردند ونمی‌گذاشتند امپریالیسم از کامبوج به عنوان یک پایگاه،علیه انقلاب شکوهمند ویتنام استفاده کند ، مبارزه آنها " از نظر عینی مبارزه انقلابی بود " ، در حالی که ماریو سوارش وقتی در برابر اراده انقلابی پرولتاریای پرتقال می‌ایستاد و انقلاب را به شکست می‌کشانید ، " از نظر عینی" یک ضد انقلابی بود . آنچه رفیق استالین می‌گوید این است که در ارزیابی دوستان ودشمنان انقلاب نباید توجه به شکل ایدئولوژی، ما را از توجه به مضمون و عینیات صف‌بندیها

باز دارد . آنچه رفیق استالین از ما می‌خواهد، این است که در موضع‌گیریهای خود همیشه بر تحلیل مشخص متکی باشیم واز الگوسازی بپرهیزیم . اما حزب توده به شیوه سوفسطائیان ، میکوشد از گفته استالین برای سردرگم کردن نیروهای انقلابی استفاده کند و از این رو مغالطه شریرانه حزب توده تکان دهنده است نه گفته استالین . حزب توده از این گفته بهره برداری شریرانه می‌کند وآن را به عنوان کادو به رهبران اپورتونیست سازمان فدایی (اکثریت) پیشکش می‌کند تا ذهن ساده اعضاء وهواداران این سازمان را با یک نقل قول دم بریده ، دچار آشفتگی سازند . بهتر است ببینیم چرا مبارزه امیرافغان "از نظر عینی مبارزه انقلابی است" ؟ با مراجعه به تاریخ افغانستان در می‌یابید که شاهزاده امان‌اله خان ، رهبر روشنگری بودکه در یک جامعه عشیرتی وفئودالی با امپریالیسم انگلیس‌که عمدتا" از نفوذ وقدرت فئودالها ورهبران عشایر بهره‌مند می‌شد ، درافتاد . شاهزاده امان‌اله خان با دولت جوان کارگری در شوروی ، روابط سیاسی ایجاد کرد وکوشید برای اشاعه روشنگری ومبارزه با ارتجاع طبقاتی و عقب‌ماندگی و مقابله با نفوذ انگلستان ، از کمکهای دولت شوروی استفاده کند . شاهزاده امان‌اله خان در واقع ، بمانع منافع بورژوازی ملی افغان بودکه برای مبارزه با عقب ماندگی و فئودالیسم و پیشرفت افغانستان.به نیروهای مترقی و انقلابی روی خوش نشان می‌داد و به جرم همین کار نیز با یک کودتای طرح شده از طرف انگلیسیها سرنگون شد . نزدیکی شاهزاده افغان به دولت شوروی،در لحظاتی صورت می‌گرفت‌که قدرت کارگری در این کشور هنوز در محاصره نیروهای امپریالیست قرار داشت و ضد انقلاب داخلی در شوروی هنوز کاملا" بشکن نشده بود . بنابراین شاهزاده امان‌اله‌خان را (به جرم اینکه سلطنت طلب است) ارتجاعی خواندن ، همان اندازه کودنی می‌خواهد ،که مترقی خواندن اقدامات شاهانه آریامهر به این بهانه که فئودالیسم را از میان برمی‌دارد.! مثلاً اگر به نقل قولهای تکان دهنده زیر از نوشتجاتی که حزب توده در تاریخ به ثبت رسانده است توجه کنید ، روشنی در خواهید یافت‌که حزب توده حالا چرا به نقل قول "تکان دهنده"

از استالین متوسل می‌شود وگفته های استالین را چگونه می‌فهمد . حزب توده در باره رفورم های شاهانه چنین داوری می‌کند :

" ... این رفورمها محصول فرعی مبارزه انقلابی و تحول تناسب قوا به سود سوسیالیسم و به زیان امپریالیسم ، قدرت روز افزون سوسیالیسم و ضعف فزاینده امپریالیسم ، دستاوردهای جنبش رهایی بخش ضد امپریالیستی در کشور های جهان ، تحولات منطقه خاور میانه ، مبارزات طولانی مردم ایران در دوران پس ازجنگ دوم و در پیشاپیش آنها حزب توده ایران ، هیئت‌حاکمه را پس از مدتها مقاومت و خرابکاری وتردید سرانجام وادار به انجام آن نمود ." (۲۱)

وهمچنین ،ببینید یکی از سخنگویان حزب توده در رابطه با اقدامات آریامهری چه می‌گوید :

" .... در سالهای اخیر ، پیروزیهای مهمی در عرصه های صنعتی کردن و الکترونیکی‌کردن کشور ، به دست‌آمده است و سیستم آموزشی شکل گرفته و گسترش یافته است ... تغییر تناسب قوا درعرصه جهانی از یک‌طرف وترکیب جدید طبقاتی در ایران ونتایج ناشی از آن از طرف دیگر ، انعکاس روشن خود را در سیاست خارجی رژیم شاه نشان‌می دهد . تا۶۱-۱۹۶۰ این سیاست خارجی متجانس ویکجانبه بود . از زمانی‌که رفورمها درایران به اجرا درآمد ، این سیاست بتدریج ،درجهت‌همه‌جانبه‌شدن‌سیرنمود ... سیاست دولت ایران در ارتباط با تجاوزات بین‌المللی امپریالیستی (درخاور میانه ، در ویتنام ،.....) به طور نسبی مثبت است . با وجود گسترش مناسبات با کشورهای سوسیالیستی ، دولت ایران همچنان از به رسمیت شناختن موجودیت دو آلمان خودداری می‌کند .... ما معتقدیم‌که این سیاست عدم شناسایی جمهوری دموکراتیک آلمان با چهارچوب سیاست خارجی ایران منطبق نیست ." (۲۲)

---

۲۱ ــ دنیا ، دوره دوم ، سال سیزدهم ، شماره اول .

۲۲ ــ مصاحبه داوود نوروزی عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران بانشریه "فاسیت" وابسته به حزب کمونیست آلمان غربی . آوریل ۱۹۷۲

خیلی تکان دهنده است ، این طور نیست ؟ اما نباید زیاد تکان خورد . زیرا حزب توده دقیقا" از دیدگاه خود به مسئله می‌نگرد ومی‌توان گفت به دیدگاه خود نیز وفادار است . اما بحث برسر این است که دیدگاه حزب توده بسیار تکان دهنده است . حزب توده می‌گوید ، هرکس‌که با امپریالیسم درگیر شود ، حتما در کنار نیروهای انقلابی است واز آنجاکه در دنیای ما تنها از طریق نزدیکی با کشورهای سوسیالیست می‌توان با امپریالیسم درگیر شد . بنابراین هرکس با امپریالیسم اختلاف داشته باشد و به کشورهای سوسیالیست نیز چشمک‌بزند ، این اختلافش "از نظر عینی مبارزه انقلابی است ." حالا چه فرق می‌کند که او سلطنت طلب است یا نه . وبا همین منطق مسخره است که اقدامات دیکتاتوری آریامهری را مثبت ارزیابی می‌کند. هرچند اطاله کلام در این مورد ما را از هدف اصلی این مقاله دور می‌کند ، اما برای روشن شدن درک حزب توده از "استقلال سیاسی" و "مبارزه ضد امپریالیستی" وبرای اینکه به اصطلاح جای حرفی باقی نماند ، به نقل قولهای زیر هم توجه کنید : " حزب توده ایران در عین اینکه از اقدامات ترقی‌خواهانه که به منظور از بین بردن مناسبات فئودالی تولید و نیز اقداماتی که در جهت صنعتی‌کردن ومدرنیزه کردن کشور می‌شود ، پشتیبانی می‌کند . . . . وبرای خود حزب ما وسایر سازمانهای دموکراتیک در به دست آوردن فعالیتهای قانونی در کادر قانون اساسی ایران مبارزه می‌کند ." (۲۳) همان طور که می‌بینید ، برای عمق دادن به "استقلال سیاسی" ، تنها لازم می‌بیند که به "فعالیتهای قانونی "دموکراتیک" درکادر قانون اساسی ایران" میدان داده شود ! حزب توده می‌گوید : سلطنت طلب بودن مهم نیست ، مهم این است که با امپریالیسم درگیر است و با کشورهای سوسیالیست چندان بد تا نمی‌کند . بنابراین همین آقای احسان طبری، خواست کمیته مرکزی حزب را در رابطه با آزادیهای دموکراتیک با این جملات

---

۲۳ – پیام ایرج اسکندری به دهمین کنگره حزب کمونیست بلغارستان ــ مردم شماره ۶۲، تاکیدات از ماست .

بیان می‌کند:

"اجرای آن مقرراتی است که در قانون اساسی ما تاکنون پنج شاه به اجراء و حفظ آن سوگند یاد کرده‌اند." (۲۴)

بنابراین دیده می‌شود که استالین در یک برخورد خلاق و انقلابی ما را به تحلیل مشخص و اجتناب از الگو سازی فرا می‌خواند و حزب توده ازهمین گفتهٔ او آبهای می‌سازد که بر سر انقلابیون بکوبد و آنها را دچار تکان فکری سازد و سر در گم کند. دعوت به تحلیل مشخص را تبدیل می‌کند به وسیله‌ای برای ایجاد فضای مه آلود، تا زمینه را برای مانورهای فرصت طلبانه خود باز کند.

استالین می‌گوید: ملاک عینی انقلابی بودن این است که در کنار نیروهای انقلاب قرار بگیری و حزب توده می‌گوید: ملاک انقلابی بودن این است که اولا درگیریهایی با امپریالیسم داشته‌باشی و ثانیاً روابطی با کشورهای سوسیالیست. استالین با منطق تحلیل طبقاتی و مبارزه طبقاتی حرکت می‌کند و حزب توده با منطق "تحلیل دیپلماتیک" و رفورمیسم. اگر منطق حزب توده را بپذیریم، رابرت موگابه همان اندازه انقلابی است که عیدی امین. زیرا هر دو با امپریالیسم مبارزه می‌کنند و هر دو با کشورهای سوسیالیست روابط نیکویی دارند. و حتی از این هم می‌توان فراتر رفت و گفت از نظر حزب توده حافظ اسد انقلابی تر از بن بلاست زیرا سوریه امروز استوارتر از الجزایر بن بلا با کشورهای سوسیالیست همکاری های اقتصادی، نظامی و غیره دارد. و با همین منطق است که حزب توده به رژیم شاه نزدیک می‌شود. اگر در نقل قول بالا (از داوود نوروزی) دقیق شوید، می‌بینید که مبداء سیاست مستقل شاه را سال ۶۱ ــ ۱۹۶۰ می‌داند. زیرا در همین زمان بود که شاه به دلیل اختلافاتی که با پارهای محافل حاکمه آمریکا پیدا کرد، "سیاست مستقل ملی" را علم نمود و با کشورهای سوسیالیست به تشنج زدایی پرداخت. منطق حزب توده را در بررسی مسئله استقلال سیاسی باید بررسی کرد و نتایج منطقی از آن گرفت. حزب توده، ده سال تمام به رژیم شاه چشم دوخته بود وامیدوار بود

---

۲۴ ــ احسان طبری، دنیا: دوره دوم، سال دوازدهم، شماره ۲ ــ ۱۳۵۰

این رژیم بالاخره بتواند پیوندهای خود را با امپریالیسم بگسلد و راه رشد غیر سرمایه‌داری را در این کشور عملی سازد. چرا حزب توده چنین امیدی از چنان حکومتی داشت؟ این نوع "امیدواری"، برای خط مشی سیاسی حزب توده بیگانه و تصادفی نیست، بلکه با مبانی تئوریک این خط مشی، همخوانی کامل دارد. تفسیر حزب توده از گفته استالین (گفته‌ای که آن را "تکان‌دهنده" می‌نامد) بسیار آموختنی است. این تفسیر به بهترین نحو ممکن، مبانی تئوریک حزب توده را (در زمینه مبارزه ضدامپریالیستی و استقلال سیاسی) بیان می‌کند. حزب توده می‌گوید که کافی است حکومتی با امپریالیسم درگیری داشته باشد، چنین حکومتی را "از نظر عینی" بتوان انقلابی نامید. بنابراین دیگر مهم نیست که ماهیت اجتماعی و طبقاتی این حکومت چیست! آیا با این منطق، عجیب بود که حزب توده به رژیم دیکتاتوری شاه امید بسته بود؟ شاه جلاد، در اوایل سالهای چهل، مختصر اختلافاتی با محافل حکومتی آمریکا پیدا کرده بود و در رابطه با همین اختلافات بود که باصطلاح "سیاست مستقل ملی" کذایی را علم کرد و با پاره‌ای از کشورهای سوسیالیستی روابطی ایجاد نمود. در همین سالها بود که حتی یک سلسله تجهیزات از اتحاد شوروی خریداری کرد. مثلا وسایل نقلیه واحدهای نیروی زمینی "ارتش شاهنشاهی" از اتحاد شوروی خریداری شد. اگر معیار ارزیابی، درگیری یک حکومت با امپریالیسم و نزدیکی آن به کشورهای سوسیالیستی باشد، دلیلی ندارد فروش تجهیزات نظامی به رژیم شاه عملی نگوهیده و انحرافی باشد. اگر معیار ارزیابی، اختلاف با امپریالیسم باشد، و اگر ماهیت طبقاتی رژیم مورد بحث معیار تعیین کننده نباشد، چرا باید حکومت رضا خان، حکومتی ضدانقلابی و ضد خلقی قلمداد شود؟ آیا رضا خان، با انگلیسها درگیر نشد و آیا در آن روزگار امپریالیسم برتر، در ایران و در منطقه خاورمیانه امپریالیسم انگلیس نبود؟ می‌بینید که اگر معیار حزب توده را در ارزیابی ماهیت حکومت بپذیریم، کار به جاهای بسیار باریکی می‌کشد. می‌بینید که معیار حزب توده در "مرزبندی واقعی دوستان در جبهه انقلاب و دشمنان در صفوف ضدانقلاب" بسیار عجیب و "تکان دهنده" است. اما رهبران رویزیونیست سازمان فدایی

(اکثریت) در این مورد چه معیاری دارند؟ آیا آنها هم استقلال سیاسی را ملاک عینی مرزبندی میان دوستان و دشمنان انقلاب می‌دانند؟ تمام نوشته‌های آنها و تمام موضعگیریهایشان، نشان دهنده آن است که در این مورد اختلافی با حزب توده ندارند. آنها این روزها مسئله "ناوابستگی" رژیم اسلامی را ورد زبان خود ساخته‌اند و به همین دلیل، درست مانند حزب توده، ماهیت ضدانقلابی حکومت را نادیده میگیرند، زیرا همانند حزب توده تنها معیار آنها در "مرزبندی واقعی دوستان در جبهه انقلاب و دشمنان در صفوف ضد انقلاب"، وابستگی یا ناوابستگی سیاسی به امپریالیسم است. آنها نیز مانند حزب توده، استقلال سیاسی در برابر امپریالیسم را برای مترقی و انقلابی نامیدن یک حکومت کافی می‌دانند. اما اگر منطق آنها را بپذیریم آیا کار به جاهای باریک نخواهد کشید؟ حکومت رضا خان، مثلاً در سال ۱۳۱۸ آیا با انگلیسیها درگیری نداشت و آیا انگلیسیها نبودند که در سال ۱۳۲۰ پیشنهاد اشغال ایران و کنار گذاشتن رضا خان را به نیروهای متفق دادند؟ آیا حکومت رضا خان در همان سال ۱۳۱۸ یک حکومت ضدمردمی، ضدانقلابی و دیکتاتوری اختناقی نبود؟ می‌بینید که با پذیرفتن معیار رویزیونیستها، کار به جاهای باریک می‌کشد!! پس بهتر است درک روشنی از مسئله وابستگی و ناوابستگی سیاسی داشته باشیم.

آیا استقلال سیاسی در کشورهایی که از لحاظ اقتصادی وابسته اند، می‌تواند معنی داشته باشد؟ آیا در این کشورها می‌توانند حکومتهایی قدرت را در دست گیرند که از لحاظ سیاسی مستقل و ناوابسته به امپریالیسم باشند؟ آری چنین چیزی امکان پذیر است. وابستگی سیاسی یک حکومت را به امپریالیسم جهانی، نمی‌توان مستقیماً از وابستگی اقتصادی کشور مورد بحث استنتاج کرد. نمونه های متعددی از کشورهای زیر سلطه وجود دارد که حکومتهای آنها، حکومتهای دست نشانده امپریالیسم نیستند. مثلاً کشور هند را در نظر بگیرید، این کشور از لحاظ اقتصادی زیر سیطره سرمایه جهانی است. سرمایه‌های آمریکایی، انگلیسی و... در هدایت اقتصاد هند نقش بسیار زیادی دارند. اما حکومت کنونی هند (حکومت خانم گاندی) را نمی‌توان حکومت دست نشانده امپریالیسم آمریکا یا امپریالیسم انگلیس خواند. حزب

کنگره هند که حزب بورژوازی بزرگ هند است در دوره بعد از استقلال تقریباً بدون منازع بر این کشور حکومت کرده است. بورژوازی بزرگ هند پیونده عمیق و ارگانیک با سرمایه جهانی دارد، اما حکومتهایی که این حزب تشکیل داده است، هیچ کدام حکومتهای دست نشانده امپریالیسم آمریکا یا انگلیس نبوده‌اند. مثلا جواهر لعل نهرو یکی از بنیانگذاران سیاست عدم تعهد بسود. او درعین حال که رهبرحزب کنگره (یعنی حزب بورژوازی بزرگ هند) بود، در همان‌حال درعرصه بین‌المللی، مواضعی داشت که مسلما برای امپریالیسم انگلیس و امپریالیسم آمریکا ناخوشایند بود. همین طور می‌توان از دولتهای مشابه، در کشورهای دیگری اسم برد که از لحاظ اقتصادی زیر سیطره سرمایه جهانی بودند: حکومت سوکارنو دراندونزوی وحکومت نکرومه درگانا نمونه‌های جالبی از حکومتهای مستقل سیاسی بودند، اما بر کشورهایی حکومت می‌کردند که از لحاظ اقتصادی، زیرسیطره سرمایه جهانی و زیرسلطه امپریالیسم بودند. پس، استقلال سیاسی، در یک کشور از لحاظ اقتصادی وابسته، قابل تصوراست. اما استقلال سیاسی در کشوری که از لحاظ اقتصادی وابسته است، نمی‌تواند برای امپریالیسم جهانی و سرمایه مالی جهانی چیز خوشایندی باشد. نظری گذرا، به تجربه سالهای بعد از جنگ دوم، در کشورهای زیر سلطه نشان می‌دهد که نه تنها استقلال سیاسی، بلکه حتی کوچکترین عدم تبعیت از سیاست عمومی امپریالیسم برای محافل امپریالیستی ناخوشایند ودر موارد معین غیر قابل تحمل بوده است. بنابراین استقلال سیاسی بناگزیربه درگیری با امپریالیسم منتهی می‌گردد. زیرا امپریالیسم در یک کشور از لحاظ اقتصادی وابسته، می‌خواهداز ماشین دولتی برای تحکیم مواضع خود در اقتصاد استفاده کند و خوب می‌داند که در دست داشتن ماشین دولتی چه معنایی دارد و چقدر با اهمیت است. پس آیا صرف وجود حکومتی که عروسکو دست نشانده امپریالیسم نباشد، به معنای حکومت ضد امپریالیستی ومبارزه ضدامپریالیستی از طرف آن حکومت است؟ تجربه کشورهای زیر سلطه، نشان می‌دهد که از استقلال سیاسی نمی‌توان مستقیماً خصلت ضد امپریالیستی، انقلابی و دموکراتیک برای این نوع حکومتها استنتاج کرد. بگذارید همان مثال معروف

خودمان را تکرار کنیم . حکومت عیدی امین در اوگاندا تقریباً با اکثرقدرتهای امپریالیست (آمریکا ، انگلیس و . . .) در افتاده بود . و مسلماً نمی‌شد گفت دولت دست نشانده آمریکا یا انگلیس است . آمریکا و انگلیس بارها برای سرنگونی او اقدام کردند . آیا حکومت عیدی امین را یک حکومت انقلابی، دموکراتیک و ضد امپریالیست می‌توان نامید؟

استقلال سیاسی ، یا درگیری با امپریالیسم ، به خودی خود نمی‌تواند چیزی در بارهٔ ماهیت طبقاتی یک حکومت به ما بیاموزد . چرا که استقلال سیاسی یا درگیری با امپریالیسم، در مورد یک حکومت ارتجاعی و سرکوبگر نیز می‌تواند مطرح باشد . مخصوصاً در مرحلهٔ کنونی بحران عمومی سرمایه‌داری ، بررسی رابطه استقلال سیاسی و خصلت و ماهیت طبقاتی حکومتهای موردبحث از اهمیت زیادی برخوردار است . ما اکنون در مرحله‌ای از بحران عمومی سرمایه‌داری به سر می‌بریم که تقریباً دیگر از ممالک مستعمراتی خبری نیست . غالب سرزمینهای مستعمرهٔ سابق اکنون ظاهراً "آزاد" شده اند و امپریالیسم به طور قطع پذیرفته است که غارت خلقها را به شیوهٔ سابق (شیوهٔ استعمار مستقیم) نمی‌توان ادامه داد . بنا براین ارتباط دولتهای دست نشانده در کشورهای زیر سلطه ، با امپریالیسم جهانی ، اشکال ظریفتر و پیچیده تری به خود گرفته است . در چنین شرایطی باید بین استقلال به معنای حقوقی آن و استقلال به‌معنای سیاسی آن، دقیقاً تمایز قایل شد . در بررسی استقلال سیاسی و خصلت درگیریها و تضادهای دولتهای ممالک مورد بحث با امپریالیسم باید به منشاء این درگیریها و ارتباط آن با مبارزات طبقاتی و در نتیجه با روابط تولیدی و اجتماعی مسلط در جامعه ، توجه داشت . زیرا دیده می‌شود که امپریالیسم گاهی استقلال سیاسی را تحمل می‌کند و گاه ، کوچکترین حرکت در جهت دست یافتن به استقلال سیاسی را با قدرت تمام سرکوب می‌نماید . مثلاً چگونه‌است که ذوالفقار علی بوتو ، به‌جرم تمرداز دستورات ، اعدام می‌شود ، در حالی که در لائوس پیش از پیروزی انقلاب ، امپریالیسم برای جلوگیری از پیشروی نیروهای پاتت لائو (نیروهای انقلابی زیر رهبری کمونیستها) به شاهزاده فوما متوسل می‌شود و خود را طرفدار حکومت او نشان می‌دهد . در

حالی که همین شاهزاده فوماعروسک واشنگتن نیست و خواهان یک دولت از لحاظ سیاسی " مستقل " در لائوس می‌باشد و به خاطر همین گناه نیز قبلاً به وسیلهٔ کودتایی آمریکایی از کار برکنار شده است. آیا دولت مستقل شاهزاده فوما در دور اول که به وسیلهٔ کودتای آمریکایی سرنگون شد و در دور دوم که برای جلوگیری از پیشروی کمونیستها از حمایت آمریکا برخوردار بود، می‌توانست از لحاظ طبقاتی و مبارزهٔ ضد امپریالیستی معنایی یکسان داشته باشد؟ با چه معیار عینی می‌توان استقلال سیاسی و درگیری با امپریالیسم را ارزیابی کرد؟ مسلما بدون توجه به مبارزهٔ طبقاتی و آرایش نیروهای طبقاتی درجامعه موردبحث، نمی‌توان معنای زیادی برای استقلال سیاسی، یا درگیری با امپریالیسم قایل شد. حکومتهای ظاهرشاه وداود خان در افغانستان، حکومتهای دست نشاندهٔ آمریکا یا انگلیس نبودند، یا دست‌کم به‌معنایی که حکومتهای اردن، سلطان نشین عمان، حکومت پهلوی در ایران، حکومت موبوتو در زئیر و حکومت مارکوس در فیلیپین را دست‌نشانده می‌نامیم، نمی‌شد حکومت ظاهر و داود را دست‌نشانده نامید. حکومتهای یاد شده در افغانستان، روابط حسنهٔ سیاسی با اتحاد شوروی داشتند. اما بی‌تردید این حکومتها بر تعادل نسبتاً پایداری از نیروهای ارتجاعی و عقب‌مانده استوار بودند که مثلاً حکومت قابوس در عمان یا حکومت هاشمی برآن استوار هستند. دراین صورت استقلال سیاسی به خودی خود چه چیزی را بیان می‌کند؟ آیا می‌توان صرف درگیری با امپریالیسم، یا استقلال سیاسی را دلیل ضدامپریالیست و بنابراین مترقی و یا حتی انقلابی بودن یک حکومت بدانیم؟ ابن سعود (بنیانگذار همین سلطنت سعودی درعربستان) دراثر جنبش اعراب بادیه‌نشین، حکومت خاندان هاشمی را در حجاز سرنگون ساخت. و از آنجا که حکومت هاشمی از حمایت مستقیم انگلستان برخوردار بود، ابن سعود برای استقرار حکومت خود درعربستان ناگزیر بود با امپریالیسم انگلیس نیز بجنگد. سعودیها در این دوره با هیچ دولت و قدرت امپریالیستی ارتباط مستقیمی نداشتند و فقط مدتها بعد بود که خاندان سعودی روابط تجاری و مالی با

آمریکا برقرار کرد. آیا حکومت ابن سعود را در آن مقطع که با انگلیسیها و خاندان هاشمی می‌جنگید، می‌توان انقلابی نامید؟ در این صورت و با همین منطق چرا حکومت رضا خان را (هنگامی که با انگلیسیها در افتاد) انقلابی نمی‌نامیم؟ امپریالیسم جهانی می‌داند که یک حکومت از لحاظ سیاسی مستقل در هند بعد از استقلال، بهتر از یک حکومت دست‌نشانده می‌تواند از منافع سرمایهٔ جهانی پاسداری کند. و به‌همین خاطر است که در سی سال گذشته، امپریالیسم جهانی برای از بین بردن دولت (از لحاظ سیاسی) مستقل هند اقدامی نکرده است و مثلاً نخواسته است علیه حکومت نهرو، گاندی و... کودتای نظامی ترتیب بدهد. آیا این بدان معنی است که حکومتهای هند، حکومتهای دست نشانده، یا حکومتهای مستقل توی گیومه بوده اند؟ نه. در این مسئله تردیدی نیست که حکومتهای هند از لحاظ سیاسی واقعاً مستقل بوده اند. اما از لحاظ اقتصادی، در شرایط مشخص جامعه هند (با آرایش خاص نیروهای طبقاتی، پیچیدگی روابط اقلیتها و ملیتها و سنتهای گوناگون سیاسی، فرهنگی و مذهبی) بهتر از یک دولت دست نشانده امپریالیسم توانسته اند از منافع سرمایه‌داری در هند، پاسداری کنند. مسلماً اگر امپریالیسم بخواهد برای روی‌کار آوردن یک دولت دست‌نشانده در هند (مثلاً از طریق یک کودتای نظامی) اقدام کند، منافع خود را به خطر انداخته است و با اعمال ماجراجویانه خود به ریزش بهمن عظیمی کمک کرده است که احتمالاً خود و منافع سرمایهٔ مالی جهانی در زیر آن مدفون خواهند شد. با این منطق و از طریق برهان خلف نمی‌خواهیم استدلال کنیم که وجود دموکراسی پارلمانی و استقلال سیاسی در هند به ضرر نیروهای انقلابی است و باید سعی کنند آن را به دیکتاتوری عریان دست نشاندهٔ امپریالیسم مبدل سازند. بی‌تردید، نیروهای انقلابی و کمونیستهای هند باید از امکاناتی که استقلال سیاسی و دموکراسی پارلمانی در هند به وجود آورده است برای سازمان دادن مبارزات زحمتکشان و طبقهٔ کارگر استفاده کنند. اما آنها به‌این بهانه‌نمی‌توانند حکومت کنونی هند را " از لحاظ عینی " یک حکومت انقلابی بنامند.

* از مجموع آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که در کشورهای زیرسلطه، در درگیری حکومتهای (از لحاظ سیاسی) مستقل و ناباوابسته این کشورها با امپریالیسم، منشاء این درگیریها و همچنین ارتباط آنها با مبارزه طبقاتی و روابط اجتماعی عمدتاً بایستی مورد توجه قرار گیرد. زیرا معیار عینی و تعیین کننده در ارزیابی استقلال سیاسی و مضمون اجتماعی درگیریهای این حکومتها با امپریالیسم، همان منشاء و ارتباط آن با مبارزه طبقاتی است. تردیدی نیست که هر نوع درگیری با قدرتهای امپریالیستی و هر نوع استقلال سیاسی امکانهایی برای شکوفا شدن جنبش انقلابی و ترقیخواهانه توده های خلقهای زیر ستم فراهم می‌آورد. اما این امکان در حد انتزاعی و کلی آن یک امکان ساده است و برنامه و تاکتیک کمونیستها نمی‌تواند بر یک امکان محض استوار باشد. مخصوصاً اگر در نظر بگیریم که در مواردی حکومتهای از لحاظ سیاسی مستقل از امپریالیسم، از لحاظ اجتماعی، حکومتهای ارتجاعی و سرکوبگری هستند (مراجعه کنید به نمونه های یاد شده در بالا). بنابراین استقلال سیاسی و درگیری حکومت با امپریالیسم، هنگامی می‌تواند زمینه مساعد یک حرکت مترقی و ضد امپریالیستی را فراهم آورد که اولاً محصول یک انقلاب رهایی بخش بوده و ثانیاً در جهت تداوم، تحکیم و تعمیق این انقلاب حرکت کند. به عبارت دیگر، یک مبارزه ضدامپریالیستی در یک شرایط معین و مشخص نمی‌تواند بیانگر اراده تاریخی و انقلابی توده‌ای نباشد. بنابراین، حکومتی که انقلاب مردم را از تداوم بازمی‌دارد و آن را فرو می‌کوبد، حکومتی که در شرایط مشخص از حرکت و ابتکار انقلابی توده هایی که در مبارزه با امپریالیسم هستند، وحشت دارد، چگونه می‌تواند یک حکومت ضدامپریالیست باشد؟ اگر مفهوم ضد امپریالیست را در معنای دقیق و درست آن به کار گیریم باید بپذیریم که هر مبارزه ضد امپریالیستی ضرورتاً در یک جامعه معین و در شرایط مشخص، با آرایش نیروهای طبقاتی معینی صورت می‌گیرد. بنابراین، وقتی به طور مشخص با یک مبارزه ضد امپریالیستی روبرو هستیم نمی‌توانیم مضمون اجتماعی و طبقاتی آن را نادیده بگیریم. زیرا مبارزه با امپریالیسم تنها در یک بستر اجتماعی قابل تصور است و بنابراین مضمون اجتماعی و

طبقاتی آن بایستی مورد توجه قرار گیرد. بی‌تردید ناصرالدین شاه قاجار از مداخلات استعماری انگلیس در ایران کاملاً ناراضی و حتی می‌توان گفت عصبانی بود. اما آیا بدون توجه به مبارزه طبقاتی و جایگاه ناصرالدین‌شاه در این روابط و مبارزه طبقاتی می‌توان ناصرالدین شاه را سلطان ضد استعمار ایران لقب داد؟

واقعیت این است که این نوع ارتباط دادن مبارزه ضدامپریالیستی با مبارزه طبقاتی برای حزب توده، تاحدی برای رهبران سازمان فدایی (اکثریت) چیز ناخوشایندی است. حزب توده استقلال سیاسی و مبارزه ضدامپریالیستی را در چنان معنای وسیعی به کار می‌برد و آن چنان تفسیر کل وگشادی از آن دارد که حتی رژیم دست نشانده آریامهری را نیز گاهی در برمی‌گیرد و بنابراین بی‌جهت نیست‌که شکر آبی را که در اوایل سالهای چهل در روابط شاه و آمریکا به وجود آمده است به فال نیک می‌گیرد و برای تحقق راه رشد غیر سرمایه‌داری به یکی از کثیفترین حکومتهای تاریخ معاصر، امید می‌بندد. و رهبری اپورتونیست سازمان فدایی (اکثریت) نیز استقلال سیاسی ودرگیریهای رژیم اسلامی را به تبعیت از اسلوب تحلیل حزب توده دلیلی بر خصلت مترقی و ضد امپریالیستی این رژیم می‌داند و به این ترتیب سرکوب ضد انقلابی توده ها و نیروهای انقلابی را که در چهارگوشهٔ کشور به دست این رژیم صورت می‌گیرد، ماست مالی و توجیه می‌کند. (۲۵)

---

۲۵ – رهبران فدایی (اکثریت) هنوز تا آن حد پیشرفت نکرده‌اندکه اپورتونیسم قاطع وبی‌تزلزل حزب توده را پذیرا گردند. بنابراین، حالا مسلما "مواضع حزب توده یا حتی سیاست اتحاد شوروی را در قبال رژیم شاه محکوم ونادرست می دانند." اما در راهی‌که پیش‌گرفته‌اند، ناگزیرند به جاهای دیگر نیز برسند. هیچ‌دلیلی وجود نداردکه درهمین جا که اکنون قرار دارند درجا بزنند. ولی همه دلایل‌وجود داردکه مثلا" ابتدا سیاست اتحاد شوروی را از لحاظ اصولی درقبال رژیم شاه بپذیرندوبعد به تدریج بر مواضع حزب توده در رابطه با اقدامات حکومت شاه صحه بگذارند. درهر حال، " شب دراز است و قلندر بیدار" وهنوز راهپیمایی رهبران اکثریت به جایگاه حزب توده‌به‌پایان‌نرسیده است. بنابراین باید منتظر خیلی چیزهای "غیر منتظره وتکان دهنده" بود.

از نظر کمونیستها، مبارزه ضد امپریالیستی یک جهت تاریخی معین دارد و بنابراین نمی‌تواند از یک مبارزه اجتماعی و طبقاتی جدا باشد. و هر مبارزه ضد امپریالیستی، به‌این معنی‌وتنها بدین‌معنی‌است‌که "ازنظرعینی" می‌تواند یک مبارزه انقلابی تلقی گردد.

اکنون بعد از این مقدمات می‌توانیم به جنبه دیگری از تفسیر اپورتونیستی و رویزیونیستی حزب توده از استقلال سیاسی بپردازیم و آن، اقتصاد دولتی یا بخش دولتی اقتصاد است. در تز رویزیونیستی در باره راه رشد غیر سرمایه‌داری، اهمیت فوق العاده زیادی به دولتی شدن اقتصاد می‌دهند، که البته اگر نظرات آنها را در باره مبارزه ضدامپریالیستی و استقلال سیاسی بپذیریم، چیز غریبی نیست و در واقع می‌توان گفت، چنین نظری در باره اقتصاد دولتی، نتیجه منطقی نظرات آنها در باره مبارزه ضد امپریالیستی است. حزب توده در دوره دیکتاتوری آریامهری از دولتی شدن اقتصاد بشدت جانبداری میکرد و این حرکت را خواست توده‌های زحمتکش می‌نامید. (۲۶) زیرا رژیم شاه را از لحاظ سیاسی یک حکومت مستقل تلقی

---

۲۶ ــ برای داشتن درکی درست از نظر حزب توده درباره اقتصاد دولتی می‌توانید به "برنامه حزب توده ایران"، ۱۳۵۴ مراجعه کنید. در اینجا به نقل چند نمونه از نوشته‌های حزب توده در سالهای سیاه دیکتاتوری اکتفا می کنیم:

"تقویت وتوسعه سرمایه‌داری دولتی به سود استقلال اقتصادی ایران است. کارخانه‌های دولتی می توانند در دست دولت به صورت ابزاری جهت تراکم سرمایه ورشد بعدی صنایع و تاثیر مثبت در مجموعه تولید ایران درآیند."

(دنیا، سال سوم، شماره ۲، تاکید ازماست)

"درایران‌بخش دولتی نیرومندی وجود داردکه به علت در دست داشتن اهرمهای اقتصادی نقش موثری‌در اقتصاد کشور ایفا می کند."

(مردم، شماره ۷۲ ــ ۱۳۵۰)

تردیدی نیست‌که در سال ۱۳۵۰ نیز بخش دولتی ایران نیرومند بود و نیز تردیدی نیست‌که "نقش‌موثری‌دراقتصادکشور" داشت‌امااین "نقش موثر"

←

می‌کردو می‌خواست از طریق این حکومت مستقل، به استقلال سیاسی اقتصادی برسد. آیا این چیز غریبی است؟ نه به هیچ وجه. اگر استقلال سیاسی نتواند به سکوی پرش در جهت دست یافتن به استقلال اقتصادی تبدیل شود، به چه درد می‌خورد؟! اعتقاد به دولت فراطبقاتی یکی از نشانه‌های کلاسیک رویزیونیسم است و دیده می‌شود که طرفداران تز "راه رشدغیر سرمایه‌داری" دولتی شدن اقتصاد را فی‌نفسه امری انقلابی و مترقی می‌دانند. از نظر اینها اقتصاد دولتی همیشه زمینه استقلال اقتصادی کشور های زیر سلطه را فراهم می‌سازد و به این ترتیب است که غالباً اقتصاد دولتی، یا سرمایه‌داری دولتی در اقتصاد را با راه رشد غیر سرمایه‌داری عوضی می‌گیرند. نگاهی به آمار اقتصادی بین‌المللی نشان می‌دهد که در سالهای ۶۰ و ۷۰ قسمت اعظم صدور سرمایه به کشورهای زیر سلطه از طریق اعتبارات و وامهای دولتی بوده است. محافل امپریالیستی دریافتند که با مداخله دولت در اقتصاد این کشورها بهتر می‌توان از سرمایه شرکتهای فراملیتی پاسداری نمود. یکی از مختصات اقتصاد سرمایه‌داری در حال حاضر، درکشورهای پیشرفته سرمایه‌داری عموماً و در کشورهای سرمایه‌داری وابسته خصوصاً، نیرومند بودن بخش دولتی

→

درکدام جهت عمل می‌کرد؟ در جهت انقیاد بیشتر مردم ما، یا در جهت رهایی آنها از چنگال امپریالیسم؟ درجهت تقویت وابستگی اقتصاد ایران یا جهت "استقلال اقتصادی ایران"؟

وهمچنین:

"برطرف ساختن عقب افتادگی اقتصادی وتامین رشد سریع و منظم اقتصاد ملی، بدون تمرکز مراکز کلیدی اقتصادیات کشور در بخش دولتی، امکانپذیر نیست ولذا باید انحصارکامل دولت بر بازرگانی خارجی که یکی از مهمترین مواضع کلیدی اقتصادی هرکشوری محسوب می‌گردد، برقرارشود."

(از مصاحبه نوروزی عضو کمیته مرکزی حزب توده)

ایران با نشریه "فاسیت" وابسته به حزب کمونیست

آلمان غربی — آوریل ۱۹۷۲)

است .بنابراین بهتر است رویزیونیستها برای ما توضیح بدهند که آیا می‌توان گسترش بخش دولتی در کشورهای زیر سلطهٔ سرمایه‌داری را به معنای تقویت "راه رشد غیر سرمایه‌داری" تلقی کرد؟ مسلماً آنها خواهندگفت در همهٔ کشورها گسترش سرمایه‌داری دولتی به عنوان زمینهٔ مساعد پیروزی راه رشد غیر سرمایه‌داری نیست و فقط در کشورهایی گسترش سرمایه‌داری دولتی یا بخش دولتی اقتصاد مطلوب است که استقلال اقتصادی وجود داشته باشد و دولت مواضع ضد امپریالیستی اتخاذ کند .اما در بالا دیدیم که از نظر آنها استقلال اقتصادی و مبارزهٔ ضد امپریالیستی چه معانی عجیب و غریبی پیدا می‌کند و دیدیم که چگونه با قبول تعبیر و تفسیرهای آنها ،تقویت اقتصاد دولتی، حتی به وسیلهٔ حکومت آریامهری به "استقلال اقتصادی" کشور منجر می‌گردد! البته رویزیونیستها همیشه آنچه را در عمل انجام می‌دهند ،در حوزهٔ تئوری حاشا می‌کنند .مثلاً حزب توده حالا انکار می‌کند که ده سال تمام به پیروزی "راه رشد غیر سرمایه‌داری" به دست رژیم آریامهری امید بسته بود و رهبران فدایی (اکثریت) در تئوری حاشا می‌کنند که مواضع و خط مشی اپورتونیستی حزب توده را قبول دارند و درست می‌دانند .اما کمونیستها مجبور نیستند در ارزیابی یک جریان اپورتونیستی فقط و فقط به تئوریهای آن (آنهم فقط آن گونه که او می‌خواهد) توجه کنند ،بلکه حق دارند تئوری را با پراتیک سیاسی آن ارتباط بدهند و همچنین از تئوری آن نتایج منطقی لازم را استنتاج کنند .برای نمونه بگذارید به یکی از این حاشا کردنهای حزب توده توجه کنیم :

"حقیقت این است که رشد غیر سرمایه‌داری مجالی است برای ایجاد و تقویت زمینه‌های ضرور عینی و ذهنی ،که یک تحول ماهیتاً "سوسیالیستی موکول به آن است". وظایفی که در سیر این رشد به انجام می‌رسد ،عمدتاً "سه مرحله را در بر می‌گیرد :

۱ــ "نقطهٔ شروع رشد غیر سرمایه‌داری در کشورهای آزاد شده ،پیروزی انقلاب آزادیبخش ملی است که دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی ملازم آنست" .

و. جی .سولدونیکف ، دانشمند شوروی در تشریح زمینهٔ این نقطهٔ شروع

می‌نویسد : "انقلاب ضد استعماری به سمت انقلاب دموکراتیک‌ملی سوق می‌یابد و در شرایط کنونی سبب می‌شود که این کشورها به‌راه تکامل غیر سرمایه‌داری گام نهند."

۲ـ "مرحلهٔ تبدیلات دموکراتیک ـ ملی، نقطهٔ چرخش رشد غیر سرمایه‌داری و محل تلاقی دورهٔ آزادی ملی و آزادی اجتماعی است . . . این مرحلهٔ با تضادهای حاد بین تکامل گرایشهای سوسیالیستی و گرایشهای سرمایه‌داری در تمام زمینه‌های زندگی و مبارزه شدید بین نیروهای اجتماعی موجود مشخص می‌شود . . ."

۳ـ "در این مرحله، خلق محملهای داخلی را برای گذار به سوسیالیسم تجکیم می‌کند. بخش دولتی در صنایع و مزارع کئوپراتیو (تعاونی) در روستاها به ستون فقرات سیستم بدل می‌شود و سایر بخشها و فعالیتهای اقتصادی محدودتر و یا بکلی زیر کنترل قرار می‌گیرد . . ." (۲۷)

اکنون انصاف بدهید، کدام یک از این شروطی که خود حزب توده برای تحقق‌راه رشد غیر سرمایه‌داری برمی‌شمارد، دردورهٔ آریامهری فراهم بود که این حزب امیدوار شده بود که شاهنشاه آریامهر راه رشد غیر سرمایه‌داری را عملی خواهد ساخت؟ شاید بگویند اگرحزب توده در عمل از تئوری راه رشد غیر سرمایه‌داری عدول کرده است، گناه این تئوری نیست وعمل حزب توده دلیلی بر نادرستی این تئوری نمی‌تواند باشد، و در واقع رهبران اپورتونیست فدایی (اکثریت) نیز همین را می‌گویند و باصطلاح شلتاق بازیهای حزب توده را از حساب "تئوری راه رشد غیر سرمایه‌داری" جدا می‌کنند و به همین علت است که می‌گویند حزب توده تئوری اولیانفسکی را تحریف کرده است: (۲۸) ما در جواب‌می‌گوییم نه، قضیه به این سادگیها نیست. شلتاق بازیهای حزب توده به کنار، اشکال اساسی در همین تئوری

---

۲۷ ـ مردم ، ۱۳ خرداد ، ص ۳ و ۶ .

۲۸ ـ برای اطلاع از این استدلال فدائیان مراجعه‌کنید به "کار" ۵۶ مقاله "پیرامون شعار اساسی مرگ بر امپریالیسم . . . متحد شویم".

رویزیونیستی در باره راه رشد غیر سرمایه‌داری است زیرا این تئوری، هر اقتصادی را که در دست دولت باشد غیر سرمایه‌داری معرفی می‌کند و بنابراین سرمایه‌داری دولتی در کشورهای زیر سلطه امپریالیسم را عملاً به عنوان راه رشد غیر سرمایه‌داری قالب می‌کند.

جمهوری توده ای مغولستان چه وجه شباهتی با دولت شاهنشاهی ایران دارد؟ اولی دولتی است زیر رهبری کمونیستها که هیچ پیوند اپارتیازی با بازار جهانی سرمایه ندارد، در حالی که دومی دولتی است حافظ منافع سرمایه جهانی و متکی بر خشنترین و کثیفترین شیوه‌های سرکوب ضدانقلابی. امّا از نظر حزب توده، این هر دو حکومت، یک وجه اشتراک اساسی با یکدیگر دارند: هر دو حکومت "راه رشد غیر سرمایه‌داری" در پیش‌گرفته‌اند! امّا برای اینکه شرط امانت را رعایت کرده باشیم باید بگوییم که حزب توده بین این دو حکومت فرق اساسی هم قایل است: حزب توده می‌گوید جمهوری توده‌ای مغولستان به سوی سوسیالیسم پیش می‌رود، لیکن دولت شاهنشاهی ایران می‌کوشد راه رشد غیر سرمایه‌داری را در پیش گیرد. آیا ما حزب توده را به آنچه اعتقاد ندارد متهم می‌کنیم؟ بی‌تردید هر کمونیست و هر فرد وفادار به آرمان مقدس پرولتاریا و یا هرهوادار سوسیالیسم علمی، از مقایسه جمهوری توده‌ای مغولستان و دولت شاهنشاهی ایران تکان خواهد خورد و حق دارد تکان بخورد. بنابراین، توده‌ایها در برابر کسانی که از غرابت اندیشه های "حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران" تکان خورده‌اند ناگزیر خواهند شد گفته های پیشین خود را حاشا کنند و ما را به افترا زنی و دروغ گویی متهم کنند؛ و رهبری اپورتونیست سازمان فدایی (اکثریت) برای دفاع از مواضع سازشکارانه خود، خواهد کوشید حساب حزب توده را از حساب اولیانفسکی و دیگران جدا کند و در آغاز به نحوی شرمگینانه و بتدریج با لحنی مزورانه، نظرات اولیانفسکی و دیگران را قابل تامل و مطالعه بنامد. پس ما ناگزیریم توضیح بدهیم که اولاً چه گونه حزب توده وجه تشابه اساسی بین جمهوری توده‌ای مغولستان و دولت شاهنشاهی ایران می‌بیند؛ و ثانیاً اثبات کنیم که این اعتقاد، اختراع حزب توده ایران نیست بلکه اولیانفسکی

و دیگران نیز در چنین اعتقادی شهیم هستند.

حزب توده معتقد بود که حکومت شاه می‌تواند راه رشد غیر سرمایه‌داری در پیش بگیرد. از نظر حزب توده اساسیترین اهرم حکومت شاه در جهت تحقق راه رشد غیر سرمایه‌داری تقویت بخش دولتی بود، و به همین علت نیرو مند تر شدن بخش دولتی را خواست توده های زحمتکش ایران می‌دانست. (۲۹) ازنظر حزب توده، برای موفقیت راه رشد غیرسرمایه‌داری در ایران گرفتار در زنجیر اسارت رژیم آریامهری، سه شرط اساسی لازم بود: نخست، گسترش مناسبات با کشورهای سوسیالیست؛ دوم، تقویت بخش دولتی؛ سوم، دموکراتیزاسیون رژیم. شرط اول تا حدی در شرف تحقق بود. هر چند در برابر گسترش مناسبات رژیم پهلوی با کشورهای سوسیالیست موانع بزرگی وجود داشت، لیکن حزب توده به آینده این مناسبات خوشبین بود و مخصوصاً هنگامی که اختلافات شاه با امریکا ملموستر می‌شد، این خوشبینی حزب توده افزونتر می‌گشت. این خوشبینی حزب توده چندان هم بی‌پایه نبود، زیرا اگر معتقد باشیم که هر نوع گسترش مناسبات با کشورهای سوسیالیست مساوی است با هموار شدن زمینه عینی راه رشد غیرسرمایه‌داری، تماس ایران از کشورهای دیگری که حزب توده آنها را کشورهای راه رشد غیر سرمایه‌داری می‌داند کمتر نبود، مثلاً در سال ۱۹۷۰ از مجموع صادرات ایران ۹/۲ در صد به اتحاد شوروی صادر می‌شد و از مجموع وارداتش ۵/۴ درصد از شوروی وارد می‌شد. در حالی که در همان سال ارقام مزبور در مورد بلوریه (که از نظر حزب توده یکی از کشورهای راه رشد غیر سرمایه‌داری است) بترتیب ۲/۲ درصد و ۱/۵ درصد بود. (۳۰) اما شرط دوم، یعنی تقویت بخش دولتی را، تا حدی تحقق یافته می‌دید، زیرا بنا به خصوصیات اقتصاد ایران، بخش دولتی در ایران نیرومند بود و به علاوه شاه نیز در جهت

---

۲۹ ــ مراجعه کنید به "برنامه حزب توده ایران" ۱۳۵۴.

۳۰ ــ تجربه "رشد غیر سرمایه‌داری"، نوشته وسولودونیکوف و بوکسلاوسکی ترجمه فرانسه، ص ۲۲۳.

تضعیف آن حرکت نمی‌کرد. از این رو حزب توده چنین می‌گفت: "تقویت و توسعهٔ سرمایه داری دولتی به سود استقلال اقتصادی ایران است." (۳۱) و این "سرمایه‌داری دولتی" را اهرم اساسی رژیم در "برطرف ساختن عقب افتادگی اقتصادی و تأمین رشد سریع و منظم اقتصاد ملی..." می‌دانست، و اما اگر شرط سوم نیز تحقق می‌یافت دیگر حزب توده مانعی در برابر راه رشد غیر سرمایه داری ایران نمی‌دید. بنابراین، برای تحقق شرط سوم، رژیم دیکتاتوری را نصیحت می‌کرد: "حزب ما بر آن است که استقرار مجدد آزادیهای مصرح در قانون اساسی کنونی ایران، امکانات بسیار مساعدی برای عموم نیروهای ترقی خواه و دموکراتیک ایران فراهم می‌سازد تا برای اتخاذ راه رشد مستقل دموکراتیک کشور ــ راه رشد غیر سرمایه داری ــ متفقاً به طور مؤثر مبارزه کنند." (۳۲) اگر دقت کنیم، در این جمله شرط دنبال کردن "مؤثر" راه رشد غیر سرمایه‌داری، "استقرار مجدد آزادیهای مصرح در قانون اساسی" عنوان شده است. یعنی حزب توده شرایط دیگر تحقق راه رشد غیر سرمایه داری را تحقق یافته ــ یا تقریبا "تحقق یافته ــ می‌داند. می‌بینید که ما به حزب توده اتهام نمی‌زنیم. بلکه حزب توده واقعا "اعتقاد دارد که جمهوری توده‌ای مغولستان و دولت شاهنشاهی ایران، یک وجه اشتراک اساسی دارند، یعنی هر دو، راه رشد غیر سرمایه داری در پیش گرفته اند و به واسطهٔ این وجه اشتراک اساسی، هر دو جامعه به سوی سوسیالیسم سمت ــ گیری کرده اند. منتهی فرقی که با یکدیگر دارند این است که مغولستان این راه را با قاطعیت در پیش گرفته است در حالی که ایران هنوز برای در پیش ــ گرفتن این راه کوشش می‌کند، و اگر تنها مانع، یعنی عدم استقرار آزادیهای دموکراتیک نیز از میان برداشته شود، ایران نیز خواهد توانست این راه را "به طور مؤثر" دنبال کند. این وجه افتراق را که کنار بگذاریم وجه اشتراک دولت شاهنشاهی ایران و جمهوری توده‌ای مغولستان معلوم می‌گردد: گسترش

---

۳۱ ــ دنیا، سال سوم، شمارهٔ ۲.

۳۲ ــ مردم، شمارهٔ ۷۱. (تأکید از ماست)

مناسبات با کشورهای سوسیالیستی و بخش نیرومند دولتی در اقتصاد، هر جا که این عوامل وجود داشته باشند حزب توده، راه رشد غیر سرمایه داری را تحقق یافته ــ یا تقریباً "تحقق یافته ــ می‌داند. حتی اگر درگیری با امپریالیسم اندکی چشم گیرتر باشد، حزب توده به طور موقت از "گسترش مناسبات با کشورهای سوسیالیستی" نیز چشم پوشی می‌کند، زیرا معتقد است هر نوع درگیری با امپریالیسم بناگزیر به "گسترش مناسبات با کشورهای سوسیالیستی" نیز منتهی خواهد گردید. به همین دلیل حزب توده در حال حاضر راه رشد غیر سرمایه داری را در ایران تحقق یافته می‌داند. زیرا هر چند روابط گسترده اقتصادی با کشورهای سوسیالیست وجود ندارد، لیکن درگیری با امپریالیسم امریکا چشم گیر است و حزب توده نیز هر نوع درگیری با امپریالیسم را برای انقلابی نامیدن یک حکومت کافی می‌داند و طبیعی است که تنها حکومتی را می‌توان انقلابی نامید که جامعه را در مسیر راه رشد غیر سرمایه داری و بست گیری سوسیالیستی بیندازد. از آنجا که حکومت ایران یک حکومت انقلابی است، بنابراین جامعهٔ ما در مسیر راه رشد غیر سرمایه داری افتاده است! به جملات زیر از یک تحلیل طبقاتی در روزنامهٔ "مردم" توجه کنید: "... باید یادآور شویم که در جامعه ایران در اثر نوعی حرکت انتقالی از فئودالیسم به سرمایه‌داری، و اخیراً در اثر انقلاب از سرمایه داری به نوعی راه رشد غیر سرمایه داری، آشفتگی و بی شکلی (آمورفیسم) طبقاتی پدید شده، که در آگاهی سیاسی ــ اجتماعی مردم منعکس است و موجب محو مرزبندی صریح بین طبقات و قشرهای اجتماعی شده است. این بی‌شکلی و آشفتگی مستقیماً به هرج و مرج و نوسان و بی‌ثباتی راه داده است که اکنون در جامعهٔ ما دیده می‌شود و کار نضج حوادث سیاسی را دشوار می‌سازد و پدیدهٔ "بی‌طبقه گی" و نوسانات ناشی از آن را تشدید کرده است. با این حال داشتن دستگیره های مشخص طبقاتی می‌تواند ما را در این انبوه درهم و برهم به گونه‌ای هدایت کند، تا از محتوای آرایش سیاسی در جامعه بهتر سر درآوریم". (۳۳) چگونه می‌فهمیم که جامعهٔ ایران

۳۳ ــ مردم، ۱۶ مرداد ۵۹، ص۶: "یادآوریهایی دربارهٔ آرایش طبقاتی در ←

بعد از انقلاب به "نوعی راه رشد غیر سرمایه داری" انتقال یافته است؟ آیا نفس وقوع انقلاب می‌تواند جامعه را در "راه رشد غیرسرمایه‌داری" بیندازد؟ اگر دقت کنیم خواهیم دید که بعد از انقلاب اولاً دولت وابسته‌به‌امپریالیسم دیگر وجود ندارد ثانیاً بخش دولتی اقتصاد کاملاً گسترش پیدا کرده است، و اینها عواملی هستند که حزب توده را معتقد می‌سازد که در ایران "نوعی راه رشد غیر سرمایه داری" تحقق یافته است. اما چرا "نوعی"؟! لابد به خاطر اینکه هنوز "گسترش مناسبات اقتصادی با کشورهای سوسیالیست" عملی نشده است و بنابراین حزب توده با احتیاط سخن می‌گوید! بالاخره از انصاف نباید گذشت که اگر دولت شاهنشاهی می‌توانست جامعه‌ما را در "راه رشد غیر سرمایه داری" بیندازد، دولت جمهوری اسلامی به طریق اولیٰ می‌تواند چنین کاری را انجام دهد! آیا این اعتقادات مختص حزب توده است؟ نه. اولیانفیکی و دیگر نظریه پردازان "راه رشد غیر سرمایه داری" نیز در این اعتقادات با حزب توده شریک هستند و اصولاً آنها الهام بخش حزب توده در این اعتقادات هستند. بنابراین، لازم است که در برابر اتهامات بی‌پایه رهبران فدایی (اکثریت) که می‌خواهند با حمله به حزب توده، اعضاء و هواداران ساده دل سازمان فدایی را بفریبند و اپورتونیسم را در درون سازمان فدایی بیشتر گسترش دهند، از حزب توده دفاع کنیم. تنها حزب

جامعه‌کنونی ایران".

مفهوم نیست در شرایطی‌که پدیده‌"بی طبقه گی"، تئوریسینهای حزب توده را دچار سرگیجه ساخته‌است وآنها حتی نمی دانندکه مناسبات مسلط بر جامعه‌ما مناسبات سرمایه‌داری است. با "نوعی رامرشد غیر سرمایه‌داری" این" دستگیره های طبقاتی" چه کمکی می توانند به تحلیل طبقاتی حزب توده بکنند؟به گفته‌ مارکس طبقات همیشه در رابطه با یک شیوه‌ تولید معین معنی دارند. حزب توده که نمی داند در ایران سرمایه‌داری حاکم است یا نوعی غیر سرمایه‌داری، دستگیره های طبقاتی خود را به‌کجا می آویزد؟! اصلاً آیا تحلیل طبقاتی برای حزب توده صرف دارد؟!

توده نبود که برای تحقق " راه رشد غیر سرمایه‌داری " به دولت شاهنشاهی امید بسته بود . ازحق نباید گذشت که معاملات اقتصادی و حتی نظامی میان ایران و شوروی به وسیلهٔ حزب توده انجام نمی‌گرفت ، بلکه حزب توده تنها در بارهٔ محسنات و نتایج نیکوی این معاملات تبلیغات به راه می‌انداخت و تنها حزب توده نیست که دولتی شدن اقتصاد را مساوی با سمت‌گیری سوسیالیستی می‌داند بلکه " اولیانفسکی و همهٔ نظریه پردازان راه رشد غیر سرمایه‌داری" چنین اعتقادی دارند و کسانی که به قول حزب توده ، یک یا چند دانشمند غیر مسئول نیستند . بر عکس دانشمندانی اغلب حزبی و کاملاً مسئول هستند . . . " (۳۴) همهٔ تئوریسینهای رویزیونیست " راه رشد غیر سرمایه داری" ، سرمایه داری دولتی را معادل "راه رشد غیر سرمایه داری" تلقی می‌کنند . مثلاً سولودونیکف و بوگسلاوسکی دو تن از تئوریسینهای معروف "راه رشد غیر سرمایه داری" فهرست زیر را دربارهٔ پاره‌ای از کشورهای راه رشد غیر سرمایه داری به دست می‌دهند : " در حدود سال ۱۹۷۲ گروهی از کشورهای آسیایی و افریقایی راه رشد غیر سرمایه داری در پیش گرفته‌اند . آنها عبارتند از : جمهوری عربی مصر ، الجزایر ، گینه ، تانزانیا ، کنگو ـ برازاویل ، سوریه ، عراق ، سومالی ، جمهوری دموکراتیک خلق یمن و برمه . " (۳۵) چرا این کشورها در راه رشد غیر سرمایه داری پیش می‌روند ؟ آیا ملاک داوری در بارهٔ این کشورها نیرومند بودن بخش دولتی است ؟ میان یک واحد تولید دولتی در جمهوری خلق مغولستان و یک واحد تولید دولتی در ایران چه فرقهایی وجود دارد ؟ آیا یک کارخانهٔ دولتی در ویتنام سوسیالیست با یک کارخانهٔ دولتی در مصر عبدالناصر و یا در الجزایر یکسان است ؟ آیا می‌توان بخش دولتی را در سوریه و عراق غیر سرمایه داری نامید ؟ حقیقتی که مؤکداً باید در نظر گرفته شود ، این است که سرمایه داری دولتی با راه رشد غیر سرمایه داری فرق دارد . بی‌توجهی به این حقیقت تمام موزبندیهای طبقاتی

---

۳۴ ـ مردم ، ۱۳ خرداد ، ص ۳ .

۳۵ ـ تجربهٔ رشد غیر سرمایه‌داری ، ترجمهٔ فرانسه ، ص ۱۱۱ .

را به هم می‌ریزد. راه رشد غیر سرمایه داری در جایی امکانپذیر است که اولا مناسبات پیش از سرمایه داری باشد و ثانیاً حکومت ماهیت پرولتاریایی داشته باشد. در چنین شرایطی دولت با مداخله در اقتصاد و باسمت دادن آن در جهت غیر سرمایه داری می‌کوشد زمینه عینی و ذهنی توسعه و تکامل جامعه را فراهم آورد و با ایجاد عایق در برابر فشارها و عوامل خفه کننده بازار جهانی سرمایه، امکانات دور زدن نظام سرمایه‌داری و جهش به سوسیالیسم را ایجاد کند. طبیعی است که چنین دولتی نمی‌تواند یک دولت غیرپرولتاریایی باشد، زیرا یک دولت ماهیتاً بورژوایی نمی‌تواند جلو نضج روابط سرمایه داری را گرفته و همچنین در برابر فشارهای بازار جهانی سرمایه عایق بندی موثر به وجود آورد. راه رشد غیر سرمایه داری در واقع راه میان بری است به سوی سوسیالیسم، و طبیعتاً فقط دولتی می‌تواند آن را تحقق بخشد که ماهیت پرولتاریایی داشته باشد و از حمایت وسیع توده‌های زحمتکش برخوردار گردد.

در این رابطه بگذارید آنچه را که لنین به هیئت نمایندگی جمهوری توده‌ای مغولستان گفته است، در اینجا نقل کنیم (هر چند که نقل قولی است نسبتاً طولانی): «هیئت نمایندگی جمهوری خلق مغولستان در نوامبر ۱۹۲۱ در ملاقاتی با لنین از او پرسیدند "آیا" حزب انقلابی خلق" نبایستی به یک حزب کمونیست تبدیل شود؟" پاسخ لنین: "من این را توصیه نمی‌کنم؛ زیرا یک حزب نمی‌تواند به حزب دیگری تبدیل شود." لنین ماهیت یک حزب کمونیست، به مثابه حزب پرولتاریا را توضیح داد و گفت: "انقلابیون باید کارهای زیادی برای توسعه دولت و فعالیتهای اقتصادی و فرهنگی انجام بدهند تا چوپانان یک توده پرولتری شوند، که سرانجام می‌تواند به تبدیل حزب انقلابی خلق به یک حزب کمونیست کمک کند. (وگرنه) تنها عوض‌کردن تابلو، مضر و خطرناک است". لنین این نظر را تشریح کرد که: "برای جمهوری خلق مغولستان دنبال کردن یک راه رشد غیر سرمایه داری، ممکن و ضروری است، که شرط اصلی آن کار سخت از طرف حزب انقلابی خلق و حکومت است که این کار و افزایش نفوذ حزب و مسئولین، بمرشد تعداد تعاونیها و به تحقق اشکال جدید فعالیت اقتصادی و فرهنگ ملی خواهد انجامید و

آراتها را در پشت سر حزب و حکومت در جهت توسعه اقتصادی و فرهنگی کشور گرد خواهد آورد. تنها از این جزیره‌های راه نوین زندگی اقتصادی که با تلاش حزب و حکومت ایجاد می‌شوند، سیستم اقتصادی غیر سرمایه داری نوین مغولستان آراتها می‌تواند شکل بگیرد." (۳۶) می‌بینید که لنین راه رشد غیر سرمایه داری را در بطن یک جامعه چوپانی پیش از سرمایه داری، به عنوان یک راه میان بر، و برای رشد سریع نیروهای تولید جامعه و ارتقاء آگاهی انقلابی زحمتکشان مطرح می‌سازد. جامعه‌ای که حتی ایجاد حزب کمونیست را در آنجا زود رس می‌داند. منظور این نیست که در جامعه‌ای که بتوان حزب کمونیست ایجاد کرد، دیگر راه رشد غیر سرمایه‌داری بی‌معناست؛ بلکه می‌خواهیم بگوییم که اولاً لنین راه رشد غیر سرمایه داری را به عنوان یک راه میان بر برای دور زدن سرمایه داری می‌داند و نه راهی برای انتقال از سرمایه داری به سرمایه داری دولتی؛ و ثانیاً چنین راه میان بری را فقط از طریق کار و فعالیت شدید یک دولت نوع پرولتری (از طریق یک دموکراسی توده‌ای)، امکانپذیر می‌داند و ثالثاً گسیختگی از بازارهای جهانی سرمایه را یکی از شرایط لازم و اساسی برای تحقق آن می‌داند؛ به اصطلاح "جزیره‌ها" در جمله " تنها از این جزیره های راه نوین زندگی اقتصادی..." توجه کنید. بنا به تعبیر لنین تنها از میان " جزیره هایی" که در میان مناسبات ماقبل سرمایه داری ایجاد می‌شوند، جزیره‌هایی که از فشار بازارجهانی سرمایه آزاد هستند، راه رشد غیر سرمایه‌داری، راهی که به سوی سوسیالیسم پیش می‌رود، می‌تواند تحقق‌یابد. البته تردیدی نیست‌که برای آزاد ماندن این " جزیره‌ها"، از فشار خفه کننده بازارهای جهانی، کمک های اتحاد شوروی ضرورت حیاتی داشت. برای اینکه جوهر اندیشه لنین را در یابیم، توجه به نقل قول دیگری از او، یاریمان خواهد کرد. او در گزارش کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی کنگره دوم انترناسیونال کمونیست در ژوئیه ۱۹۲۰ چنین میگوید: "...میل دارم نکته ای را در باره موضوع شوراهای دهقانی یاد ـ

---

۳۶ ـ مجموعه آثار لنین، ترجمه انگلیسی، ج ۳۲، ص ۲۶۱.

آوری کنم . فعالیتهای عملی کمونیستهای روسی در مستعمرات سابق تزاری ، در کشورهای عقب مانده ای مانند ترکستان و غیره،ما را با مسئله چگونگی کاربست تاکتیکهاو سیاست کمونیستی در شرایط پیش از سرمایه داری روبرو ساخته است . غلبه مناسبات پیش از سرمایه داری هنوز مشخصه تعیین کننده اصلی این کشورهاست ،بنابراین درآنهامسئله جنبش صرفاً پرولتاریایی نمی‌تواند مطرح باشد. عملاً در این کشورها پرولتاریای صنعتی وجود ندارد. با این وجود ما نقش رهبری را حتی در آنجا به دست گرفته ایم و بایدبه‌دست‌می‌گرفتیم ... اندیشه سازمان شورایی ، اندیشه ساده ای است و نه تنها در مورد پرولتاریا ، بلکه همچنین در مورد دهقانان روابط فئودالی ونیمه‌فئودالی عملی است .... شوراهای دهقانان ، شوراهای زحمتکشان سلاحهایی هستند که نه تنها در کشورهای سرمایه داری بلکه همچنین در کشورهایی که مناسبات پیش از سرمایه‌داری حاکم‌است ، می‌توانند به کار گرفته شوندو وظیفه حتمی احزاب کمونیست و عناصری که در تدارک احزاب کمونیست هستند این است که همه جا به نفع شوراهای دهقانان یاشوراهای زحمتکشان تبلیغ کنند ... ما نه تنها باید گردانهای مستقل رزمندگان و سازمانهای حزبی در مستعمرات و کشورهای عقب مانده ایجاد کنیم ، نه تنها باید بلافاصله‌برای‌سازمان دادن شوراهای دهقانان به تبلیغ بپردازیم و برای انطباق آنها با شرایط پیش از سرمایه‌داری تلاش کنیم ، بلکه انترناسیونال کمونیست باید با زمینه تئوریک مناسب،این قضیه را مطرح سازد که با کمک پرولتاریای کشورهای پیشرفته ، کشورهای عقب مانده می‌توانند به نظام شورایی عبور کنند و از طریق مراحل معین توسعه ، بدون گذشتن از مرحله سرمایه داری ، به کمونیسم برسند ." (۳۷)

در اینجا دیده می‌شود که اولاً لنین راه رشد غیرسرمایه‌داری را برای کشورهای عقب مانده ای که نظام ماقبل سرمایه‌داری در آنها حاکم است ، به عنوان یک راه رشد ، به عنوان راهی برای تکامل نیروهای تولید مطرح

---

۳۷ ــ مجموعه آثار لنین ، ج ۳۱ ، ص ۴۴ ــ ۲۴۳ .

می‌سازد و ثانیاً نظام شورایی را در این موارد قابل تحقق می‌داند و ثالثاً مطرح می‌سازد که کمونیستها باید رهبری این شوراها را به دست گیرند. می‌توان دیدکه جوهر اندیشهٔ لنین در مورد راه رشد غیر سرمایه داری چیست، او این راه را تنها و تنها به این علت " غیرسرمایه‌داری " می‌نامد که کمونیست ها در آن نقش هدایت‌کننده دارند. آنچه می‌توان ازتزهای لنین دریافت، این است که " راه رشد غیرسرمایه‌داری " از طریق یک دولت نوع پرولتری و با تکیه بر توده های انقلابی زحمتکشان می‌تواند راه میان بری باشد که می‌تواند یک جامعهٔ ماقبل سرمایه‌داری را از چنگالهای خفه کنندهٔ سرمایه داری حفاظت کند و آن را در سمت سوسیالیسم پیش ببرد. تحقق اندیشه های لنین را در جمهوری های آسیایی اتحاد شوروی که مستقیماً از طریق دیکتاتوری پرولتاریایی راه رشد غیر سرمایه‌داری در پیش گرفتند و در جمهوری خلق مغولستان که به وسیلهٔ یک دموکراسی توده ای (که شکلی از دیکتاتوری پرولتاریایی است) راه رشد غیرسرمایه‌داری انخاذ کرد و همچنین در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی که در آنها مناسبات پیش از سرمایه‌داری غلبه داشت و غالباً به وسیلهٔ دموکراسی توده ای راه رشد غیر سرمایه‌داری را در پیش‌گرفتند، می‌توان مشاهده کرد. در تمام این موارد دو شرط اساسی وجود داشته است که درمورد کشورهای به اصطلاح جهان سوم وجود ندارد و آن دو شرط عبارت‌اند از: اولاً دولت نوع پرولتری ، دولتی که ماهیت پرولتاریایی دارد، ثانیاً رهایی از زنجیر اسارت بازار جهانی سرمایه. بدون وجود این شرایط تاکنون هیچ کشوری نتوانسته است در راه رشد غیر سرمایه‌داری پیش برود و این حقیقتی است که از زبان اولیانفسکی ، تئوریسین معروف تز رویزیونیستی " راه رشد غیر سرمایه داری " به این شکل مسخ شده بیان می‌شود ، او می‌گوید کشورهای جهان سوم کوشیده اند در این راه قدم بگذارند . (۳۸) و ما امروز بهتر می‌دانیم که این کشورها کجا می‌روند و حتی

---

۳۸ ــ مراجعه‌کنید به مقدمهٔ اولیانفسکی برکتاب آندره یف با نام "راه رشد غیر سرمایه‌داری " ترجمهٔ فارسی، ص ۲۰.

بسیاری از آنها از کجا سردرآورده اند . در هر حال بهتر می دانیم که آنچه در این کشورها مطرح بود سیستم اقتصادی " غیر سرمایه‌داری " نبود ، بلکه سرمایه‌داری دولتی بود . غالب این کشورها نه تنها نتوانستند از چنگال بازار جهانی سرمایه فرار کنند ، بلکه به تدریج تارهای سرمایه ء جهانی بر دور این کشورها قویتر و تنگتر گردید ، بگذارید به اعتراف دو تن از تئوریسینهای معروف رویزیونیست در این مورد توجه کنیم ؛ سولودونیکوف و بوگسلاوسکی می‌گویند ۷۵ تا ۸۰ در صد تجارت خارجی کشورهای باصطلاح جهان سوم با کشورهای سرمایه‌داری است ؛ در حالی‌که سهم کشورهای سوسیالیستی در مجموع تجارت خارجی این کشورها تنها ۷ تا ۸ درصد است. (۳۹) توجه به آماری که این دو نفر از سهم اتحاد شوروی در صادرات و واردات کشورهای باصطلاح " غیر سرمایه‌داری " به دست می‌دهند ، خالی از فایده نیست : در سال ۱۹۷۰ جمهوری عربی مصر موفقترین نمونه ٔ باصطلاح " راه رشد غیر سرمایه‌داری " تلقی می گردید . در این سال تنهـــا ۱۷/۸ درصد صادرات آن به شوروی بود و ۲۴/۴ درصد واردات‌اش. این ارقام در مورد الجزایر به ترتیب ۳/۴ و ۴/۹ در صد ؛ در مورد سودان (که در آن هنگام ظاهراً با شور و شر بسیار ، روی امپریالیست ها قمه می کشید) ۱/۸ و ۳/۹ درصد ؛ در مورد عراق (که گفته می شد راه رشد غیر سرمایه داری در آنجا به مراحل برگشت ناپذیری رسیده است) ۳/۲ و ۰/۴ در صد و در مورد یمن ۰/۲ و ۰/۱ در صد بود . (۴۰) همین آقایان می پذیرند که " کشورهای آسیایی و آفریقایی که سمت‌گیری سوسیالیستی دارند . . . نتوانسته اند خود را از سیستم تقسیم کار بین المللی سرمایه داری و از بازار جهانی سرمایه رها سازند . بلکه بر عکس بسیاری از آنها به نحو نیرومند تری به این بازار وابسته می گردند . " (۴۱) بسیار خوب . اگر این کشورها نتوانسته اند خود را از

---

۳۹ ــ تجربهٔ رشد غیر سرمایه‌داری ، ترجمهٔ فرانسه ، ص ۲۳۸ .

۴۰ ــ همان منبع ، ص ۲۴۴ .

۴۱ ــ همانجا ، ص ۲۵ .

بازار جهانی سرمایه رها سازند. چگونه می‌توان نظام اقتصادی این کشورها را " غیر سرمایه‌داری " نامید؟ آیا دولتهای رهبری کننده این ممالک مصمم‌اند در راه رشد غیر سرمایه‌داری پیش بروند ؟ می‌دانیم که حتی چنین تصمیمی هم وجود ندارد. همین دو تئوریسین مذکور می پذیرند که برای رهبران این کشورها موانع جدی در پذیرش اصول نظری سوسیالیسم علمی وجود دارد.

حزب توده در همان مقالات روزنامه " مردم " مقادیر قابل توجهی نقل قول از حضرات تئوریسینهای " راه رشد غیر سرمایه‌داری " در این باب می‌آورد. در اینجا برای آدمیزاد این سئوال مطرح می گردد که در این صورت بر چه مبنائی این کشورها را غیر سرمایه‌داری می‌نامید؟! در کشوری که دولت آن موضع‌گیری قاطعی علیه سرمایه‌داری (در اشکال پیچیده آن) ندارد، در کشوری که دولت آن ، در هر حال ماهیت بورژوایی دارد ، در کشوری که بخش عمده تجارت خارجی آن با دنیای امپریالیستی است ، چگونه می‌توان از " راه رشد غیر سرمایه‌داری " و " سمت‌گیری سوسیالیستی " صحبت کرد. حقیقت این است که حزب توده ، اولیانفسکی و همه نظریه‌پردازان راه رشد غیر سرمایه‌داری در این کشورها به نوعی دولت فراطبقاتی و همه خلقی اعتقاد دارند. آنها فقط درگیری با امپریالیسم را می‌بینند و همین درگیری را برای غیر سرمایه‌داری نامیدن نظام تولیدی کشور کافی می‌دانند. آنها فقط درگیری و مبارزه با امپریالیسم را می‌بینند و مرز بندیهای طبقاتی را در داخل خلق فراموش می‌کنند. فراموش کردن خصلت طبقاتی دولت و محو کردن مرزهای طبقاتی، در نتیجه خود ، به نفی اصول بنیاد مارکسیسم ــ لنینیسم ، یعنی به نفی تئوری دولت منتهی می‌گردد. تردیدی نیست که سرمایه داری دولتی، در پاره ای کشورها که حکومتهای ملی و دموکراتیک دارند ، نقش مترقی دارند . مثلاً سرمایه داری دولتی در مصر دوران ناصر ودر الجزایر ، در لیبی وغیره نقش‌مترقی دارد ، زیرا حکومتهای این کشورها پایگاه خرده بورژوایی دارند و از لحاظ عینی ، تحت شرایطی می‌توانند با امپریالیسم و سرمایه جهانی بستیزند و تا حدی جامعه را پیش

ببرند و از لحاظ ذهنی با ایجاد فضای دموکراتیک، امکان رشد آگاهی انقلابی برای توده های زحمتکش فراهم آورند . اما این مسئله چه ربطی به سمت ـ گیری سوسیالیستی دارد ؟ پرستش سرمایه‌داری دولتی و مساوی دانستن آن با نظام " غیربورژوایی " مقدمهٔ یک تجدید نظر عمومی در اصول بنیادی مارکسیسم ـ لنینیسم است . سرمایه‌داری دولتی ، به‌خودی‌خود معنایی ندارد . ملاک مترقی یا ارتجاعی بودن آن از خصلت طبقاتی دولت ناشی می‌گردد . غالباً در کشورهایی که مناسبات سرمایه‌داری غلبه دارد، سرمایه‌داری دولتی اهرم مناسبی است در دست بورژوازی برای دفاع از خود و پس راندن و در هم شکستن حرکت انقلابی توده ها .

قبلا گفتیم که سرمایه‌داری دولتی در مرحلهٔ کنونی تکامل سرمایه‌داری ، چیزی نیست که برای بورژوازی ناخوشایند باشد و در غالب کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته ، عموماً و درکشورهای سرمایه‌داری زیر سلطهٔ خصوصاً ، در حال گسترش است . طبیعی است که اگر سرمایه‌داری دولتی ، وسیله ای باشد برای دفاع از سرمایه و برای حفظ منافع بورژوازی در برابر طبقهٔ کارگر و توده های زحمتکش ، اساساً خصلت ارتجاعی و ضد انقلابی دارد . اما اگر سرمایه‌داری دولتی در یک جامعهٔ رها شده از سلطهٔ امپریالیسم ، وسیله ای است در دست یک حکومت انقلابی برای از بین بردن مناسبات تولید ارتجاعی و عقب مانده و تکامل جامعه ، طبیعتاً خصلت مترقی و انقلابی دارد . اما گفتن اینکه سرمایه‌داری دولتی درفلان کشور و در فلان شرایط زمانی و مکانی مشخص خصلت مترقی دارد ، یک چیز است و گفتن اینکه سرمایه‌داری دولتی مساوی است با سمت‌گیری سوسیالیستی یک چیز دیگر . یک دولت مترقی و دموکراتیک خرده بورژوایی در یک کشور رها شده از سلطهٔ امپریالیسم و مستقل از لحاظ سیاسی که با امپریالیسم می‌ستیزد و به ابتکار نیروهای انقلابی کشور میدان می‌دهد و تا حدی زمینه ساز ارتقا آگاهی انقلابی زحمتکشان می‌گردد ، باز هم یک دولت نوع بورژوایی است . میان یک دولت نوع پرولتری و یک دولت نوع بورژوایی فرق بسیار است . و همین فرق است که یک واحد تولیدی را در جمهوری توده ای مغولستان و یا ویتنام

به طور اساسی از یک واحد تولید دولتی در مصر عبدالناصر یا الجزایر یا سوریه متمایز می‌سازد. طرفداران تز " راه رشد غیرسرمایه‌داری " دیواری که دنیای پرولتاریایی را از دنیای بورژوایی جدا می کند، نادیده می‌گیرند و در رویاهای خود پا بر فراز این دیوار می‌گذارند و می‌گذرند، اما وقتی به دنیای واقعیت‌باز می گردند خود را همچنان در پای دیوار عظیمی می بینند که این دو جهان را از هم جدا می سازد. آیا جز در رویاهای این حضرات، تاکنون کشوری توانسته است بدون یک دولت نوع پرولتاریایی و بدون گسستن از بازار جهانی سرمایه به آن سوی دیوار بگذرد؟ آیا شکستهای پی در پی تجارب کشورهای باصطلاح " راه رشد غیرسرمایه‌داری " تصادفی است ؟ مثلاً طرفداران‌تز"راه رشد غیرسرمایه‌داری"درباره‌ عراق چگونه می‌اندیشند ؟ آیا عراق راه رشد غیر سرمایه‌داری را رها کرده است ؟ چرا؟ می‌دانیم که بخش دولتی هنوز در عراق بسیار نیرومند است و می دانیم که عراق از لحاظ سیاسی یک کشور مستقل است و دولت آن دست نشانده‌ امپریالیسم امریکا نیست . ولی این را نیز می دانیم که یک دولت ضد انقلابی و ضد مردمی است.. راستی تا یادمان نرفته بگوییم که روابطش با کشورهای سوسیالیستی هم پر بدک نیست. مثلاً اتحاد شوروی همچنان روابط ویژه‌ نظامی خود را با این دولت حفظ کرده است . هر چند امریکا نیز اخیراً با فروش موتور جت کوشید روابطش را با این کشور بهبود بخشد ، ولی این امر موجب قطع رابطه این‌کشور باکشورهای سوسیالیستی‌نشده است. عراق به‌کدام سمت میرود؟ آیا سمت گیری سوسیالیستی دارد ، یا کشوری است که بتدریج روابطش را با بازار جهانی سرمایه توسعه می‌دهد و پیوند هایش را قویتر می‌سازد؟ آقایان ! اگر به علت مشکلات تبلیغاتی نمی‌توانید در باره‌ عراق صریحاً صحبت کنید می‌توانید موضوع عراق را درز بگیرید! عراق تنها نمونه نیست . در باره‌ سوریه چه فکر می‌کنید؟ سوریه و عراق دو دولت ماهیتاً متفاوت نیستند. هر چند اختلافات و تفاوتهایی در موضع‌گیری‌هایشان دارند ،اما به قول معروف " هر دو، سر وته یک کرباسند"و داوری در مورد یکی از آنها در عین حال داوری در باره‌ دیگری‌نیز می‌تواند باشد . بگوئید چرا نظام اقتصادی حاکم

بر سوریه را یک نظام غیر سرمایه‌داری می‌دانید و نه یک نظام بورژوایی .
" واقعیت این است که یک بورژوازی جدید در سایهٔ حزب بعث به وجود آمده است . این بورژوازی که خود را با سیستم جدیدی که ما ایجاد کرده ایم انطباق داده است . اکنون ثروتمند تر و گسترده تر از طبقهٔ دارای پیشین است . . " (۴۲) این جملات اعترافی است از زبان محمد حیدر معاون نخست وزیر و مسئول امور اقتصادی وقت سوریه که در مصاحبه ای با اریک رولو خبرنگار لوموند (در ۱۹۷۶) بیان‌گردیده است . این اعتراف بیان کنندهٔ واقعیتی است که در بسیاری از کشورهای باصطلاح جهان سوم که بنا به ادعای تئوریسینهای "راه رشد غیرسرمایه‌داری" درمسیرغیرسرمایه‌داری‌افتاده‌اند ، جریان دارد . سوریه یکی از کشورهایی است که باصطلاح " راه رشد غیر سرمایه داری " در پیش گرفته است و اکنون بعد از گذشتن نزدیک به پانزده سال می‌توان در بارهٔ ترازنامهٔ این راه‌پیمایی پانزده سالهٔ قضاوت کرد ؛ میان سالهای ۱۹۶۶ و ۱۹۷۰ اقداماتی جدی در جهت محدود کردن‌بخش خصوصی اقتصاد صورت گرفت . اما ازسال ۱۹۷۱ به‌بعدسیاست بازگشت به‌تقویت‌بخش خصوصی‌آغازگردید . (۴۳)

دراین سال حافظ اسد اعلام کرد : " دولت ، که ابتکار فردی را در بخش خصوصی تشویق می‌کند ، به آن فرصت خواهد داد که به شیوه ای سازنده و مولد در جهت منافع فرد و جامعه کاربکند . " (۴۴) نتیجهٔ این " تشویق ابتکار فردی " این شد که در سال ۱۹۷۵ به بخش خصوصی اجازه داده شد که در مورد " پروژه های عمرانی " حتی با شرکت ـ های خارجی قرارداد منعقد کند . حکومت حتی تا آنجا پیش رفت که از بخش خصوصی دعوت کرد که در بخش عمومی سرمایه‌گذاری کند ، یا در پروژه های دولتی شرکت کند . نتیجهٔ این " تشویق ابتکارفردی " این است که اکنون

---

۴۲ ـ به نقل از نشریهٔ "مریپ ریپورتز" شمارهٔ ۷۷ .

۴۳ ـ همانجا ، ص ۸ .

۴۴ ـ همانجا ، به‌نقل از "نضال الشعب" شمارهٔ ۲۰۹ ، ۱۹۷۷ .

بنا به اعتراف اقتصاددانان سوری ، بخش عمومی در رقابت با بخش خصوصی عملاً شکست خورده است و تنها با ۶۰ درصد ظرفیت تولیدی خودکار می‌کند ، و بخش خصوصی در حوزه های غیر صنعتی دائما گسترش می‌یابد و موفقترین شرکتهای سرمایه داری سوری را باید در رشته ساختمان و تجارت جستجوکرد . دولت مصالح وسرمایه لازم را در اختیار این شرکتهای مقاطعه‌کار می‌گذارد . بهمین ترتیب است که حتی پروژه توسعه کانالهای آبیاری در منطقه فرات به بخش خصوصی واگذار شده است و اکنون وضع بخش خصوصی چنان است که می‌توان گفت بعد از موج ملی کردنهای سالهای ۱۹۶۰ که عمدتاً متوجه صنایع بود ، بخش خصوصی سرزنده تر از همیشه در حال رشد است .

مجموع اقتصاد سوریه در سالهای گذشته کلاً در جهت نزدیکی و پیوند بیشتر با بازار جهانی سرمایه حرکت کرده است . در سالهای گذشته (و عمدتاً از ۱۹۷۴ به بعد) قراردادهایی که با کمپانیهای غربی منعقد شده است ، نشان دهنده جهت عکس گرایشی است که در دوره پیشین وجود داشت ، که عمدتاً خواهان اجرای طرحهای مشترک با کشورهای سوسیالیستی بود . این گرایش مخصوصاً در برنامه پنج ساله چهارم مشهود است که آشکارا به قرارداد با شرکتهای سرمایه‌داری خصوصی غربی در برابر قرارداد با کشورهای سوسیالیستی ارجحیت داده است . در حال حاضر بورژوازی سوری از لایه های متعددی تشکیل شده است که بسته به رابطه ای که با دولت دارند از یکدیگر متمایز می‌گردند :

بورژوازی صنعتی ، که با ملی کردنهای ۱۹۶۵ ضربه خورد و هنوز از زیر این ضربه کمر راست نکرده‌است ، در این بخش بورژوازی دولتی قدرت کنترل کننده دارد و بورژوازی خصوصی صنعتی ، بخش خیلی محدودی را در دست دارد و نسبت به بخش دولتی و بخش پیشه‌وری ، نقش کوچکی در اقتصاد به عهده دارد . بورژوازی تجاری هر چند در آغاز مشمول ملی کردن شد ، ولی با سرعت نیروی خود را باز یافته است و پاره ای مواضع کلیدی را در اختیار دارد مخصوصاً بعد از سال ۱۹۷۰ . مقاطعه‌کاران ساختمانی که به عنوان واسطه در رابطه با دولت کار می‌کنند و با بورژوازی دولتی روابط تنگاتنگی

دارند ،از طریق سفارشات دولتی به سرعت خود را فربه می‌سازند . بورژوازی دولتی یا بورژوازی‌بوروکرات ، منافع‌وسیعی درارتباط با بورژوازی تجاری وهمچنین سرمایه خارجی دارد. البته در روستا نیز بورژوازی به تدریج پا می‌گیرد ، هرچند که اقدامات حزب بعث تعداد خرده مالکین روستایی را افزایش داده است (از ۲۷/۴ درصد جمعیت فعال در ۱۹۶۰ به ۴۱/۵ درصد آن در ۱۹۷۰) (۴۵).

با این ملاحظات،آیا می‌توان سوریه را یک کشور غیر سرمایه‌داری نامید؟ آیا سوریه در جهت سوسیالیسم سمت گیری کرده است ؟ اگر سوریه را در پانزده سال گذشته در حال راه پیمایی به طرف سوسیالیسم بدانیم ، این سئوال مطرح می‌گردد که سوسیالیسم چیست؟ در پاره ای از کشورهای از لحاظ سیاسی مستقل از تسلط امپریالیسم ، نقش سرمایه‌داری دولتی تا حدی مثبت و مترقی بوده است و این در کشورهایی است که مناسبات مسلط تولید در آنها مناسبات ماقبل سرمایه‌داری بوده واقدامات اقتصادی دولت ،درچهارچوب بخش دولتی و در کنار رفرمهای ضدفئودالی حکومت ، کوشیده است مناسبات تولیدی و اقتصاد کشور را جدا از سلطهٔ سرمایهٔ مالی و با تکیه بر طبقات و نیروهای خلقی ، تکامل بخشد. مامنکر نقش مترقی و مثبت بخش اقتصاد در این‌گونه مواردنیستیم ، تردیدی نیست که بخش دولتی اقتصاد در مصر عبدالناصر و در لیبی‌القذافی‌و الجزایر بن بلا نقش مترقی و مثبت دارد ؛ زیرا روابط فئودالی ، نیمه فئودالی و ما قبل فئودالی حاکم بر این کشورها را در هم می‌شکند و تا مرحله معینی ، نفوذ سرمایهٔ جهانی را در این کشورها تضعیف می‌کند. ولی در این حقیقت نیز نمی‌توان تردید داشت که اولا بخش دولتی حتی در این حکومت های مترقی و ضد امپریالیست دارای ماهیت بورژوایی‌است ویا به عبارت دیگر، سرمایه‌داری‌دولتی‌است وثانیا" تا به حال هیچکدام از این سرمایه داریهای دولتی نتوانستند به طور قطعی خود را از بازار جهانی سرمایه داری رها سازند و غالب آنها بعد از طی

۴۵ ــ همانجا ، ص ۴.

مرحله ای دوباره در جهت تقویت وابستگی به بازار جهانی سرمایه حرکت کرده اند. آیا این امر تصادفی است که تا کنون حتی یک نمونه موفق از تجربه "راه رشد غیر سرمایه داری" در این گونه کشورها به وجود نیامده است؟ و از این بالاتر آیا تصادفی است که غالب این کشورها بعد از طی یک مرحله در تضعیف ارتباطات با شبکه سرمایه مالی جهانی دوباره در سمت وابستگی به آن حرکت کرده‌اند؟ نگاهی گذرا به تجربه تک تک این کشورها نشان می‌دهد که تقریباً علل واحد و دست کم مشابهی موجب شکست آنها گردیده است. شکست تجربه باصطلاح "راه رشد غیر سرمایه داری" در این کشورها به هیچ وجه تصادفی نیست. حکومتهای نوع بورژوایی نمی‌توانند جلو رشد روابط سرمایه داری را بگیرند. آنها هر چند ضد امپریالیست باشند، به‌شیوه بورژوازی با امپریالیسم مبارزه می‌کنند. آنها نمی‌توانند اقتصاد جامعه را از چنگال سرمایه مالی جهانی مصون دارند و طبیعی است که بدون گسستن از بازار جهانی سرمایه، رشد اقتصاد غیر سرمایه داری امکان ناپذیر است. توسعه سرمایه داری دولتی در این کشورها، بعد از یک مرحله گسترش، غالبا با موانعی روبرو می‌گردد و بتدریج به آغوش بازار جهانی سرمایه فرو می‌غلتد. راه رشد غیر سرمایه داری آن گونه که لنین مطرح می‌کند نه تنها راهی است برای رشد سریع جامعه، بلکه راهی است برای دور زدن سرمایه داری، و طبیعی است که تنها دولتی می‌تواند از سرمایه‌داری دور شود که یک دولت نوع پرولتری باشد. در حالی که تز رویزیونیستی "راه رشد غیر سرمایه داری" یک دولت نوع بورژوایی را هم قادر به انجام این کار می‌داند. از اینجاست که تئوریسینهای راه رشد غیرسرمایه‌داری، ناگزیرند مبنای طبقاتی دولت را نادیده بگیرند و دایما "از دولتهای ملی و خلقی و ضد امپریالیست سخن می‌گویند. می‌دانیم که از دیدگاه مارکسیسم- لنینیسم هر دولتی (و حتی دولت پرولتری) یک دولت طبقاتی است. نمی‌توان به دلیل اینکه یک دولت ضد امپریالیست است از سرشت طبقاتی آن چشم پوشی کرد. چیزی که در وهله اول باید روشن شود، این است که ماهیت طبقاتی این حکومتهای خلقی در کشورهای مورد بحث چیست؟ آنها دولت پرولتری هستند، یا دولت

بورژوایی؟ ما نمی‌خواهیم بگوییم فقط یک دولت پرولتری، دولتی مترقی است و هر نوع دولت غیر پرولتری ضرورتاً و حتماً ضدانقلابی است. آنچه می‌خواهیم تاءکید کنیم این است که بخش دولتی اقتصاد را در دولت غیر پرولتری نمی‌توان بخش غیر سرمایه داری نامید. بخش دولتی اقتصاد، در جوامعی که دولت بورژوایی بر آنها حکومت دارد، همان سرمایه‌داری دولتی است، منتهی بسته به خصلت طبقاتی و تاریخی دولت مربوطه و اوضاع و احوال مشخص جامعه، این سرمایه داری دولتی می‌تواند خصلت مترقی یا ارتجاعی داشته باشد. تئوریسینهای تز "راه رشد غیر سرمایه داری" می‌کوشند با مطلق کردن جنبه ترقی خواهانه خرده بورژوازی و دموکراتهای انقلابی، مرز میان خرده بورژوازی و پرولتاریا و در نتیجه مرز میان دولت پرولتاریایی و دولت بورژوایی را مخدوش سازند. بیهوده نیست که آنها جنبه ضد امپریالیستی این دولتها را مطلق می‌کنند و در برابر امپریالیسم یک حکومت خلقی، حکومتی متعلق به تمام خلق ترسیم می‌کنند که از منافع تمام ملت زیر ستم دفاع می‌کنند و از اینجاست که "تز راه رشد غیر سرمایه داری" میان باصطلاح سمت گیری سوسیالیستی" و مشارکت شرکتهای فراملیتی در اقتصاد و مالیه این کشورها مباینتی نمی‌بیند. زیرا معتقد است که دولت تمام خلق خواهد توانست تاءثیرات نامطلوب پیوند با بازار جهانی را خنثی کند. در حالی که نمونه‌هایی از این کشورهای باصطلاح "غیر سرمایه داری" نشان می‌دهد که فعالیت سرمایه خارجی نه تنها امکان "سمت گیری سوسیالیستی" را از بین برده است، بلکه بورژوازی داخلی این کشورها را نیز تقویت کرده و در نتیجه به گسترش جهانی سرمایه داری کمک کرده است. تئوریسینهای "راه رشد غیر سرمایه داری" به جای یک تحلیل علمی و عینی از روابط تولیدی و نیروهای طبقاتی کشورهای مورد بحث، گرایشات و سلیقه های ترقی خواهانه و ضد امپریالیستی رهبران این کشورها را ملاک داوری قرار می‌دهند. نگاهی گذرا به نوشته‌های متعدد این حضرات نشان می‌دهد که آنها چقدر به تمایلات و سلیقه های این یا آن رهبر ضد امپریالیست در تحقق "راه رشد غیر سرمایه داری" امید بسته‌اند. بیهوده نیست، آنها از نوعی اصل عدم تعین

در تحقق " راه رشد غیر سرمایه داری " دفاع می‌کنند. ببینید حزب توده این اصل عدم تعین را چگونه بیان می‌کند :

" رهبری روشنفکران خرده بورژوا و هیچ یک از نیروهای انقلابی " شرط پیروزی " راه رشد غیر سرمایه داری " نیست. بر عکس آنچه که در باره‌ٔ آن تمامی کارشناسان و نظریه پردازان راه رشد غیر سرمایه داری اتفاق نظر دارند این است‌که " روند دشوار و پرفنج سمت گیری سوسیالیستی برگشت پذیر است. این خطر همواره وجود دارد که سمت گیری سوسیالیستی ناگهان در نیمه راه متوقف و یا منحرف شود." (همچنان که در مصر ،سومالی ، مالی ، و غنا شد) و اتفاقا" دلیل عمده‌ٔ وجود این خطر مداوم ،عدم رهبری‌مستقیم طبقه کارگر ،یعنی رهبری روشنفکران خرده بورژوا و دیگر دموکراتهای انقلابی است. بدون حضور فعال و رهبری طبقه‌ٔ کارگر ، حتی سخنی هم از راه رشد غیر سرمایه داری نمی‌تواند به میان آید. منتهی این حضور و تاثیر این رهبری،نه به طور مستقیم ، بلکه بنحوی خاص اعمال میشود...

(تاکیدات از ماست) (۴۶)

در جملات بالا که از روزنامه‌ٔ " مردم " نقل قول کردیم دقت کنید. بالاخره "شرط پیروزی " راه رشد غیر سرمایه داری چیست؟ حزب توده پاسخ می‌دهد نمی‌توان گفت" شرط پیروزی " چیست. زیرا " روند سمت‌گیری سوسیالیستی بسیار پرفنج و دشوار " است. در واقع آن قدر پرفنج و دشوار است که نمی‌توان گفت این روند چگونه چیزی است . " همیشه این خطر " وجود دارد که " ناگهان " همه چیز نقش بر آب شود. حزب توده چرا روی پرفنجی و دشواری روند سمت گیری سوسیالیستی این قدر تاکید دارد؟ تردیدی نیست که مسائل اجتماعی همیشه دشواری زیادی دارند و پیچیدگی روندهای اجتماعی نمی‌تواند مورد انکار باشد. اما حزب‌توده‌و اپورتونیستهای دیگر درد دیگری دارند. تاکید روی پیچیدگی مسائل اجتماعی و پدیده های مبارزه‌ٔ طبقاتی اگر به منظور تعمق و ژرفیابی بیشتری باشد، بی‌تردید کار

---

۴۶ ــ "مردم" ، ۱۰ خرداد ، ص ۶.

مفیدی است ، اما تاکیدات اپورتونیستها از قماش دیگری است. آنها مدام در باره پیچیدگی و دشواری پدیده‌های اجتماعی و مسائل بین المللی سخن می‌گویند تا ذهن مخاطب خود را آشفته سازند ، تا او را از اصولیت کمونیستی دور سازند. به نوشتجات توده ایها مخاطب به فدایان نظری بیفکنید : تمام تلاش و کوشش بر این است که جوانی بیسوادی و کم تجربگی آنها را به رخشان بکشند. و جالب این است که رهبران اپورتونیست سازمان فدایی (اکثریت) نیز مدام از پیچیدگی مسائل و از بی تجربگی خودشان حرف میزنند و آن چنان در باره جهل و جوانی خودشان صحبت می‌کنند که مخاطب بی خبر را از وسعت تواضع و فروتنی به شگفتی وامی‌دارند. در حالی که این تواضع ، فروتنی فراریان از زیر پرچم است. آنها در باره بی‌تجربگی خود سخن می‌گویند تا تجارب انقلابی را زیر پا بگذارند ، آنها از جوانی خود سخن می‌گویند تا سنتهای قدیمی مبارزه انقلابی پرولتاریا را در نظر مخاطب خود حقیر شمارند. آنها از بینش چریکی انتقاد می‌کنند و خود را نو اعتقادهای پرشور به مارکسیسم ـ لنینیسم نشان می‌دهند ، تا مارکسیسم ـ لنینیسم را ترک کنند. روزی لنین می‌گفت : "اکنوستیسیسم را بتراشید ، ایده‌آلیسم پیدا خواهد شد. اکنوستیسیسم اپورتونیستها نیز در پشت خود ، ایده‌آلیسم بورژوایی را پنهان ساختهاست. این همه سخن درباره پیچیدگی روند" راه رشد غیر سرمایه‌داری" ازآنجا ناشی می گردد که رویزیونیستها قانونمندیهای تکامل اجتماعی ومبارزه طبقاتی را نادیده می گیرند. در نقل قول بالاکه از حزب توده آوردیم صراحتا" اعتراف شده است که "اتفاقا دلیل عمده وجود این خطر، عدم رهبری مستقیم طبقه کارگراست." بسیار خوب اگر دلیل عمده خطر برگشت در کشورهای باصطلاح " راه رشد غیر سرمایه‌داری" عدم رهبری مستقیم طبقه کارگراست" چرا با تلاش برای ایجاد چنین رهبری، خطرات انحراف وبرگشت را از بین نمی برید؟ توده‌ایها و شرکای آنها خواهند گفت این در دست ما نیست که رهبری طبقه کارگررا در هر جاکه خواستیم مستقر سازیم. ما نیز می دانیم که کار استقرار رهبری طبقه کارگر در جنبش توده ها کار بسیار مشکلی است. اما ازآنجاکه اعتقاد داریم که

تنها از این راه می توان در جهت سوسیالیسم پیش رفت، ناگزیر هستیم کار استقرار رهبری طبقهٔ کارگر را هر قدر هم مشکل باشد، به انجام برسانیم. بی تردید، مبارزهٔ طبقاتی و درک پیچیدگیهای روندهای اجتماعی بسیار دشوار و بغرنج است. اما مسلماً از قانونمندیهایی تبعیت می کند. نادیده گرفتن این قانونمندیها و نشاندن نوعی اصل عدم تعیین بجای آنها به مثابهٔ این است که قوانین علمی را به خاطر پیچیدگی آنها رها کنیم و به رمالی و فالگیری پناه ببریم. (۴۷) یکی از نمونه‌های رمالی و فالگیری را می توان در این نقل‌قول از روزنامهٔ مردم مشاهده کرد:

"... کنه مسئله اینجاست که دموکراتهای انقلابی اغلب در آغاز کار، با تردید، بی اعتمادی و دغدغهٔ خاطر به کمونیستها می نگرند. تنها تجربهٔ زندگی و رویه سنجیدهٔ کمونیستهاست که آنها را قادر می سازد بر این پیشداوری غلبه کنند."

---

۴۷ ـ ما مطالعهٔ سه مقاله متوالی با عنوان "چپ‌روها و مسئله راه رشد غیر ـ سرمایه‌داری" را که در شماره‌های ۱۰، ۱۱ و ۱۳ خرداد ماه گذشته در روزنامهٔ "مردم" انتشار یافت، به خوانندگان "راه کارگر" توصیه می‌کنیم. مطالعهٔ این مقالات از این لحاظ جالب است که نمونهٔ جالبی از شیوهٔ تحلیل حزب توده را به دست می دهد. در این مقالات با آوردن عناوین پرطنطراق برای تئوریسینهای "راه رشد غیر سرمایه‌داری" سعی می شود مخاطبین مقالات را (که ظاهراً فدائیان خلق هستند) بترسانند. و همچنین تلاش شده است با شلنگ بازی، مخالفت با تز روبزیونیستی "راه رشد غیر سرمایه‌داری" به مثابهٔ اتحاد با محافل امپریالیستی قلمداد شود. مثلاً از آنجاکه فلان جامعه شناس الدنگ امریکایی یا فلان تئوریسین ارتجاعی محافل امپریالیستی مخالف راه رشد غیر سرمایه‌داری است بنابراین هر نوع مخالفت از طرف "چپ‌رو و چپ‌نماها" در حقیقت همنوایی با محافل امریکایی است! این استدلال توده‌ایها درست به مثابهٔ این است که بگویند از آنجاکه سه‌جهانیها و توده‌ایها هر دو از حکومت اسلامی دفاع می‌کنند بنابراین سه‌جهانیها توده‌ای هستند یا توده‌ایها سه جهانی، یا هر دوی آنها اسلامی!!.

چه بسا که نیروهای اجتماعی خاص در مراحلی ــ گاه طولانی ــ مغایر با منافع عینی و نهایی خود موضعگیری می‌کنند. آنچه در این موارد تعیین‌کننده است موضع سیاسی این نیروها نیست، موقعیت و منافع عینی آنهاست. موضع سیاسی یک واقعیت "ذهنی" است و در رابطه با واقعیات "عینی" چیزی بیشتر از یک نقش درجه دوم نمی تواند باشد. باید نیروهایی را، که به مقتضای وضع طبقاتی خود در موضع دفاع از نظام سرمایه‌داری قرارندارند، از کسانی‌که درچنین وضعی قرار دارند جداکرد. جز با چنین روشی، جبههٔ دشمنان خلق را نمی توان تضمین‌کرد." (۴۸) بسیار خوب. از این فرمایشات چه می فهمید؟ توده‌ایها می‌گویند اگرفرضاً رهبران کشورهای "غیرسرمایه‌داری" به‌کشتار کمونیستها نیز پرداختند، واگر جنبش طبقه کارگر رادرهم کوبیدند، نبایدکاری به‌کارشان داشت، چون آنها "درموضع دفاع از نظام سرمایه‌داری قرار ندارند". اگراین توصیهٔ حزب توده را بپذیریم هرکس که با امپریالیسم ضدیت داشته باشد، به هرکاری‌هم‌که دست‌بزند، "ازلحاظ عینی، انقلابی است." بنابراین مبارزهٔ ضد امپریالیستی از نظر حزب توده‌مساوی است با ترک مبارزه‌طبقاتی. راستی با این مقدمات، حزب‌توده، دمکراتهای انقلابی را چگونه تعریف می‌کند؟ تعریف حزب‌توده (البته‌اگر تعریفی به دست داده باشد) آن قدر گل وگشاد است‌که هم شاهنشاه آریامهر وهم بن‌بلا رادر بر می‌گیرد! چراکه از نظر حزب توده هردوی آنها می توانستند کشورشان را در مسیر "راه رشد غیر سرمایه‌داری" بیندازند! شعار حزب توده این است که "در دل دوست به هر حیله رهی باید کرد" از این رو می‌نویسد: "البته چریکها قادر به درک این اصل بدیهی ماتریالیستی نیستند" و به همین جهت "موضعگیری سیاسی نیروهای غیرپرولتری‌رادربرابرکمونیستها" و "باک داشتن" یا نداشتن آنها از سوسیالیسم، یعنی یک امر ذهنی را اساس انقلابی بودن یا نبودن وشرط اتحاد یا خصومت با این نیروها می‌دانند وبه حزب تودهٔ ایران که زیربار این ایدآلیسم سطحی نمی رودمی‌تازند." (۴۹) واقعیت این است‌که "این اصل بدیهی ماتریالیستی" حزب توده را رهبران

---

۴۸ ــ ۴۹ ــ "مردم"، ۱۵ خرداد، ص ۲.

سازمان فدایی (اکثریت) اکنون درک می‌کند و به همین خاطر هم سرکوب ضدانقلابی توده‌ها را که از طرف حزب جمهوری اسلامی سازمان داده می‌شود، ناشی از بی‌تجربگی سیاسی آن می دانند و امیدوارند با به‌کار بستن شیوه‌های حزب توده حریف را سرعقل بیاورند. ولی واقعیت دیگر این است که لنین هم "این اصل بدیهی ماتریالیستی "حزب توده را درک نمی‌کند. ببینید او درباره" اتحاد با جنبشهای بورژوا ـ دموکراتیک و حمایت از آنها چه می‌گوید:

" سوم، مخصوصا مایلم بر مسئله جنبش بورژوا ـ دموکراتیک در کشورهای عقب‌مانده تاکید کنم. این مسئله‌ای است که پارمای اختلافات به وجود آورده است، ما بحث کردیم که آیا درست است که در اصول و در تئوری بگوییم که انترناسیونال کمونیست و احزاب کمونیست باید از جنبش بورژوا ـ دموکراتیک در کشورهای عقب‌مانده حمایت کنند یا نه. در نتیجه بحث ما، با اتفاق آرا، به این تصمیم رسیدیم که از جنبش ملی انقلابی سخن بگوییم تا از جنبش "بورژوا ـ دموکراتیک". تردیدی نیست که هر جنبش ملی، تنها یک جنبش بورژوا ـ دموکراتیک می تواند باشد. زیرا اکثریت قاطع توده" مردم در کشورهای عقب‌مانده از دهقانان تشکیل یافته که بیان‌کننده" روابط بورژوایی ـ سرمایه‌داری هستند. خیال‌بافی است اگر اعتقاد داشته باشیم که احزاب پرولتری در این کشورهای عقب مانده، البته اگر به وجود آمده باشند، می توانند تاکتیکها و سیاست کمونیستی را دنبال کنند، بدون اینکه روابط معینی با جنبش دهقانی برقرار سازند و بدون اینکه از آن حمایت موثر به عمل آورند. لیکن اعتراضاتی مطرح می گردد، که اگر از جنبش بورژوا ـ دموکراتیک سخن بگوئیم، تمام تمایزات میان جنبشهای رفرمیستی و انقلابی را محو کرده‌ایم. در حالی که این تمایزات اخیراً در کشورهای عقب‌مانده و مستعمره با روشنی زیاد آشکار شده است؟ زیرا بورژوازی امپریالیستی نیز هر چه در توان دارد، برای به‌وجود آوردن جنبش رفرمیستی در میان ملل زیر ستم به‌کار می‌گیرد. نزدیکیهای معینی بین بورژوازی کشورهای استثمارگر و بورژوازی مستعمرات به وجود می‌آید، که چه بسا (شاید حتی در غالب موارد) بورژوازی کشورهای زیر ستم، در حالی که از جنبش ملی حمایت می‌کند، در توافق کامل با بورژوازی امپریالیستی است،

یعنی با او علیه جنبشهای انقلابی و طبقات انقلابی متحد می شود. این به نحو غیر قابل ردی در کمیسیون به اثبات رسید و ما تصمیم گرفتیم که تنها موضع صحیحی که باید اتخاذ شود این است که این تمایز در نظر گرفته شود و تقریبا در تمام موارد اصطلاح "ملی ـ انقلابی" جایگزین اصطلاح "بورژوا ـ دموکراتیک" گردد. اهمیت این دگرگونی در اینجاست که ما به عنوان کمونیست از جنبشهای بورژوایی ـ رهایی بخش در مستعمرات هنگامی حمایت خواهیم کرد و باید حمایت بکنیم که آنها براستی انقلابی باشند و نمایندگان آنها در برابر کارما که برای آموزش و سازماندهی روحیه انقلابی در دهقانان و توده های استثمار شده انجام می گیرد، مانع ایجاد نکنند. اگر این شرایط وجود نداشته باشد، کمونیستها در این کشورها بایستی با بورژوازی رفرمیست، که قهرمانان انترناسیونال دوم نیز به آن تعلق دارند، مبارزه کنند." (۵۰) راستی لنین تا چه حد "این اصل بدیهی ماتریالیستی" حزب توده را درک می کرد؟! دیده می شود که او حتی حمایت از جنبشهای ملی را به این مشروط می کند که امکان فعالیت انقلابی به کمونیستها داده شود و در غیر این صورت این جنبشها را انقلابی نمی داند. درحالی که حزب توده گمان می کرد که حتی رژیم شاه نیز انقلابی است و تا آنجا پیش می رفت که گمان می کرد رژیم شاه می تواند راه رشد غیر سرمایه داری را در ایران تحقق به بخشد. در حالی که لنین هر نهضت ملی را انقلابی نمی داند و هر انقلابی را قادر به اتخاذ راه رشد غیر سرمایه داری نمی یابد. ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

بالاخره دموکراتهای انقلابی را چگونه می توان شناخت؟ معیاری که لنین به دست می دهد این است: دموکراتهای انقلابی کسانی هستند که از پیشروی به سوی سوسیالیسم وحشت نداشته باشند (۵۱) با این معیار که لنین به دست

---

۵۰ ـ به نقل از گزارش کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی که توسط لنین در ۲۶ ژوئیه ۱۹۲۰ به کنگره دوم انترناسیونال کمونیست داده شد. مجموعه آثار لنین، ج ۳۱، ص ۲۴۰.

۵۱ ـ لنین، جزوه "ناجعه قریب الوقوع و نحوه مقابله با آن"، مجموعه آثار، ترجمه انگلیسی، ج ۲۵، ص ۳۶۱ به بعد.

می‌دهد شما نمی‌توانید آنهایی را که در برابر آگاهی و ارتقاء آگاهی پرولتاریا سنگ‌اندازی می‌کنند دموکرات انقلابی بدانید. آنهایی که با مارکسیسم به عنوان ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا، کینه‌می‌ورزند نمی‌توانند دموکرات انقلابی باشند. همان‌طور که قبلا از لنین نقل کردیم کسانی‌را که با جنبش کمونیستی مبارزه می‌کنند نمی‌توان دموکرات انقلابی نامید. اما حزب توده این معیار را نمی‌پذیرد. حزب توده معتقد است اگر کسانی خاستگاه خرده‌بورژوایی داشته باشند دموکرات انقلابی‌اند، صرفنظر از اینکه در رابطه با کمونیستها و جنبش پرولتاریایی چه موضعی اتخاذ می‌کنند. زیرا معتقد است که یک "اصل بدیهی ماتریالیستی" وجود دارد که طبق آن کسانی که ازمیان خرده‌بورژوازی برخاسته‌اند بنا به "واقعیات عینی" دموکرات انقلابی هستند و اگر احیانا در برابر جنبش پرولتاریایی و کمونیستها به‌دشمنی برخواستند، این عمل آنها یک موضع سیاسی است و "موضع سیاسی یک واقعیت ذهنی است و در رابطه با واقعیات عینی چیزی بیشتر از یک نقش درجه دوم نمی‌تواند باشد. باید نیروهایی را، که به مقتضای وضع طبقاتی خود در موضع دفاع از نظام سرمایه‌داری قرار ندارند، از کسانی که درچنین موضعی قرار دارند، جدا کرد. جز با چنین روشی، جبههٔ دشمنان خلق را نمی‌توان تضعیف کرد." (۵۲) در اینجا دیده می‌شود که حزب توده از یک "اصل بدیهی ماتریالیستی" به ورطهٔ ایده‌آلیسم تمام‌عیار، شیرجه می‌رود. نحوهٔ استدلال حزب توده چنین‌است: "به مقتضای وضع طبقاتی" خرده‌بورژواها در "موضع دفاع ازنظام سرمایه‌داری قرار ندارند" و ازآنجا که هستی اجتماعی برآگاهی اجتماعی تقدم دارد، خرده‌بورژواها قاعدتا باید از نزدیکی و اتحاد با کمونیستها وحشت نداشته باشند و اگر احیانا درجایی نسبت به کمونیستها خصومت نشان دادند، مهم نیست؛ زیرا "تنها تجربهٔ زندگی" و زویه سنجیدهٔ کمونیستهاست که آنها را قادر می‌سازد براین پیشداوری غلبه کنند". (۵۳) آنچه از یک "اصل بدیهی

۵۲- روزنامهٔ "مردم"، ۱۰ خرداد ۱۳۵۹، ص ۳. (تاکید ازماست)
۵۳- همانجا. (تاکید ازماست)

ماتریالیستی" استنتاج می‌شود این است که شما باید عاقلانه برخورد کنید. کمونیستها باید با حوصله و بردباری به شناخوانی از این خرده‌بورژواهای بالقوه دموکرات بپردازند. تا بتدریج آنها را سرعقل بیاورند. نمونه جالب این رویه سنجیده کمونیستها را می‌توان در این کلام دکتر نورالدین کیانوری مشاهده کرد: "من فکر نمی‌کنم هیچگونه تفاوت فوق‌العاده‌ای بین سوسیالیسم علمی و محتوای اجتماعی اسلام از سوی دیگر وجود داشته باشد؛ برعکس جهات مشترک فراوانی هم دارند." (۵۲) می‌بینید، "تفاوت فوق‌العاده‌ای بین سوسیالیسم علمی و محتوای اجتماعی اسلام" وجود ندارد! تفاوت فوق‌العاده به چه می‌گویند؟ محتوای اجتماعی اسلام چیست؟ لابد دکتر کیانوری اسلام را ایدئولوژی خرده‌بورژوازی تلقی می‌کند و میان "محتوای اجتماعی" آن با ایدئولوژی پرولتاریا "تفاوت فوق‌العاده‌ای" نمی‌بیند. مگر نه این است که هر دو می‌توانند اهرمهایی در پیروزی "راه رشد غیرسرمایه‌داری" باشند؟! نتیجه "اصل بدیهی ماتریالیستی" این است که باید کمونیستها سعی کنند سیاستمداران خرده‌بورژوا را سرعقل بیاورند و البته بدیهی است که نباید کاری کنند که آنها را عصبانی سازند. درواقع، همه‌چیز بستگی به "رویه سنجیده" کمونیستها دارد. چون بالاخره، "موضع سیاسی یک واقعیت ذهنی است و در رابطه با واقعیات عینی، چیزی بیشتر از یک نقش درجه دوم نمی‌تواند باشد". بالاخره، درترسیم و تفسیر این "اصل بدیهی ماتریالیستی" معلوم نمی‌شود که فقط "موضع سیاسی" خرده‌بورژواها" یک واقعیت ذهنی" است یا اینکه موضع سیاسی کمونیستها نیز می‌تواند "یک واقعیت ذهنی" باشد؟! اگر این سه "اصل بدیهی ماتریالیستی" در مورد کمونیستها نیز صادق باشد، به‌نظر می‌رسد که حزب توده در برخورد با "چپ‌روها" اندکی کم‌لطفی می‌فرماید! زیرا بنا به این "اصل بدیهی ماتریالیستی" خواه "چپ‌روها" یا سیاستمداران خرده‌بورژوا (که حزب توده دوست دارد همیشه آنها را دموکراتهای انقلابی بنامد) رفتار مناسبی داشته باشند، خواه نه، موضعگیری "چپ روها" در

۵۲ـ نقل از مصاحبه مطبوعاتی دکتر کیانوری که در روزهای پیش از قیام به‌عمل آورد.

نهایت " یک واقعیت ذهنی است و در رابطه با واقعیت چیزی بیشتر از ، یک نقش درجه دوم نمی‌تواند باشد" اگر همین منطق حزب توده را بپذیریم قاعدتا نباید "موضع سیاسی" گروهها و سازمانهای "چپ‌رو و چپ‌نما" تغییری در خصلت اجتماعی سیاستمداران خرده‌بورژوا داشته‌باشد ؛زیرا این سیاستمداران بنا " به مقتضای وضع طبقاتی خود در موضع دفاع از نظام سرمایه‌داری قرار ندارند ." !! برای اینکه درس ماتریالیسم حزب توده را خوب فهمیده‌باشیم بگذارید سری به نمونه‌های معروف و ناکام "راه رشد غیرسرمایه‌داری" بزنیم : آقای زیادباره ،رئیس جمهور سومالی را که می‌شناسید؟ این حضرت یکی ازهمان کسانی بود که به‌قول حزب توده" به مقتضای وضع طبقاتی خود در موضع دفاع از سرمایه‌داری قرار ندارند" . روزی این حضرت عکسهای بزرگی از مارکس و لنین بر بالای سر خود می‌آویخت . عکسهایی آنقدر بزرگ که دیدن آنها هر بیننده ساده‌لوحی را متقاعد می‌کرد که رامرشد سومالی یکراه رشد "غیرسرمایه‌داری" است. هیچ تماشاچی ساده‌لوحی در صداقت "سمت گیری سوسیالیستی" جمهوری سومالی به‌خود ،تردید راه‌نمی‌داد .امابه‌محض اینکه ماجرای صحرای اوگادن پیش‌آمد ، ذیل حضرت زیادباره هوای هندوستان کرد واکنون بندر بربرا (بندر معروف سومالی) یکی از مهمترین پایگاههای دریایی امپریالیسم امریکا در اقیانوس هند و شاخ افریقاست ! بگذارید مورد دیگری را مثال بیاوریم : نظریه‌پردازان تز " رامرشد غیرسرمایه‌داری" جمهوری عربی مصر را یکی از موفقترین نمونه‌های "راه رشد غیرسرمایه‌داری" می‌دانستند . بعد از مرگ جمال عبدالناصر یکی از یاران قدیمی او، یکی از کسانی که" به مقتضای وضع طبقاتی خود در موضع دفاع از نظام سرمایه‌داری قرار ندارند" ، یعنی همین انورالسادات ،رهبری دولت مصر را به‌دست‌گرفت . وامروز می‌دانید مصر در کجاست . اکنون بگذارید ببینیم با درس ماتریالیسمی که حزب توده بما می‌دهد در برخورد با اینها چگونه می‌بایست رفتار کنیم : حزب توده می‌گوید " دموکراتهای انقلابی اغلب در آغاز کار، با تردید ، بی‌اعتمادی و دغدغه خاطر به‌کمونیستها می‌نگرند . تنها تجربه زندگی و روبه سنجیده کمونیستهاست که آنها را قادر می‌سازد بر این پیشداوری غلبه کنند . چه

بسا که نیروهای اجتماعی خاص در مراحلی ــ گاه طولانی ــ مغایر با منافع عینی و نهایی خود موضعگیری می‌کنند. آنچه دراین‌موارد تعیین‌کننده است، موضع سیاسی این نیروها نیست، موقعیت و منافع عینی آنهاست..." (۵۵)

کمونیستهای مصر و سومالی با سیاستمداران خرده‌بورژوای این کشورها چگونه بایستی برخورد می‌کردند؟ اگر بگوییم متناسب با نحوهٔ برخورد این سیاستمداران با جنبش طبقهٔ کارگر و کمونیستها، باید رفتار خود را در برابر آنها تنظیم می‌کردند، حزب توده بلافاصله ما را به "عدم درک اصلی بدیهی ماتریالیستی" متهم خواهد کرد. اما "اصل بدیهی ماتریالیستی" حزب توده می‌گوید در برابر درشتخویی این سیاستمداران نسبت به جنبش کمونیستی، باید رویهٔ سنجیده‌ای در پیش گرفت. در جملات فوق که از حزب توده نقل کردیم، به‌کلماتی که‌زیرشان خط کشیده‌ایم نظری مجدد بیندازید. حزب توده می‌گوید در برابر اقدامات ضد کمونیستی آنها، باکی به دل راه ندهید و سنجیده عمل کنید زیرا آنها "اغلب در آغاز کار" به کمونیستها بدبینند و "چه بسا" منافع واقعی خود را نمی‌فهمند! کمونیستها، اگر توصیهٔ حزب توده رابپذیرند، "رامرشد غیر سرمایه‌داری" که سهل است گردنشان را هم باید به‌دست جلاد بسپارند. مسلما آنچه در مصر و سومالی اتفاق افتاد از مزاج شخصی سادات وزیادبارہ سرچشمه نمی‌گرفت و مسلما از آنها فقط بعنوان سمبل کسانی که قدرت سیاسی را دردست داشتند نام می‌بریم. گردانندگان حکومتهای مصر و سومالی‌بهنگامی که شروع به فاصله گرفتن از کمونیستها کردند دموکرات انقلابی بودند یا نه؟ بهتر است روشن کنیم که‌واقعیات‌عینی در مصر و سومالی کدام بودند و واقعیات ذهنی کدام. بهتر است روشن کنیم که موضعگیریهای زیادبارہ سادات، آیا بمعنای‌این بود که خرده‌بورژوازی این کشورها نیز ضد انقلابی شده بود و به‌طرف سرمایه‌داری و امپریالیسم می‌رفت، یا حکومت کنندگان بودند که با موضع سیاسی خود که درهرحال "یک‌واقعیت ذهنی" است به‌سوی امپریالیسم می‌رفتند؟ بهنگامی که سؤالهای سفت‌وسخت

۵۵ــ روزنامهٔ "مردم" ۱۰ خرداد ۱۳۵۹، ص ۳. (تاکیدات‌ازماست)

این نوعی از توده‌ایها بکنید، بلافاصله می‌گویند ما که گفته بودیم " راه رشد غیرسرمایه‌داری" فوق‌العاده بغرنج و پیچیده است و همیشه‌امکان بازگشت‌وجود دارد. تصادفا" ما هم با همین بغرنج‌سازی مسئله‌ٔ "راه‌رشد غیرسرمایه‌داری" کار داریم. حزب‌توده، نه‌تنها مسئله‌ٔ " راه رشد غیرسرمایه‌داری "رافوق‌العاده بغرنج و پیچیده ترسیم می‌کند، بلکه حتی تعریف دموکراتهای انقلابی را نیز فوق‌العاده بغرنج و پیچیده می‌کند. در واقع درسهای حزب توده آنقدر بغرنج و پیچیده است که حتی رهبران سازمان فدایی (اکثریت) که انصافاً شاگردان با استعدادی برای حزب توده هستند، نتوانسته‌اند بالاخره تعریف دموکراتهای‌انقلابی رابفهمند. آنها، ازسویی آموزشهای حزب‌تودمرا طوطی‌وار تکرار می‌کنند و از " فقدان تجربه‌ٔ سیاسی " رهبران حزب جمهوری اسلامی و گردانندگان رژیم اسلامی سخن می‌گویند و کمونیستها را به اتخاذ " رویه‌ٔ سنجیده" در برابر آنها فرا می‌خوانند و امیدوارند بتوانندگردانندگان‌حکومت اسلامی را سر عقل بیاورند و متوجه منافع واقعی و نهایی‌شان سازند؛ از سوی دیگر از شدت واماندگی ناگزیرند هنوز هم تعریف لنین را درباره‌ٔ دموکراتهای انقلابی‌تکرار کنند که: " در قرن بیستم، در یک کشور سرمایه‌داری نمی‌توان خود را دموکرات انقلابی نامید و ترسید که بهسمت سوسیالیسم گام برداشته شود." (۵۶)گاه به استناد پیچیده‌گوی خود (حزب‌توده) می‌برند که: حزب توده... متحدین خود را نه براساس موضعی که در برابر کمونیستها دارند، بلکه براساس ضدیتی که باسرمایه‌ٔ انحصاری‌دارند، انتخاب می‌کند." (۵۷) و گاه، کمونیستها را به‌خاطرمقاومت ومبارزه دربرابر اقدامات ضد انقلابی رژیم اسلامی، به‌همدستی با لیبرالها و خیانت ندانسته به منافع جنبش، متهم می‌کنند!! و بالاخره درمانده‌اند که گردانندگان حکومت اسلامی را رسماً دموکرات انقلابی بنامند و با تنها در عمل با آنها همچون دموکراتهای‌انقلابی

۵۶ـ کلیات آثار لنین، جلد ۲۵، ص ۳۶۷، به‌نقل از نشریه‌ٔ "کار" شماره ۵۶.

۵۷ـ نشریه‌ٔ " کار "شماره‌ٔ ۵۶، مقاله "پیرامون شعار اساسی مرگ‌بر امپریالیسم امریکا..."

برخورد کنند. درماندگی این شاگردان جوان حزب توده را، در این جمله می‌توان مشاهده کرد: "اولیانفسکی، این راه را برای حاکمیتی توصیه می‌کند که هژمونی دموکراتهای انقلابی در آن اعمال می‌شود و دموکرات انقلابی را کسی می‌شناسد که از وحدت با کمونیستها و ستگیری سوسیالیستی بیمی نداشته باشد، یعنی حداقل می‌پذیرد که رهبری باید "انقلابی" باشد، اما حزب توده این خصلت را ضروری نمی‌شمارد و تنها روی خصلت ضد انحصار و ضد سرمایه بزرگ آن تاکید می‌کند. یعنی در یک کلام، حزب توده می‌پذیرد که بینش نه شرقی و نه غربی، نیروی تواند ایران را به سوی ساختمان سوسیالیسم هدایت کند." (۵۸) و استاد پیچیده‌گو که از پختگی شاگردان جوان خود تا حدی تکان خورده است سعی می‌کند با، دو دونا چهارتا، قضیه را به آنها شیرفهم کند و در جواب پرخاشگریهای شاگردان جوان خود می‌گوید: اولا، بینش نه شرقی و نه غربی، یک موضع سیاسی است و موضع سیاسی، "یک واقعیت ذهنی است" و نمی‌تواند در برابر واقعیات عینی تا آخر دوام بیاورد. مهم این است که رهبران جمهوری اسلامی بنا "به مقتضای وضع طبقاتی خود در موضع دفاع از نظام سرمایه‌داری قرار ندارند"، بقیه مسائل به‌مرور زمان حل خواهد شد و بتدریج شعار نه شرقی و نه غربی، کنار گذاشته خواهد شد و روابط با کشورهای سوسیالیستی مستحکم خواهد گشت. ثانیا می‌گوید "... آن نیروهایی که شما می‌خواهید برحول ضدیت مشترک با امپریالیسم با آنها به اتحاد برسید، دقیقا نیروهای ضد انحصاری و ضد سرمایه بزرگ را در بر می‌گیرد. اصلا "ضد انحصار و ضد سرمایه بزرگ" مگر معنی دیگری هم جز "ضد امپریالیستی" دارد؟" (۵۹) و شاگردان جوان که پی به عمق نادانی خود برده‌اند با خوشحالی سری به تایید تکان می‌دهند و پی می‌برند که "ضد انحصار و ضد سرمایه بزرگ" معنی دیگری جز "ضد امپریالیستی" ندارد. راستی هم، حق با حزب توده است و حزب توده، این استاد مطلق‌گوی رهبران فدایی (اکثریت)، انصافاً در اینجا رکو

۵۸ـ همانجا، ص ۱۱.

۵۹ـ روزنامه "مردم" ۱۳ خرداد، ص ۶.

پوست کند و کاملاً منطقی حرف می‌زند. راستی هم اگر رهبران رژیم اسلامی، نمایندگان خرده‌بورژوازی باشند و بنا " به مقتضای طبقاتی خود در موضع دفاع از نظام سرمایه‌داری قرار نداشته باشند" باید امیدوار بود که بینش نه شرقی و نه غربی آنها بتدریج فرو بریزد و راستی مگر رهبران فدایی نمی‌گویند که در نتیجه " برخورد با واقعیات بتدریج قشری‌گری روحانیت سائیده خواهد شد و فروخواهد ریخت، پس چرا حزب توده را درست به‌اتهام اعتقاد به‌همین نظر مورد حمله قرار می‌دهند؟! و همچنین حق با حزب توده است که می‌گوید ضد امپریالیست همان ضد سرمایه‌ٔ بزرگ است. مگر رهبران فدایی، برای ضدامپریالیست تعریف دیگری می‌شناسند؟! و اگر کسی ضد امپریالیست و ضد سرمایه‌ٔ بزرگ باشد مگر دموکرات انقلابی نیست؟ آیا رهبران فدایی گمان می‌کنند که مثلاً سرمایه‌ٔ متوسط هم " ضد انحصار و ضد سرمایه‌ٔ بزرگ" است و از این روست که میان " ضد انحصار و ضد سرمایه‌ٔ بزرگ" و " دموکرات انقلابی " تمایز قایل می‌شوند؟! آیا نظرات رهبران فدایی این‌قدر آشفته است یا هنوز جسارت استاد خود را پیدا نکرده‌اند که رهبران جمهوری اسلامی را دموکرات انقلابی بنامند؟! و بالاخره، بنداز این همه بحث و فحص، تعریف دموکرات انقلابی چه می‌شود؟ حزب توده نظر خود را بیان کرده است و لنین معیار خود را توضیح داده است، اما رهبران فدایی هنوز نمی‌دانند رسماً خود را طرفدار کدام تعریف اعلام کنند، گرچه عملاً از تعریف حزب توده طرفداری کرده‌اند.

اما تعریف دموکرات انقلابی، برای ما از آن جهت اهمیت پیدا کرد که حزب توده معتقد است دموکراتهای انقلابی می‌توانند جامعه را در مسیر "راه رشد غیرسرمایه‌داری" پیش ببرند. و ما ناگزیر شدیم درباره‌ٔ اصل عدم تعهدی که حزب توده در تعریف دموکراتهای انقلابی وارد می‌کند، اندکی تأمل کنیم. و دیدیم که حزب توده معیار شناختن یک گروه سیاسی را و یا به‌عبارت دیگر، نمایندگان سیاسی یک طبقه را با معیار شناختن خود آن طبقه یکسان تلقی می‌کند و از این رو دموکراتهای انقلابی را با خرده‌بورژوازی یکی می‌گیرد و از آنجا که موضع‌گیری سیاسی خرده‌بورژوازی در یک مقطع معین ضرورتاً از تعهد طبقاتی آن ناشی نمی‌گردد، بنابراین کمونیستها را در برابر این دموکراتهای انقلابی خیالی،

به‌اتحاد "رویه‌ سنجیده" فرا می‌خوانند. دراینجا این سؤال مطرح می‌شودکه چرانویسندگان حزب توده موضع‌گیری گروه سیاسی را با موضع‌گیری یک طبقه‌ اجتماعی یکسان می‌گیرند؟ واقعیت این است که تئوریسینهای حزب‌توده زرنگتر ومطلعتر ازآن هستند که ندانند این‌دو مسئله یکی نیستند. پیچیده‌گویی و بغرنج‌سازی‌نویسندگان حزب‌توده نقش حساب‌شده‌ای دارد. اگر حزب توده‌خود رادریک تعریف مشخص زندانی می‌کند، دیگر وظیفه‌ای نخواهد داشت. اگر تعریف‌دموکراتهای‌انقلابی با معیار مشخصی روشن شود، دیگر چگونه می‌توان رهبران‌حزب‌جمهوری‌اسلامی را دموکرات‌انقلابی نامید؟ و حتی از این فراتر، چگونه‌می‌توان ازحکومت آریامهری انتظار معجزه داشت و یازده سال تمام شاه جلادرانصحیت کرد که دست از امریکا بردارد و در جهت "راه رشد غیر سرمایه‌داری" بکوشد. اگرتعریف دموکراتهای انقلابی، به "رویه‌ سنجیده‌" کمونیستها "بستگی نداشته باشد، حزب توده چگونه می‌تواند "رویه‌ سنجیده‌" خودرا دربرابرحکومت دیکتاتوری آریامهری در طول یک دهه تمام توجیه کند؟! اگر تعریف دموکرات انقلابی، بامعیاری که لنین به‌دست‌می‌دهد روشن گردد آنگاه‌حزب توده‌چگونه می‌تواند "خیانت" و "جنایت" "چپ‌روها و چپ‌نماها" را اثبات‌کند؟! برای‌اینکه راه برای مانورها، جولانهاو معاملات سیاسی (آنهم در حد گل و گشاد که حزب توده دوست دارد) باز باشد، می‌بایداز این "اصل‌بدیهی ماتریالیستی" که مقتضای موضع طبقاتی، تعیین کننده‌ موضع‌گیریهای گروههای‌سیاسی است به این "اصل بدیهی‌اخلاقی "نقی زده‌شود که‌کمونیستها باید "تجربه زندگی و رویه‌ سنجیده" خود را در پیش گیرند ونگذارند دموکراتهای‌انقلابی، به‌عروسکهای ضد انقلابی تبدیل شوند. و این "تجربه‌ زندگی‌و رویه‌ سنجیده" اصلا ربطی به زندگی واقعی ندارد. این تجربه‌ زندگی، تجربه‌ زندگی معامله‌گران‌است نه مبارزان وانقلابیون.

اما بعد از تعریف دموکراتهای انقلابی، باید باین مسئله بپردازیم که حتی دموکراتهای انقلابی نیز نمی‌توانند "راه رشد غیر سرمایه‌داری" را تحقق بخشند؟ زیرا همان‌طور که در بخشهای پیشین توضیح دادیم، راه رشد غیرسرمایه‌داری تنها درصورتی قابل تحقق است که قدرت سیاسی دردست

یک دولت نوع پرولتری باشد. دموکراتهای انقلابی می‌توانند دولتهای دموکراتیک و انقلابی تشکیل بدهند، آنها می‌توانند با امپریالیسم به مبارزه برخیزند و در قطع چنگالهای خونین سرمایهٔ مالی جهانی، تلاش کنند؛ اما آنها نمی‌توانند دولت پرولتری تشکیل دهند و فقط دولت پرولتری می‌تواند به‌طورکامل نفوذ بازار جهانی سرمایه را دریک کشور قطع کند و آن کشور را در سمت سوسیالیسم پیش براند. اعتقاد باین مسئله که دولت بورژوایی (حتی انقلابی‌ترین دولت خرده‌بورژوازی نیز بالاخره یک دولت بورژوایی است) می‌تواند جامعه را بسوی سوسیالیسم پیش براند و سیستم "غیرسرمایه‌داری" در آن ایجاد کند، اعتقادی است دقیقا و قطعا رویزیونیستی. میان بورژوازی (حتی انقلابی‌ترین و مترقی‌ترین اقشار خرده‌بورژوازی نیز بالاخره اقشار غیر پرولتری و اقشار ماهیتاً بورژوایی هستند) و پرولتاریا، دیوار بلندی وجود دارد. بورژوازی نمی‌تواند جز سیستم بورژوایی چیز دیگری بسازد. حزب توده و همهٔ نظریه‌پردازان تئوری "راه رشد غیرسرمایه‌داری" ناگزیرند این دیوار بلند را نادیده‌گیرند. حزب توده، رسما می‌گوید، برای عبور به سوسیالیسم حتما باید رهبری پرولتاریایی وجود داشته باشد؛ اما اگر مرز میان "راه رشد غیرسرمایه‌داری" و "رامرشد سرمایه‌داری" نادیده گرفته شود چگونه می‌توان میان "راه رشد غیرسرمایه‌داری" و سوسیالیسم مرزبندی کرد. حقیقت این است که اگر یک دولت پرولتری، قدرت را در دست بگیرد و جامعهٔ ماقبل سرمایه‌داری را در مسیر راه رشد غیرسرمایه‌داری پیش براند، عبور به سوسیالیسم در چنین جامعه‌ای بدون مانع صورت خواهد گرفت. حزب توده و دیگر تئوریسینهای "رامرشد غیرسرمایه‌داری" که مرز میان دولت پرولتری و دولت بورژوایی را نادیده می‌گیرند درواقع میان جامعهٔ سوسیالیستی و عقب‌مانده‌ترین جوامع طبقاتی، مرزی واقعی و عینی قایل نیستند. و حزب توده با تلاش خود در اثبات تعریف مبهم و کنکی از دموکراتهای انقلابی، درواقع استدلال خود را بدین‌صورت عرضه می‌دارد: هر دولتی که با امپریالیسم درگیری داشته‌باشد، یک دولت انقلابی و مترقی است وازآنجا که هیچ دولت سرمایه‌داری در عصر ما مترقی و انقلابی نیست، بنابراین هر دولت ضد امپریالیست ضرورتا

یک‌دولت " غیرسرمایه‌داری " است . با این استدلال ، مسئله‌ٔ راه رشد غیرسرمایه‌داری اضافاً مسئله‌ٔ فوق‌العاده پرنرنج و پیچیده‌ای می‌شود .

حزب‌توده معتقد است که دموکراتهای انقلابی می‌توانند " راه رشد غیر سرمایه‌داری " را تحقق بخشند ؛ و در شمارهٔ قبل دیدیم که در تعریف دموکرات انقلابی ، بجای آنکه به نگرش و بینش سیاسی‌واجتماعی تکیه‌کند ، "بمقتضای وضع طبقاتی " توجه دارد ، یعنی به‌قول معروف " شیپور راازسر گشادش می‌زند". بجای آنکه ارتباط طبقاتی یک گروه سیاسی را در بینش اجتماعی و سیاسی آن ردیابی کند قبلاً از طریق یک اصل متافیزیکی و به نحوی دلبخواه که خود آن را " اصل بدیهی ماتریالیستی " می‌نامد ، پایگاه طبقاتی آن گروه را تعیین می‌کند و بی‌توجه به بینش اجتماعی و سیاسی و نظام فکری و عقیدتی آن ، گروه مزبور را دموکرات انقلابی می‌نامند . (۶۰) درنتیجه دموکرات انقلابی راباملاک

۶۰ـ درمقالهٔ پیش ، درک حزب توده را از " مقتضای وضع طبقاتی " توضیح دادیم . بدیهی‌است که ما مخالف این اصل نیستیم که "مقتضای وضع طبقاتی " تعیین کننده در مواضع طبقات و گروههای اجتماعی است ، امـا آنچه در اینجا مطرح‌است ملاک تعیین وابستگی یک‌گروه سیاسی به‌یک طبقـه است و این آن‌چیزی‌است که حزب توده زندانه ماست‌مالی‌کرده‌است .

حقیقت‌این است‌که درباره یک‌گروه سیاسی ، نمی‌توان ارتباط طبقاتی را بدون توجه به بینش اجتماعی و سیاسی دریافت . مثلا اگر ایدئولوژی و بینش اجتماعی و سیاسی مجاهدین‌خلق را مورد توجه قرار ندهیم ، چگونه می‌توان ارتباط طبقاتی آنها را دریافت ؟ بنابراین ، گفتن‌اینکه مثلا روحانیت حاکم در ایران ، نماینده‌ٔ سیاسی خرده‌بورژوازی‌است و از آنجا که خرده‌بورژوازی‌درمرحله کنونی انقلاب ایران ، درمبارزه‌ٔ ضد امپریالیستی ، در کنار پرولتاریا قراردارد ، بنابراین نمایندگان سیاسی آن نیز علی‌رغم موضع سیاسی کنونی‌شان‌واعتقادات و بینش اجتماعی‌شان بالاخره در اردوی انقلاب قرار دارند و یا به‌قول‌رهبری سازمان فدایی سرانجام قشری‌گری آنها فرو خواهد ریخت "بوق‌را ازسرگشاد زدن "است . زیرا اولا منافع مادی و عینی یک‌طبقه و یا گروه اجتماعی‌راضرورتا ←

کلی و مبهم "ضدامپریالیست" تعریف می‌کند. و ازآنجاکه معتقداست دموکرات انقلابی می‌تواند راه رشد غیرسرمایه‌داری را تحقق ببخشد و ازآنجاکه گسترش بخش دولتی اقتصاد را در هیئت احوال مترقی و محدود کننده سرمایه‌داری می‌داند و تحقق "راه رشد غیرسرمایه‌داری" می‌پندارد، بنابراین مثلاً اعلام می‌کند که درایران امروز "راه رشد غیرسرمایه‌داری" تحقق پیدا می‌کند (۶۱)

نمی‌توان در آگاهی آن طبقه جستجوکرد مثلا ضرورتا منافع مادی و عینی پرولتاریا را نمی‌توان از زبان اکثریت قریب باتفاق کارگران یک کشور، در یک مقطع یا دوره معین زمانی، دریافت، ثانیا نمایندگان سیاسی یک گروه یا طبقه اجتماعی وخود آن گروه یا طبقه، ازطریق یک طناب نامرئی منافیزیکی بهم وصل نشده‌اند، بلکه یک گروه سیاسی تنها باعتبار بینش و نگرش معین خود می‌تواند نماینده سیاسی این یا آن گروه اجتماعی یا طبقه اجتماعی باشد و در این رابطه است که مارکس می‌گوید: "نباید تصور کرد که تمام نمایندگان دموکراسی دکانداریا مفتون دکانداران هستند. اینان ازنظر معلومات و موقعیت فردی خویش می‌توانند اززمین تاآسمان باآنها تفاوت داشته باشند. عاملی که آنها را به نمایندگان خرده بورژوا مبدل می‌سازد این است که مغز آنها نمی‌تواند از حدی که خرده بورژوا در زندگی خود قادر به گذشتن از آن نیست ـ فراتر برود و بدین جهت در زمینه تئوریک به همان مسائل و همان راه حلهایی می‌رسند که خرده بورژوا به حکم منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود درزمینه پراتیک به آن می‌رسند..." (هیجدهم برومر لوئی بناپارت، ص ۵۰، تاکیدات ازماست) اگر توجه شود مارکس ارتباط نمایندگی را دقیقا درنظام فکری جستجو می‌کند، درحالی که حزب توده از طرف مقابل به قضیه نزدیک می‌شود.

۶۱ـ "باید یادآور شویم که درجامعه ایران در اثر نوعی حرکت انتقالی از فئودالیسم به سرمایه‌داری، و اخیرا در اثر انقلاب از سرمایه‌داری به نوعی راه رشد غیرسرمایه‌داری، آشفتگی و بی‌شکلی (آمورفیسم) طبقاتی پدید شده، که در آگاهی سیاسی اجتماعی مردم منعکس است و موجب محو مرزبندی صریح بین طبقات و قشرهای اجتماعی شده است..." (روزنامه "مردم"، ۱۶ مردادماه، ص ۶).

و دموکراتهای انقلابی ایران را هم همین روحانیت حاکم می‌داند. رهبری سازمان فدایی (اکثریت) که به‌دلایل مختلف نمی‌تواند جسارت و صراحت حزب توده را داشته باشد به تناقض گوییهایی می‌پردازد و به‌نحوی شرمگینانه‌زیر ـ جلکی همان تزهای حزب توده را می‌پذیرد. مثلاً رهبران اکثریت می‌پذیرند که دولت کنونی ضد امپریالیستی است؛ و از سوی دیگر می‌پذیرند که برای ریشه‌کن ساختن امپریالیسم و مقابله با خطر آن بایستی پایگاه داخلی آن را نابود ساخت و هنگامی که می‌خواهند پایگاه داخلی امپریالیسم را زیر حمله بگیرند معتقد می‌شوند که چون روحانیت حاکم ضد امپریالیست است، بنابراین بایستی با آنها علیه بورژوا ـ لیبرالها (به‌عنوان پایگاه داخلی امپریالیسم) ائتلاف کرد. در حقیقت رهبران فدایی (اکثریت) بی‌آنکه صریحاً اعلام کنند، روحانیت کنونی را دموکرات انقلابی می‌دانند؛ و از آنجا که صریحاً نپذیرفته‌اند که روحانیت حاکم، دموکرات انقلابی است و به‌حزب اعتراض کرده‌اند که "حزب توده خصلت انقلابی را برای رهبری ضرور نمی‌شمارد و تنها روی خصلت ضد انحصار و ضد سرمایهٔ بزرگ آن تاکید می‌کند" (۶۲) حزب توده روی این دو گانگی انگشت می‌گذارد و اعلام می‌کند که "ضد انحصار و ضد سرمایهٔ بزرگ" معنای دیگری جز "ضد امپریالیست" ندارد. ما قبلاً گفتیم که حق با حزب توده است و اگر پذیرفته شود که روحانیت ضد انحصار و ضد سرمایهٔ بزرگ است دلیلی ندارد آن را یک نیروی انقلابی ندانیم. اکنون می‌خواهیم این نکته را اضافه کنیم که اگر رهبران فدایی "راه رشد سرمایه‌داری" را در ایران ارتجاعی می‌دانند، قاعدتاً باید معتقد باشند که روحانیت می‌تواند "راه رشد غیر سرمایه‌داری" را تحقق ببخشد که آن را در راس حرکت ضد امپریالیستی مردم می‌دانند (۶۳) رهبران اکثریت معتقدند برای تداوم انقلاب باید با سرمایه‌داری که پایگاه امپریالیسم جهانی است مبارزه کرد. آنگاه اعلام می‌کنند که این مبارزه علیه امپریالیسم (یعنی علیه سرمایه‌داری وابسته) چرا

۶۲ـ کار ۵۶، مقاله در پیرامون شعار اساسی..."

۶۳ـ سر مقاله کار ۵۹.

که در دوره‌ٔ بعد از قیام بهمن امپریالیسم در ایران حضور علنی نـــدارد و بنابراین مبارزه‌ٔ ضد امپریالیستی نمی‌تواند شبح امپریالیسم را زیر حمله قرار بدهد و ناگزیر است پایگاههای عینی آن را در بطن روابط اجتماعی موجـــود مورد حمله قرار بدهد) ، در حال حاضر زیر رهبری روحانیت خاکم است . ازاین استدلالات چه‌می‌توان استنباط کرد ؟ مگر نه‌این‌است‌که برای‌کوبیدن‌امپریالیسم باید سرمایه‌داری را کوبید ؟ و مگر نه‌این است سرمایه‌داری در ایران پایگـــاه امپریالیسم‌است ؟ و مگر نه‌این است که می‌پذیریم‌روحانیت اکنون باامپریالیسم مبارزه می‌کند ؟ آیا از این مقدمات نمی‌توان نتیجه‌گرفت که روحانیت علیـــه سرمایه‌داری مبارزه می‌کند ؟ از رهبران اکثریت باید پرسید که‌آیا سرمایه داری علیه سرمایه‌داری مبارزه می‌کند ، یا غیر سرمایه‌داری علیه سرمایه‌داری مبارزه می‌کند ؟ اگر غیر سرمایه‌داری علیه سرمایه‌داری مبارزه می‌کند و اگر روحانیـــت حاکم این‌غیر سرمایه‌داری را علیه سرمایه‌داری هدایت می‌کند ، آیا روحانیت خاکم درحقیقت "رامرشد غیرسرمایه‌داری" رادرایران‌تحقق‌نمی‌بخشد ؟! (۶۴)

۶۴ـ البته رهبران فدایی (اکثریت) از این نتیجه‌گیری برآشفته‌خواهند شد ، اما این نتیجه‌گیری متعلق به استدلال خود آنهاست و ما فقط‌آن را بـــه شکل صریح‌تری بیان کرده‌ایم و تناقض آن را درهمین‌بیان صریح‌نشان‌داده‌ایم . استدلال رهبران اکثریت در حقیقت به‌آن قیاس معروف شباهت دارد کـــه می‌گوید : "گشتی در آب‌است ، آتش در گشتی است ، پس آتش در آب است" نتیجه‌ٔ این قیاس آشکارا نادرست است ، درحالی که مقدمات آن مسلما درست هستند ، چه چیزی موجب می‌شود که نتایج نادرست از مقدماتی درست‌استنتاج گردد ؟ مترادف فرض کردن مفهوم "در" سه حکم فوق ، زیرا "در" درحکمی‌که نتیجه‌ٔ قیاس است معنای ظرفی مستقیم ندارد . رهبران‌اکثریت‌نیز در حقیقت از چنین قیاس نادرستی استفاده‌می‌کنند . "ضدامپریالیست" بودن‌روحـــانیت یا ضد امپریالیست بودن مبارزه‌ٔ مردم در دوره‌ٔ بعد از قیام مترادف‌نیست . زیرا در دوره‌ٔ بعد از قیام که حضور مجسم و مشخص امپریالیسم امریکـــا (در دستگاه دیکتاتوری آریامهری) بپایان رسید ، مبارزه‌ٔ ضدامپریالیستی مردم ←

درحقیقت حزب‌توده به‌طور صریح وعلنی "راه رشد غیرسرمایه‌داری" را درایران امروز قابل تحقق می‌داند و رهبران اکثریت به‌صورت پوشیده و شرمگین از چنین تزی مدافعه می‌کنند.

در مقابل این تز ما می‌گوییم اولا دموکرات انقلابی کسی است که از اتحاد

روی ریشه فساد یعنی سرمایه‌داری متمرکز می‌شود و باید متمرکز بشود و مبارزه ضد امپریالیستی درمبارزه طبقاتی تحقق می‌یابد و باید بیابد. آیا روحانیت می‌تواند در چنین اوضاعی در راس مبارزه ضدامپریالیستی مردم قرار گیرد؟ البته رهبران اکثریت خواهندگفت روحانیت ضدسرمایه‌داری نیست، بلکه ضد انحصار و ضد سرمایه بزرگ است. ما می‌پرسیم آیا مبارزه با سرمایه بزرگ در جامعه ما می‌تواند جدا از مبارزه با نظام اقتصادی مسلط موجود معنی داشته باشد؟ آیا رهبران اکثریت معتقدند که بخش دولتی اقتصاد که سرمایه بزرگ عمدتا دراین بخش است (و حتی در دوره پیش از قیام نیز دراین بخش بود) یک بخش غیر سرمایه‌داری است؟ و اگر چنین اعتقادی‌ندارند آیاراه‌رشد سرمایه‌داری را هم مترقی می‌دانند؟ آیا حزب توده و رهبران اکثریت (هرکدام به‌شیوه خاص خود) به‌خاطر دفاع از "راه‌رشد غیر سرمایه‌داری" به دفاع‌از رشد سرمایه‌داری سقوط نکرده‌اند؟ ما عمیقا معتقدیم که آنها هرکدام به شیوه خاص خود به‌نوعی سرمایه‌داری دموکراتیک باور دارند. و تحت عنوان کمک به‌تداوم انقلاب درحقیقت خواهان‌توقف انقلاب ایران هستند (البته هرکدام به‌شیوه خاص خود و عملا رهبران اکثریت به‌صورت ناآگاهانه). زیرا اگر انقلاب ایران بعد از سرنگونی رژیم شاه نتواند به پیش برود (که نتوانسته است. زیرا رژیم کنونی درحال حاضر سد راه آن است) و پایه رژیم آریامهری و تسلط امپریالیسم را درهم بشکند، در واقع متوقف شده است و توقف یعنی شکست آن. بنابراین اگر کسی به بهانه دفاع از دوره پیشین انقلاب می‌خواهد از حرکت انقلابی تودها و از مراحل بعدی انقلاب جلوگیری کند، در حقیقت از تداوم انقلاب وحشت دارد. هرچند که فریاد بردارد که انقلاب ایران تداوم دارد و باید تداوم داشته باشد!!

با کمونیستها نهراسد و از سوسیالیسم وحشت نداشته باشد، ثانیاً دموکراسی انقلابی علیرغم چنین موضعی در برابر کمونیستها بازهم یک دموکراسی بورژوایی است و چنین دموکراسی بورژوایی فقط می‌تواند یک حکومت نوع بورژوایی بوجود آورد و یک حکومت بورژوایی نمی‌تواند سمت‌گیری سوسیالیستی انجام بدهد، هرچند که حکومتی مترقی و ضد امپریالیست باشد. ما قبلاً درباره تعریف دموکرات انقلابی بحث کرده‌ایم و اکنون لازم است درباره خصلت بورژوایی دموکراسی انقلابی نیز اندکی تأمل کنیم.

مارکسیسم ـ لنینیسم یک دولت دموکراتیک انقلابی را نیز یک دولت نوع بورژوایی می‌داند و طبعاً چنین دولتی را ناتوان از هدایت جامعه در سمت سوسیالیسم می‌بیند. حتی یک مورد در نوشته‌های آموزگاران بزرگ پرولتاریا (مارکس، انگلس، لنین) وشاگردان وفادار آنان نمی‌توان پیدا کرد که تحقق راه رشد غیر سرمایه‌داری را از طریق یک دولت نوع بورژوایی و به رهبری دموکراتهای انقلابی امکانپذیر بداند. و در دنیای واقعیت نیز حتی یک مورد نمی‌توان پیدا کرد که دموکراسی انقلابی توانسته باشد راه رشد غیر سرمایه‌داری را متحقق سازد. البته حزب توده وطرفداران راه رشد غیرسرمایه‌داری به سوسیالیست مفصلی ازکشورهایی که "راه رشد غیر سرمایه‌داری" در پیش گرفته‌اند وبه‌وسیله دموکراتهای انقلابی هدایت می‌شوند، عرضه خواهند داشت. ما این کشورها را در مسیر "سمت‌گیری سوسیالیستی" نمی‌دانیم و البته حکومتهای بارهای ازاین کشورها را کاملاً مترقی و ضدامپریالیست می‌دانیم. لیکن همان‌طور که گفته‌ایم دموکراسی انقلابی یک چیز است ودولت نوع پرولتری و "راه رشد غیرسرمایه‌داری" چیزی دیگر.

لنین درمقاله‌ای با نام "دموکراسی و نارودیسم درچین" که در ژوئیه ۱۹۱۲ نوشته شده است، سون‌یات‌سن، رهبر انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک چین را صریحاً یک دموکرات انقلابی می‌نامد، ولی درهمان حال می‌گوید او نمی‌تواند سوسیالیسم را در چین تحقق بخشد، بلکه فقط می‌تواند سرمایه‌داری را در چین گسترش بدهد. او درباره سون‌یات‌سن چنین می‌گوید: "درچین، رئیس جمهوری موقت آسیایی یک دموکرات انقلابی است، با نجابت وقهرمانی

طبقه‌ای که درحال اوج‌گیری است نه درحال زوال، طبقه‌ای که از آینده نمی‌ترسد، بلکه به آن باور دارد و با فداکاری به‌خاطر آن می‌جنگد، طبقه‌ای که به‌حفظ و بازگرداندن گذشته نچسبیده‌است تا از امتیازات خود پاسداری‌کند، بلکه از گذشته نفرت‌دارد..." می‌دانیم که سون یات‌سن به سوسیالیسم همدلی نشان می‌داد و حتی خود را سوسیالیست می‌دانست ولنین‌سوسیالیسم سون یات‌سن‌را "سوسیالیسم ذهنی" می‌نامد و معتقد است که منشاء این "سوسیالیسم ذهنی" در مبارزه‌ٔ ضد فئودالی سون‌یات‌سن است که‌برای‌آزادی دهقانان از یوغ فئودالی مبارزه‌می‌کند: "این است جوهر نارودیسم‌سون‌یات سن، (جوهر) برنامه‌ٔ پیشرو، مبارز و انقلابی او برای رفورم ارضی بورژوا ـ دموکراتیک، و (جوهر) تئوری شبه سوسیالیستی‌او". و آنگاه می‌گوید "از لحاظ نظری، این تئوری از آن یک ارتجاع "سوسیالیستی" خرده بورژوایی‌است. زیرا این اندیشه که در چین می‌توان از سرمایه‌داری" جلوگیری کرد" و اینکه یک "انقلاب اجتماعی" در آنجا از طریق عقب‌ماندگی کشور آسانتر صورت خواهد گرفت و الی آخر، تماماً ارتجاعی‌است. و سون‌یات‌سن خود... تئوری نارودنیکی ارتجاعی‌اش را با پذیرفتن چیزی که واقعیت او را به پذیرش آن وادار می‌کند، درهم می‌شکند، یعنی (می‌پذیرد) که "چین در آستانه‌ٔ یک توسعه‌ٔ صنعتی (یعنی سرمایه‌داری) غول‌آساست"، که درچین "تجارت (یعنی سرمایه‌داری) تا میزان عظیمی گسترش خواهد یافت"، که "در طول پنجاه سال ما شانگهای‌های زیادی خواهیم‌داشت"، یعنی مراکز عظیم ثروت‌سرمایه‌داری و نیاز و فقر پرولتری." آنگاه لنین چنین‌ادامه‌می‌دهد: "اما این‌مسئله مطرح می‌گردد: آیا سون‌یات‌سن بر پایه‌ٔ تئوری اقتصادی ارتجاعی‌اش، یک برنامه‌ٔ ارضی واقعاً ارتجاعی اتخاذ می‌کند؟ اساس مسئله و جالب‌ترین نقطه‌ٔ آن درهمین‌جاست، مسئله‌ای‌که شبه‌مارکسیسم‌لیبرالی دم‌بریده وعقیم درباره‌ٔ آن غالبا کلافه‌است. واقعیت این‌است که او (چنین‌کاری) نمی‌کند. دیالکتیک روابط‌اجتماعی در چین دقیقاً خود را در این واقعیت نشان می‌دهد که دموکراتهای چینی درعین‌حال که به‌نحوی صمیمانه با سوسیالیسم در اروپا همدلی نشان می‌دهند، آن‌را به یک تئوری ارتجاعی تبدیل‌کرده‌اندوبرمبنای

این تئوری ارتجاعی "جلوگیری" از سرمایه‌داری، از یک برنامه ارضی کاملاً سرمایه‌دارانه، حداکثر سرمایه‌دارانه، دفاع می‌کنند!

درعمل "انقلاب اقتصادی" که سون‌یات‌سن آنچنان با سر و صدا و در ابهام در آغاز مقاله‌اش از آن سخن می‌گوید به چه‌چیزی منتهی خواهد شد؟ به انتقال اجاره‌بهای زمین به‌دولت، یعنی به‌ملی شدن زمین، از طریق نوعی مالیات واحد طبق روشهای هنری جرج، خواهد انجامید. مطلقاً هیچ چیز دیگری که واقعی باشد در "انقلاب اقتصادی" که ازطرف سون‌یات‌سن پیشنهاد و دفاع می‌شود وجود ندارد.

تفاوت میان ارزش زمین در یک منطقه روستایی پرت و در شانگهای تفاوتی‌است درنرخ اجاره‌بهای زمین. ارزش زمین اجاره‌بهای کاپیتا لیزه شده می‌باشد. "ارزش افزایش یافته" زمین‌را به "دارایی‌مردم" تبدیل کردن‌به معنای انتقال اجاره‌بها، یعنی مالکیت زمین به دولت، یا به‌سخن دیگر ملی کردن زمین است.

آیا چنین رفورمی در چهارچوب سرمایه‌داری امکانپذیر است؟ نه تنها امکانپذیراست بلکه نشان دهنده نابترین، استوارترین، و از لحاظ اندیشه کامل‌ترین سرمایه‌داری است. مارکس این را در "فقر فلسفه" نشان‌داد، در جلد سوم کاپیتال آن‌را بتفصیل اثبات کرد، و با روشنی خاصی درمباحث خود با رودبرتوس در "تئوریهای ارزش اضافی" آن‌را تکامل بخشید.

ملی شدن زمین از بین‌رفتن اجاره‌بهای مطلق را امکانپذیر می‌سازد، و تنها اجاره‌بهای تفاضلی را باقی می‌گذارد. بنا به تئوری مارکس ملی‌شدن زمین به‌معنای حداکثر محدودیت برای انحصارات قرون‌وسطایی و روابط قرون‌وسطایی در کشاورزی، حداکثر آزادی در خرید و فروش زمین و حداکثر تسهیلات برای کشاورزی است تا خود را با بازار انطباق دهد. ریشخند تاریخ این‌است که نارودیسم زیر پوشش "مبارزه با سرمایه‌داری" در کشاورزی، از برنامه ارضی‌ای دفاع می‌کند که اگر کاملاً اجرا شود، به‌معنای سریع‌ترین توسعه سرمایه‌داری در کشاورزی خواهدبود.

کدام ضرورت اقتصادی در پس گسترش پیشروترین برنامه‌های ارضی

بورژوا ـ دموکراتیک در یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورهای دهقانی آسیا، وقتی است؟ این، ضرورت نابودکردن فئودالیسم درتمام اشکال و تجلیات آن می‌باشد.

هرقدر چین از اروپا و ژاپن عقب‌تر می‌ماند، خطر تجزیه و تلاشی ملی بیشتر می‌شد. آن تنها می‌توانست با قهرمانی توده‌های انقلابی، قهرمانی‌ای که می‌توانست یک جمهوری چین در حوزهٔ سیاست ایجاد کند و از طریق ملی کردن زمین سریعترین پیشرفت سرمایه‌داری را در حوزهٔ کشاورزی تضمین‌کند، "احیاء" گردد.

اینکه آیا موفق خواهد شد و تا چه‌حد، مسئلهٔ دیگری است. کشورهای گوناگون در انقلابات بورژوایی‌شان به درجات گوناگونی از دموکراسی سیاسی و ارضی، و در متنوع‌ترین ترکیبها، دست می‌یابند. عوامل تعیین کننده موقعیت بین‌المللی وآرایش نیروهای اجتماعی در چین خواهدبود..." (۶۵)

مطالب بالا را از آن رو بتفصیل نقل کردیم که نحوهٔ تفکر لنین را دربارهٔ دموکراتهای انقلابی، دربارهٔ خصلتهای انقلابی آنان و دربارهٔ ماهیت بورژوایی اندیشه‌شان نشان می‌دهد. از نوشتهٔ لنین می‌توان به روشن‌ترین وجه ممکن دریافت که او یک دولت دموکرات انقلابی را هم یک دولت بورژوایی می‌داند. می‌توان دریافت که او دموکرات انقلابی را، علیرغم اینکه این دموکرات انقلابی خود را سوسیالیست می‌داند و می‌نامد، درتحلیل نهایی یک بورژوا می‌داند.

طرفداران تز "راه‌رشد غیر سرمایه‌داری" خواهند گفت همهٔ این‌مطالبی که با طول و تفصیل از لنین نقل‌کردید، به دورانی تعلق دارند که هنوز انقلاب اکتبر به پیروزی نرسیده بود و اردوگاه سوسیالیست وجود خارجی نداشت. و چنین‌است، آنچه نقل کردیم به دورهٔ پیش از اکتبر تعلق دارد. ولی ما آنچه را نقل کردیم در اثبات این مسئله بود که دموکرات انقلابی در تحلیل نهایی یک بورژواست و یک بورژوا نمی‌تواند سمت‌گیری سوسیالیستی را

۶۵ـ مجموعهٔ آثار لنین، ترجمهٔ انگلیسی، ج ۱۸، ص ۶۸ ـ ۱۶۵.

سازمان بدهد. یک دولت دموکرات انقلابی می‌تواند دولتی مترقی، انقلابی و ضد امپریالیست باشد! اما نمی‌تواند مسیر غیر سرمایه‌داری در پیش بگیرد. آیا حزب توده و دیگر طرفداران "راه‌رشد غیرسرمایه‌داری" می‌گویند درنتیجه به‌وجود آمدن اردوگاه سوسیالیست و تغییراتی در توازن قوا به‌نفع سوسیالیسم دولتهای دموکرات انقلابی دیگر ماهیت بورژوایی ندارند؟ آری آنها ظاهراً چنین چیزی می‌گویند. زیرا وقتی از غیر سرمایه‌داری بودن اقتصاد در دولتهای ضد امپریالیست سخن می‌گویند، حرف آنها نمی‌تواند معنای دیگری داشته باشد.

در اینجا این مسئله مطرح می‌گردد که وجود اردوگاه سوسیالیست چه کمکی می‌تواند به تحقق راه‌رشد غیر سرمایه‌داری بکند. بی‌تردید لنین کمکهای دولت شوروی را در تحقق راه‌رشد غیرسرمایه‌داری درکشورهایی که روابط ما قبل سرمایه‌داری دارند، عامل مؤثری می‌داند ولی همیشه رهبری پرولتاریا را در تحقق چنین راه رشد شرط لازم تلقی می‌کند. عواملی که لنین برای موفقیت راه رشد غیرسرمایه‌داری لازم می‌داند، رهبری پرولتری و کمکهای پرولتاریای کشورهای سوسیالیستی است. در نظرات لنین نمی‌توانید موردی را پیدا کنید که بدون رهبری پرولتری و تنها به‌اتکاء کمک پرولتاریای کشورهای سوسیالیستی احتمال پیروزی راه‌رشد غیرسرمایه‌داری مطرح شده باشد. زیرا کمک کشورهای سوسیالیست تنها در صورتی می‌تواند درسمت‌گیری سوسیالیستی یک جامعه نقش داشته‌باشد که شرط اساسی تحقق چنین سمت‌گیری‌ای وجود داشته‌باشد. حزب توده که همیشه "بوق را از سرگشادش زده‌است" می‌گوید خرده‌بورژوازی عصر جدید با خرده‌بورژوازی عصر قبلی تفاوتهای زیادی دارد: "زمینه" این ایده‌آلیسم چریکها، اسلوب متافیزیکی آنهاست که خرده‌بورژوازی یک کشور سرمایه‌داری امپریالیستی را با خرده‌بورژوازی یک کشور درحال رشد، یکسان می‌بینند و مابین خرده‌بورژوازی دوران انقلابهای بورژوا ـ دموکراتیک و خرده‌بورژوازی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم تفاوت اساسی و ماهوی نمی‌یابند. این اسلوب که برای توجیه خود به‌طور جزمی به‌گفته‌های پراکنده کلاسیکهای مارکسیسم هم متشبث می‌شود، به‌قول استالین نظیر

شاهد مثال آوردن زینوویف است که تمام تاریخ‌ها و دورانهای مختلف را با هم مخلوط می‌کند. . . " (۶۶) تردیدی نیست که خرده‌بورژوازی در دورانهای مختلف گرایشات متفاوتی از خود نشان می‌دهد. اما از طرف دیگر تردیدی نیست که خرده‌بورژوازی در دوران قبل از اکتبر و در دوران بعد از آن تغییر ماهوی نمی‌دهد. بنابراین اگر حزب توده می‌خواهد بگوید خرده‌بورژوازی در دوران بعد از اکتبر تغییر ماهوی داده است و یا خرده‌بورژوازی "کشورهای در حال رشد" فرق ماهوی با خرده‌بورژوازی کشورهای سرمایه‌داری دارد، بایستی با دلیل و برهان این ماهیت جدید خرده‌بورژوازی را نشان بدهد و بهتر است برای کوبیدن مخالفان خود رندانه از استالین شاهد نیاورد. اگر این اعتقاد که خرده‌بورژوازی در دوران بعد از اکتبر تغییر ماهوی نکرده است و خرده بورژوازی "یک کشور در حال رشد با خرده‌بورژوازی یک کشور سرمایه‌داری امپریالیستی" فرق ماهوی ندارد و "ایده‌آلیسم چریکی و اسلوب متافیزیکی" باشد، ما ناچار باید اعتراف کنیم که عمیقاً به این "ایده‌آلیسم چریکی و اسلوب متافیزیکی" پای‌بند هستیم. ولی گمان نمی‌کنیم که این "ایده‌آلیسم چریکی و اسلوب متافیزیکی" سست بنیادتر از "اصل بدیهی ماتریالیستی" حزب توده باشد. برعکس این اعتقاد ما عمیقاً بر مبنای آموزشهای مارکسیسم ـ لنینیسم درباره طبقات اجتماعی استواراست. در دوران جدید در کشورهای زیر ستم امپریالیستی خرده‌بورژوازی بیش از دوران انقلابات بورژوا ـ دموکراتیک و بیش از خرده ـ بورژوازی کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی در اتحاد با پرولتاریا عمل می‌کند؛ ولی این بدان معنی نیست که خرده‌بورژوازی دیگر خرده بورژوازی نباشد. در آموزشهای مارکسیسم ـ لنینیسم خرده‌بورژوازی ماهیت بورژوایی دارد، یعنی ماهیت غیرپرولتاریایی دارد. و اگر کسانی ادعا می‌کنند که خرده بورژوازی در شرایط جدید ماهیت غیربورژوایی و بنابراین ماهیت پرولتری دارد بهتر است صریحاً اعلام بکنند و خود را در پس نقل قولهایی از رفیق استالین (که خود بهتر از هر کس دیگر می‌دانند که قبولش ندارند) مخفی نکنند.

۶۶ـ روزنامه "مردم"، ۱۰ خرداد ۵۹، ص ۶. (تاکید از ماست).

آیا در دوران امپریالیسم ، خرده‌بورژوازی دیگر خرده‌بورژوازی نیست ؟ آیا در دوران گذر جهانی به سوسیالیسم خرده‌بورژوازی خصلتهای اساسی و ماهیت خود را از دست می‌دهد ؟ ظاهرا حزب‌توده با تردستی می‌خواهد این ایده‌را در کلهٔ شاگردان خود (یعنی رهبران اکثریت) فرو کند که در عصر امپریالیسم ،خرده‌بورژوازی ماهیت خود را از دست می‌دهد و بنابراین‌می‌تواند معجزاتی انجام‌دهد که در دوره‌های قبل حتی قابل تصور نبود . حزب توده می‌خواهد با تردستی و چشم‌بندی شاگردان خود را دچار سرگیجه کندودست‌آخر به‌آنها بگوید "راه‌رشد غیر سرمایه‌داری" به‌دست خرده‌بورژوازی نیزقابل تحقق است . همهٔ حرف حزب توده را می‌توان دریک جمله خلاصه کرد : خرده‌بورژوازی " یک کشور درحال‌رشد " طبقه‌ای است شبه پرولتری؛ زیرا نه راه رشد سرمایه‌داری ، بلکه راه رشد غیر سرمایه‌داری را تحقق‌می‌بخشد .ادعای حزب‌توده‌را از زبان خودش بشنوید :

" زمینهٔ این ایده‌آلیسم چریکها ، اسلوب متافیزیکی آنهاست که خرده‌بورژوازی یک‌کشورسرمایه‌داری امپریالیستی‌را با خرده‌بورژوازی یک‌کشور درحال رشد یکسان می‌بینند و مابین‌خرده‌بورژوازی دوران انقلابهای بورژوا ـ دموکراتیک و خرده‌بورژوازی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم تفاوت اساسی و ماهوی‌نمی‌یابند. این اسلوب ، که برای توجیه خود بطور جزمی به گفته‌های پراکندهٔ کلاسیک‌های مارکسیسم هم متشبث می‌شود ، به‌قول استالین " نظیر شاهد مثال آوردن زینوویف است که‌تمام تاریخها و دورانهای مختلف‌را با هم مخلوط می‌کند . " استالین آنهایی‌را که فرق‌اساسی بین خرده بورژوازی دهقانی پیش از انقلاب اکتبر و خرده‌بورژوازی دهقانی پس‌از انقلاب اکتبر قابل نیستند ، به ریشخند می‌گیرد و درباره روش آنها می‌گوید : این به‌معنای آن‌است که پدیده‌ها بدون ارتباط با اوضاع تاریخی بررسی شود و هیچگونه‌دور نمایی باقی‌نماند . " (۶۷) قضیه چیست ؟ آیا استالین‌گفته است خرده بورژوازی دردوران‌گذاربه‌سوسیالیسم تغییرماهیت می‌دهد ؟ نه .استالین‌هرگزچنین‌ادعایی

۶۷ـ روزنامهٔ "مردم" ، ۱۰خرداد۵۹ ، ص۶ . (تاکیدات‌ازماست)

ندارد. بلکه قضیه این‌است که حزب توده به اختلاس‌تئوریک‌مشغول‌است. مواظب جیب‌هایتان‌باشید تا نحوه‌ٔ کارش را تماشا کنیم: ماجرا ازاین قرار است که آقایی بنام پاکروسکی ادعا می‌کند که انقلاب اکتبر با شعار "اتحاد پرولتاریا همه‌ٔ دهقانان" بپیروزی رسید نه با شعار "اتحاد پرولتاریا با دهقانان تهیدست". و استالین در نامه‌ای خطاب بهاو، با عنوان "شعار دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان تهیدست در دوره‌ٔ تدارک برای اکتبر" ادعای او را رد می‌کند. ظاهراً پاکروسکی برای اثبات حقانیت خود و نشان‌دادن‌تناقض‌گویی‌های استالین به‌گفته‌ای از "مسائل لنینیسم" خود وی استناد کرده‌بود که در آنجا استالین از "امکان ساختن سوسیالیسم همراه با دهقانان میانه‌حال بعد از تثبیت دیکتاتوری پرولتاریا" صحبت می‌کند. پاکروسکی با استناد به این گفته استالین می‌خواست بگوید چگونه ممکن است دهقانان میانه‌حال در دوره‌ٔ تدارک برای اکتبر درکنار پرولتاریا نباشند، لیکن بعد از اکتبر درکنارپرولتاریا قرار گیرند و درساختن سوسیالیسم شرکت کنند. استالین در رابطه‌با این‌بحث می‌گوید: "تلاش زیادی لازم‌نیست تا اثبات شود که این چنین یکسان‌سازی دو پدیده‌ٔ متفاوت کاملا غیرعلمی‌است. دهقانان میانه‌حال پیش از اکتبر، هنگامی که بورژوازی در قدرت بود و دهقانان میانه‌حال بعد از اینکه دیکتاتوری پرولتاریا تثبیت شده‌است، هنگامی که بورژوازی واژگون و خلع ید شده‌است، هنگامی که جنبش کئوپراتیو گسترش‌یافته، و وسایل اصلی تولید در دست پرولتاریا متمرکز شده‌است، دو چیز متفاوت هستند. یکی دانستن این دو نوع دهقانان متوسط و برابر کردن آنها بمعنای آن است که پدیده‌ها بدون ارتباط با چهارچوب تاریخی‌شان بررسی شوند و هرگونه دورنمایی ازمیان‌برود. این چیزی است شبیه شیوه‌ٔ زینویف که وقتی نقل قول‌می‌کند همه‌ٔ تاریخها و دوره‌ها را با هم مخلوط می‌کند."(۶۸)

اگر در جملات استالین دقت کنید، اصلاً سخنی درباره‌ٔ دوران‌انقلابهای بورژوا ــ دموکراتیک درمیان‌نیست. به‌عبارت‌دیگر، استالین‌دراینجا نمی‌گوید

۶۸ــ مسائل‌لنینیسم، استالین، ترجمه‌ٔانگلیسی، ص ۲۶۵.

خرده‌بورژوازی در دوران انقلابهای بورژوا ـ دموکراتیک با خرده بورژوازی دوران گذار به سوسیالیسم "فرق ماهوی و اساسی" دارد. استالین در مورد تفاوت دهقانان میانه‌حال در دو دوره قبل و بعد از اکتبر در روسیه صحبت می‌کند. او می‌گوید، وقتی قدرت در دست بورژوازی بود، دهقانان میانه حال هنوز امیدوار بودند که بتوانند خود را تا حد کولاکها (بورژوازی روستایی روسیه) بالا ببرند. به‌عبارت‌دیگر هنوز "دورنمای" امیدوارکننده‌ای برای مرفه‌تر شدن داشتند، به‌این جهت بود که نمی‌توانستند در اتحاد با پرولتاریا برای سرنگونی بورژوازی مبارزه‌کنند؛ ولی به‌هنگامی که دیکتاتوری پرولتاریا مستقر شده‌است و آنها دیگر "دورنمای" امیدوارکننده‌ای در سمت بورژوازی نمی‌بینند ولی برعکس، جنبش کئوپراتیو جنبه‌های مثبت همکاری با پرولتاریا را نمایان می‌سازد، آنها می‌توانند در کنار پرولتاریا در ساختن سوسیالیسم شرکت کنند. خلاصه اینکه استالین می‌گوید دهقانان میانه‌حال (یا خرده بورژوازی) در دیکتاتوری پرولتاریا با دهقانان میانه‌حال پیش از دوره دیکتاتوری پرولتاریا فرق دارند. زیرا در مورد اول دیگر امیدی به بورژوازی ندارند و بنابراین درکنار پرولتاریا قرار می‌گیرند؛ درحالی‌که درمورد دوم هنوز به‌تیروی بورژوازی امید بسته‌اند و بنابراین با پرولتاریا همکاری نمی‌کنند. حزب توده این استدلال را گرفته‌است و می‌خواهد اثبات کند که اولاً خرده‌بورژوازی در دوران گذار به‌سوسیالیسم با خرده‌بورژوازی دوران انقلابات بورژوا ـ دموکراتیک فرق ماهوی واساسی دارد و ثانیا این فرق ماهوی و اساسی از خرده‌بورژوازی یک شبه‌پرولتاریا ساخته‌است که‌می‌تواند به‌سرمایه‌داری پشت‌کند و سمت‌گیری سوسیالیستی نماید! در استدلال استالین دهقانان میانه‌حال (خرده‌بورژوازی) در دیکتاتوری پرولتاریا می‌توانند درکنار پرولتاریا قرار گیرند و در نهضت کئوپراتیو شرکت کنند (یا می‌توان گفت سمت‌گیری سوسیالیستی بکنند)؛ در استدلال حزب توده خرده‌بورژوازی دوران ما، بدون دیکتاتوری پرولتاریا و حتی بدون روابط نیکو با جنبش طبقه کارگر، تغییر ماهیت می‌دهد و سمت‌گیری سوسیالیستی می‌کند!! استالین می‌گوید دهقانان میانه‌حال در دیکتاتوری پرولتاریا با دهقانان میانه‌حال در دیکتاتوری بورژوازی، "دو چیز متفاوت هستند"؛ حزب

توده می‌گوید خرده‌بورژوازی در دوران گذار به‌سوسیالیسم و خرده‌بورژوازی در کشورهای " درحال رشد " با خرده‌بورژوازی کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی و خرده‌بورژوازی دوران انقلابات بورژوا ـ دموکراتیک "تفاوت اساسی وماهوی " دارد!! حزب توده نمی‌خواهد "فرق اساسی" میان استدلال خود واستدلال استالین را دریابد. حزب‌توده نمی‌خواهد بداند که به‌قول معروف جناب‌سعدی "فرق است میان آنکه بارش در بر، با آنکه دوچشم انتظارش بردر" وباتردستی جای "بردر" را با "دربر" عوض می‌کند!! بهاین می‌گویند اختلاس‌تئوریک. حزب توده حتی از این هم فراتر می‌رود و حرفهای خود را به استالین نسبت می‌دهد؛ آنجا که می‌گوید: " استالین آنهایی‌را که فرق‌اساسی بین خرده ـ بورژوازی دهقانی . . . " استالین گفته‌است اینها " دو چیز متفاوت هستند ". و حزب توده کلمهٔ "اساسی" را هم به "تفاوت" اضافه می‌کند تا از" دو چیز متفاوت" استالین به "فرق اساسی و ماهوی" خود راه میان بری پیدا کند!! و بهاین می‌گویند جیب‌بری ایدئولوژیک. این‌درست‌است‌که‌مارکسیسم ـ لنینیسم روی دوگانگی خرده‌بورژوازی تأکید دارد ولی این دوگانگی آنچنان نیست‌که دیگر نتوان از مفهوم طبقه‌ای به‌نام خرده‌بورژوازی سخن گفت. حزب توده‌که به‌دلایل روشن علاقهٔ وافری به‌تفسیرهای کل و گشاد دارد، دوست دارد برای خرده‌بورژوازی دراوضاع واحوال متفاوت آنچنان تفاوتهای "اساسی و ماهوی " بتراشد که‌از خرده‌بورژوازی، یکشبه‌پرولتاریا در بیآورد. و این شبه‌پرولتاریا را از آن‌جهت لازم دارد که می‌داند و حتی بهتر از شاگردان‌جوانش (رهبران اکثریت) می‌داند، که مارکسیسم ـ لنینیسم رامرشد غیرسرمایه‌داری را بدون رهبری پرولتاریا ناممکن می‌شمارد.

از اینها که بگذریم این مسئله مطرح می‌گردد که آیا دردورانی‌که‌سرمایه‌داری و امپریالیسم درحال زوال است، در دوران گذار جهانی به سوسیالیسم، امکانات عینی برای استقرار رهبری پرولتاریا در جنبش خلقها افزایش یافته است یا کاهش. استدلال‌حزب‌توده و همهٔ نظریه‌پردازان "رامرشدغیرسرمایه ـ داری" در رابطه‌با این مسئله بسیار عجیب و شگفت‌انگیز است. اینها دقیقاً از این مقدمهٔ درست که امکانات عینی در عصرما برای استقرار رهبری‌پرولتاریا

در جنبش خلقها افزایش یافته است، نتیجه‌می‌گیرندکه‌بنابراین‌خرده‌بورژوازی می‌تواند راه‌رشد غیرسرمایه‌داری درپیش‌گیرد. به‌عبارت‌دیگر، اینها می‌گویند چون امکانات عینی‌برای استقرار رهبری پرولتاریایی در جنبش خلقها افزایش یافته‌است، بنابراین‌دیگر لزومی‌ندارد که پرولتاریا برای استقرار رهبری خود تلاش زیادی‌بکند، بلکه می‌تواند مطمئن‌باشد که‌خرده‌بورژوازی سرانجام از راه رشد سرمایه‌داری دوری‌خواهد گزید و سمت‌گیری سوسیالیستی‌خواهد داشت. زیرا "آنچه دراین موارد تعیین‌کننده‌است، موضع سیاسی این نیروها نیست، موقعیت و منافع عینی آنهاست. موضع سیاسی یک واقعیت "ذهنی" است‌ودر رابطه با واقعیات "عینی" چیزی بیشتر از یک‌نقش درجه دوم نمی‌تواند باشد. باید نیروهایی‌را که به‌مقتضای وضع طبقاتی خود در موضع دفاع از نظام سرمایه‌داری قرار ندارند، از کسانی که در چنین موضعی قرار دارند جدا کرد..." (۶۹) حزب‌توده و همه‌ٔ نظریه‌پردازان "راه‌رشد غیرسرمایه‌داری" می‌گویند چون در شرایطی هستیم که خرده‌بورژوازی، "کشورهای درحال رشد" نیروی برتر سوسیالیسم‌را لمس می‌کند، پس باید برای استقرار هژمونی پرولتاریایی زیاد دلواپس نبود، چرا که آنها "به‌مقتضای وضع طبقاتی خود در موضع دفاع از نظام سرمایه‌داری قرار ندارند". آیا اندکی عجیب نیست که‌به پرولتاریا توصیه می‌شود که در دورانی که‌نیروی سوسیالیسم دایماً درحال افزایش است و درست به‌دلیل همین افزایش نیروی سوسیالیسم، برای هژمونی خود دلواپس نباشد؟! آیا اندکی عجیب‌نیست که به پرولتاریا توصیه می‌شود در دورانی که توازن نیروها به‌ضرر امپریالیسم تغییرکرده است به‌هژمونی خرده‌بورژوازی (آن هم برای سمت‌گیری سوسیالیستی) تن دردهد و "رویه‌ٔ سنجیده" داشته باشد؟! آری بسیار عجیب است برای کمونیستها، اما اصلا عجیب‌نیست برای اپورتونیستها و رویزیونیستها، زیرا آنها درهرحال، راههای‌سازش را توصیه خواهندکرد. طبیعی‌است که حزب توده در برابراستدلال‌ما خواهدگفت‌هژمونی پرولتاریایی چیزی‌نیست که به اراده‌ٔ ما بستگی داشته باشد: "اگرچه‌سرنوشت

۶۹ـ روزنامه‌ٔ "مردم"، ۱۰ خرداد ۵۹، ص ۳.

نهایی انقلاب وسمت تکامل تاریخی و درجهٔ پی‌گیری آن، با امر سرکردگی انقلاب ارتباط تام دارد، با این‌حال تأمین سرکردگی طبقهٔ کارگر، تنها به ارادهٔ این طبقه و خواست حزب وی مربوط نیست. علاوه بر صحت رهبری حزب طبقهٔ کارگر، تجربهٔ خود توده‌ها نیز شرط است." (۷۰) طبیعی است که ما نیز معتقدیم با حرف‌زدن از هژمونی پرولتاریا نمی‌توان هژمونی پرولتاریا را در جنبش توده‌ها تأمین کرد، طبیعی است که ما نیز معتقدیم که هژمونی پرولتاریا چیزی نیست که بدون تجربهٔ خود توده‌ها قابل تحقق باشد. اما ازاین مقدمات نتیجه‌گرفتن که پس بنابراین بدون هژمونی پرولتاریا نیز می‌توان به رهایی واقعی دست یافت، بدون هژمونی پرولتاریا راهرشد غیرسرمایه‌داری می‌تواند معنی داشته باشد، چیز بسیار عجیب و شگفت‌انگیزی است. در حقیقت حزب توده با طرح مشکلات مبارزه برای کسب هژمونی پرولتاریا در جنبش خلق به نفی ضرورت هژمونی پرولتاریا در تحقق راهرشد غیرسرمایه‌داری می‌رسد!! حزب‌توده می‌گوید: "رهبری روشنفکران خرده‌بورژوا و هیچ یک از نیروهای انقلابی "شرط پیروزی" راهرشد غیرسرمایه‌داری نیست. برعکس آنچه که‌درباره آن، تمامی کارشناسان و نظریه‌پردازان راهرشد غیرسرمایه‌داری اتفاق‌نظر دارند، این است که روند دشوار و بغرنج سمتگیری سوسیالیستی برگشت پذیراست. این خطرهمواره وجود دارد که سمت‌گیری سوسیالیستی ناگهان در نیمهٔ راه متوقف، یا منحرف شود. (همچنانکه در مصر، سومالی، مالی و غنا شد) و اتفاقاً دلیل عمده وجود این خطر مداوم، عدم رهبری مستقیم طبقهٔ کارگر، یعنی رهبری روشنفکران خرده‌بورژوا ودیگر دموکراتهای انقلابی است." (۷۱) می‌بینید، درمقابل این اعتراض که شما "راهرشد غیرسرمایه‌داری" را به‌رهبری خرده‌بورژوازی ممکن می‌دانید، نویسندگان حزب‌توده از دشواری و بغرنجی روند سمت‌گیری سوسیالیستی و برگشت پذیر بودن آن صحبت می‌کنند!! و جالب این است که می‌گویند "دلیل عمدهٔ وجود این خطر مداوم، عدم رهبری مستقیم طبقهٔ کارگر

۷۰ـ روزنامهٔ "مردم" ۱۳۰خرداد۵۹، ص ۶.

۷۱ـ روزنامهٔ "مردم"، ۱۰خرداد ۵۹، ص ۶.

است. بسیار خوب بگذارید این ادعای حزب توده را حقیقت تلقی کنیم که راه رشد غیرسرمایه‌داری با رهبری خرده‌بورژوازی نیز قابل تحقق است و نیز این ادعا را که "دلیل عمده" خطر برگشت، فقدان رهبری مستقیم طبقهٔ کارگر است. در آن صورت بازهم این سؤال مطرح است که چرا حزب توده درباره رهبری طبقهٔ کارگر این چنین سخاوتمندانه رفتار می‌کند؟ بازهم این سؤال مطرح است که چرا حزب توده کمونیستها را به اتخاذ "روبهٔ سنجیده" در برابر خرده‌بورژوازی فرا می‌خواند و از آنها می‌خواهد که دلواپس رهبری طبقهٔ کارگر نباشند؟ در برابر این پرسشها، حزب توده جواب خواهد داد که "... با این حال تأمین سرکردگی طبقهٔ کارگر تنها به ارادهٔ این طبقه و خواست حزب وی مربوط نیست." مثلاً حزب توده در شرایط حاضر جامعهٔ ایران، دربارهٔ سرکردگی طبقهٔ کارگر سخنی به میان نمی‌آورد، زیرا معتقد است که طرح چنین مسائلی خرده‌بورژوازی را رم می‌دهد و دچار نگرانی می‌سازد: زیرا معتقد است مبارزهٔ ایران در حال حاضر یک مبارزهٔ ضدامپریالیستی است و مبارزهٔ ضدامپریالیستی بدون رهبری طبقهٔ کارگر نیز امکانپذیر است، زیرا حزب توده مانند همهٔ رویزیونیستها، فرآیند مبارزه و حرکت انقلابی را به‌طور سرخود تکه‌تکه می‌کند و برایش "حرکت همه‌چیز است و هدف هیچ". امروز برای توجیه موضع خودساز خطر کودتای امپریالیستی و سیاست خصمانهٔ امریکا در برابر جمهوری اسلامی سخن می‌گوید، اما این توجیهات او هیچ تازگی ندارد، زیرا در گذشته نیز مشابه همین حرفها را برای توجیه مواضع خود ردیف می‌کرد:

"... ما خیلی از انقلاب سوسیالیستی دوریم. بنابراین مسئلهٔ سرکردگی یک یا حتی دو طبقه (کارگران و دهقانان) مطرح نیست... در این مرحلهٔ آمادگی از پیشاپیش دربارهٔ مسئلهٔ رهبری و تأمین هژمونی به جدال پرداختن، مفهوم عملی‌اش فلج‌ساختن تمام امکاناتی است که اجرای انقلاب را میسر می‌سازند". (۷۲) حزب توده همیشه از مفاهیم عملی سخن می‌گوید تا مفاهیم مارکسیست ـ لنینیستی را مدفون کند. به استدلال زیر توجه کنید:

۷۲ـ مجلهٔ دنیا ـ سال ششم شمارهٔ ۳ ـ ۱۳۴۴ (تأکیدات از ماست)

"برای پایه‌گذاران مارکسیسم ـ لنینیسم هژمونی پرولتاریا از اتحاد طبقهٔ کارگر با سایر نیروهای انقلابی جدا نیست. در درون چنین اتحادی است که می‌توان از هژمونی سخن گفت... سرکردگی پرولتاریا در انقلاب یکروند تکاملی است و نه یک شرط مقدماتی و بدوی. اگر خطر شکست سنگین وجود داشته‌باشد ـ که همواره دارد ـ در عدم موفقیت اولیهٔ پرولتاریا در تأمین هژمونی خود نیست، برعکس در آن است که بهبهانهٔ هژمونی و قراردادن آن به‌عنوان پیش‌شرط اتحاد و همکاری با هربهانهٔ دیگر مبارزه نتواند همهٔ نیروهای سالم خلقی را زیر پرچم خود متحد سازد. برشالودهٔ چنین درکی است که حزب تودهٔ ایران می‌گوید: راه‌رشد غیرسرمایه‌داری یکی از اشکال گذار به‌سوسیالیسم راهی است پرپیچ و خم. و یکی از عوامل طی‌شدن موفقیت آمیز این راه را سیاست پخته و سنجیدهٔ حزب طبقهٔ کارگر می‌داند. (۷۳) در این جملات دقت کنید! حزب‌توده درواقع طرح مسئلهٔ هژمونی پرولتاریا را تعویق به‌محال می‌کند، زیرا معتقداست که درصورت وجود خطر شکست سنگین پرولتاریا از هژمونی خود چشم‌پوشی می‌کند و بعد بلافاصله مطرح می‌کندکه این خطر همواره وجود دارد. پس پرولتاریا کی می‌تواند در پی تأمین هژمونی خود باشد؟ جواب روشن است: تنها بعد از پایان مبارزه که خطرشکست‌سنگین از بین رفته‌است!! ولی این مسئله مطرح‌است که چرا دریک مبارزهٔ انقلابی خطر شکست سنگین همواره وجود دارد؟ لااقل خود حزب توده می‌پذیرد که "دلیل‌عمدهٔ وجود این‌خطر مداوم، عدم‌رهبری مستقیم‌طبقهٔ کارگر است." حزب‌توده در چنبرهٔ یک تناقض گیر کرده‌است. ازسویی ناگزیر است حتی به‌صورت ظاهر و با کلمات دوپهلو هم که شده، بپذیرد که "سرنوشت نهایی انقلاب و سمت تکامل تاریخی و درجهٔ پی‌گیری آن، با امر سرکردگی انقلاب ارتباط تام‌دارد." و از سوی دیگر مشکلات مبارزه برای تأمین سرکردگی پرولتاریا را می‌داند و می‌خواهد از زیر این مشکلات دربرود. بنابراین‌استدلال مضحکی به‌وجود می‌آید به‌این‌صورت: دلیل‌عمدهٔ شکست انقلاب فقدان

۷۳ـ روزنامهٔ "مردم"، ۱۳خرداد ۵۹، ص ۶.

هژمونی پرولتاریاست . پس برای کم‌کردن خطر شکست انقلابات بایستی در فکر تأمین هژمونی پرولتاریا نبود!! و به‌همین‌خاطر است که مدام این جمله را تکرار می‌کند که: " سرکردگی پرولتاریا در انقلاب یک‌روند تکاملی‌است و نه یک شرط مقدماتی و بدوی " . نویسندگان حزب‌توده از لنین نقل‌قول می‌آورند که: "بهترین وسیلهٔ بی‌اعتبارکردن یک فکر تازهٔ سیاسی ـ و نه‌تنها سیاسی ـ و زیان رساندن به‌آن این است که . . . آن را به افراط و مبالغه بکشانید و از حدود انطباق واقعی‌اش بیرون ببرید . " اما درعمل ثابت می‌کنندکه بهترین وسیلهٔ بی‌اعتبار کردن یک فکر قدیمی سیاسی نیز به افراط و مبالغه‌کشاندن آن است . درحقیقت حزب‌توده با ارائهٔ روایت مضحکی ازمسئلهٔ هژمونی پرولتاریا می‌خواهد طرح مسئله را بی‌معنی سازد . آیا کمونیستی را سراغ دارند که ادعا کرده باشد هژمونی پرولتاریا از اتحاد طبقهٔ کارگر با سایر نیروهای انقلابی جداست که حزب‌توده می‌گوید "در درون چنین اتحادی است که می‌توان از هژمونی سخن گفت . " که هیچ کمونیستی تابه‌حال ادعا نکرده‌است که برای اتحاد با نیروهای انقلابی نخست باید آنها به‌هژمونی پرولتاریا اعتراف کنند . هیچ کمونیستی تابه‌حال ادعا نکرده‌است که در مبارزهٔ انقلابی خلق نخست باید تمام نیروها جمع شوند و طبق مقاوله‌نامه‌هایی ، سرکردگی پرولتاریا را بپذیرند . همه می‌دانند که هژمونی پرولتاریا تنها در اتحاد با سایر نیروهای انقلابی قابل تحقق است و همه می‌دانند که "سرکردگی پرولتاریا در انقلاب ، یک روند تکاملی‌است و نه یک شرط مقدماتی و بدوی " . اما حزب‌توده برای لوث کردن نظریهٔ هژمونی پرولتاریا و موضع معتقدان به‌آن ، قضیه را به‌این صورت مسخره و مضحک مطرح می‌کند . در حقیقت حزب‌توده بیش‌از همه به‌این روایت مسخره از هژمونی پرولتاریا اعتقاد دارد . زیرا وقتی‌که با این بهانه که "تأمین سرکردگی طبقهٔ کارگر ، تنها به‌ارادهٔ این طبقه وخواست حزب وی مربوط نیست . . . " نظریهٔ هژمونی پرولتاریا را به‌بایگانی می‌فرستد ، باوضوح تمام نشان می‌دهد که چه درک مبتذلی از این مسئله دارد ، حزب توده اگر هژمونی پرولتاریا را "یک روند تکاملی می‌دانست و نه یک شرط مقدماتی و بدوی" ، طرح مسئلهٔ هژمونی

پرولتاریا را مختل کنندهٔ اتحاد نیروهای انقلابی خلق نمی‌دانست. امـــا از آنجا که حزب توده گمان می‌کند که هژمونی پرولتاریا در یک قرارداد مـیـــان نیروهای انقلابی تأمین می‌گردد، بنابراین فعلاً آن را قابل چشم‌پوشـــی می‌داند و معتقد است که در فرصت مناسب بحث پیرامون مواد این قرارداد را بـا متحدان انقلابی می‌توان مطرح ساخت. ولی اکنون چنین بحثی اوضاع را متشنج می‌سازد!! حزب توده با جملهٔ "سرکردگی پرولتاریا در انقلاب، یک رونـــد تکاملی است و نه یک شرط مقدماتی و بدوی" چه می‌خواهد بگوید؟ حـــزب توده می‌خواهد بگوید چون هژمونی پرولتاریا یک روند تکاملی است، بنابرایـن مبارزه برای آن در روند تکاملی مبارزه می‌تواند در موقعیت مناسب آغاز گردد. ازاین رو ضرورت ندارد در مراحل مقدماتی و بدوی مبارزهٔ انقلابی برای تحقق آن تلاش کرد. حزب توده در حقیقت مبارزه را مرحله‌بندی می‌کند و در مراحـل مقدماتی و بدوی مبارزه برای هژمونی پرولتاریا را بی‌مورد می‌داند. اما با همین مرحله‌بندی در حقیقت مانند همهٔ اپورتونیستها مبارزه برای هژمونی را تعویق به محال می‌کند.

"اگر چه سرنوشت نهایی انقلاب و سمت تکامل تاریخی و درجه پی‌گیری آن، با امر سرکردگی انقلاب ارتباط تام دارد، با این حال تأمین سرکردگی طبقهٔ کارگر تنها به ارادهٔ این طبقه و خواست حزب وی مربوط نیست. علاوه بر صحت رهبری حزب طبقهٔ کارگر، تجربهٔ خود توده‌ها نیز شرط است.

برای پایه‌گذاران مارکسیسم ــ لنینیسم هژمونی پرولتاریا از اتحاد طبقهٔ کارگر با سایر نیروهای انقلابی جدا نیست. در درون چنین اتحادی است که می‌توان از هژمونی سخـــن گفت... سرکردگی پرولتاریا در انقلاب یک روند تکاملی است و نه یک شرط مقدماتی و بدوی."(۷۴)

جملات بالا به حزب توده تعلق دارد. حزب توده برای نفی هژمونـی

۷۴ـ روزنامهٔ "مردم"، ۱۲ خرداد ۵۹، ص ۶.

پرولتاریا، نخست نظریهٔ هژمونی پرولتاریا را مسخ می‌کند و آنگاه به‌این نظریهٔ مسخ شده می‌تازد و حقانیت خود را اثبات می‌کند. با آنجا که‌اطلاع داریم هیچ کمونیستی تابه‌حال ادعا نکرده است که هژمونی پرولتاریا از اتحاد طبقهٔ کارگر با سایر نیروهای انقلابی جداست. تأکید بر هژمونی پرولتاریا نه‌تنها جدا کردن طبقهٔ کارگر از سایر نیروهای انقلابی نیست، بلکه دقیقاً تأکید بر پیوند طبقهٔ کارگر با سایر نیروهای انقلابی است. تجارب همهٔ انقلابات و جنبشهای انقلابی پیروزمند و شکست‌خورده، این حقیقت‌را اثبات کرده است که رهبری طبقهٔ کارگر ضامن اتحاد همهٔ نیروهای انقلابی است. هیچ کمونیستی تابه‌حال ادعا نکرده است که سرکردگی پرولتاریا در انقلاب "شرط مقدماتی و بدوی" برای همکاری و اتحاد کمونیستها با سایر نیروهای انقلابی است. هیچ کمونیستی ادعا نمی‌کند که برای اتحاد طبقهٔ کارگر با سایر نیروهای انقلابی، قبلاً بایستی طبق قرارداد و مبادلهٔ مقاوله نامه سرکردگی طبقهٔ کارگر از طرف سایر نیروهای انقلابی پذیرفته شود. هرعقل سلیم می‌داند که چنین شرطی مسخره است. پرولتاریا تنها درجریان مبارزهٔ انقلابی است که می‌تواند برتری خود را به سایر نیروهای انقلابی نشان دهد و سرکردگی مبارزهٔ انقلابی را به‌دست‌آورد. تردیدی نیست که خودتوده ها باید این‌برتری پرولتاریا را تجربه کنند و تردیدی نیست که این سرکردگی‌را نمی‌توان برتوده‌ها تحمیل‌کرد و با دربک قرارداد به‌آنها قبولاند. لیکن‌دراین حقیقت نیز تردیدی نیست که سرکردگی طبقهٔ کارگر به تلاش انقلابی طبقهٔ کارگر و حزب وی بستگی دارد و اگر طبقهٔ کارگر و حزب وی به رسالت تاریخی خود باور نداشته‌باشند و برای انجام این رسالت تاریخی تلاش نکنند چگونه ممکن است سرکردگی پرولتاریا درانقلاب تحقق یابد؟ طبقهٔ کارگر برای دست‌یافتن به‌سرکردگی انقلاب و انجام رسالت تاریخی خود چگونه می‌تواند تلاش کند؟ بی‌تردید از طریق برنامهٔ انقلابی و گرد آوردن نیروهای انقلابی حول آن برنامه و ارزیابی درست از توازن نیروهای‌انقلاب و ضدانقلاب و اتخاذ تاکتیکهای درست و متناسب با موقعیت مشخص، سرکردگی پرولتاریا تحقق می‌یابد. پس تأکید برضرورت هژمونی پرولتاریا،

تأکید بر ضرورت اتخاذ برنامهٔ واقعا انقلابی و اتخاذ تاکتیکهای درست و نتیجتا ضرورت سمت‌دادن نیروهای انقلابی بسوی سوسیالیسم است. آنچه حزب‌توده دنبال می‌کند دقیقا نفی همین ضرورت است. اگر به جملات بالا که از روزنامه "مردم" نقل کرده‌ایم توجه‌کنید، می‌بینید که نویسندگان حزب توده با آوردن کلماتی نظیر "ارادهٔ" این طبقه وخواست حزب وی "می‌خواهند تلاش و مبارزه برای دست‌یافتن بهژمونی پرولتاریایی را اقدامی‌ارادهٔگرایانه جلوه‌دهند و از این طریق بی‌اعتقادی خود را به هژمونی پرولتاریا بپوشانند. وقتی نویسندگان حزب توده می‌گویند " نبرکردگی پرولتاریا درانقلاب یکروند تکاملی است و نه یک شرط مقدماتی و بدوی "، هدف معینی‌را دنبال می‌کنند. تردیدی نیست که سرکردگی پرولتاریا درانقلاب یکروند تکاملی است، اما حزب‌توده با آوردن "روند تکاملی" می‌خواهد ضرورت تلاش برای دست یافتن به هژمونی پرولتری را نفی کند. هر وقت که یا حزب توده از هژمونی پرولتاریا بگوییدبه‌جای اینکه از سخن شما ضرورت مبارزه و تلاش برای تأمین هژمونی پرولتاریا را بفهمد، می‌کوشد سخنان شما را تحریف کند ودرچهار ـ چوب یک "موقعیت تاکتیکی" هژمونی پرولتری‌را ناممکن جلوه دهد و طرح مسئله هژمونی‌را برای وجدت نیروهای انقلابی مضر و بی‌موقع قلمداد کند! همین نحوهٔ برخورد حزب توده با مسئلهٔ هژمونی، بی‌اعتقادی حزب توده را به هژمونی پرولتاریا و درک آن را از هژمونی پرولتاریا بروشنی نشان می‌دهد. حزب توده به هژمونی پرولتاریا بی‌اعتقاد است که همیشه و در هر شرایطی خود را در برابر "چپ‌رو و چپ‌نماها" می‌بیند و ناگزیر می‌شود دربارهٔ مضرات تأکید یکجانبه روی هژمونی پرولتاریا هشدا ربدهد! آیا دیده‌اید و یا شنیده‌اید که حزب توده خود را در برابر گرایشات راست‌در جنبش کارگری مشاهده کند و بنابراین تأکیدی بر هژمونی پرولتاریا داشته باشد؟! برای حزب توده اپورتونیسم راست معنی ندارد، زیرااپورتو ـ نیسمی بالاترازاپورتونیسم‌حزب‌توده‌وجودندارد. حزب‌توده با هشدار به "چپ‌روها و چپ‌نماها" درک‌خود را از مسئلهٔ هژمونی بنمایش می‌گذارد با اندکی دقت دراین هشدارها معلوم می‌شود که حزب‌توده هژمونی را چقدر

قراردادی می‌داند. اگر تاکید برهژمونی پرولتاریا باعث پراکندگی نیروهای انقلابی نشود، معلوم می‌شود که این هژمونی قراردادی بیش نیست؛ در هیچ کجا هژمونی پرولتاریا در مقاوله‌نامه و یا قراردادی قید نشده است ونمی‌تواند بشود. اما لحن هشدارهای حزب‌توده نشان می‌دهد که این حزب چنین‌درکی از هژمونی پرولتری دارد. چیزی که آن را به "چپ‌روها و چپ‌نماها" نسبت می‌دهد. تحقق رهبری پرولتاریا فقط نیروهای سازشکار را رام می‌دهد نه نیروهای انقلابی را. اما حزب‌توده می‌ترسد که در نتیجهٔ تاکید برهژمونی پرولتاریا "مبارزه نتواند همهٔ نیروهای سالم خلقی را زیر پرچم خود متحد سازد" (۷۵). "نیروهای‌سالم خلقی" کدام نیروها هستند؟ حکومت می‌تواند چنین نیروهایی‌را نشناخت؟ آیا نیروهایی‌را که مثل حزب‌توده، ازطبقهٔ کارگر و سیاست انقلابی آن وحشت دارند، می‌توان "نیروهای سالم خلقی" نامید؟ حزب‌توده از ترس اینکه "مبارزه نتواند همهٔ نیروهای سالم خلقی را زیر پرچم خود متحد سازد" همیشه یک "موقعیت تاکتیکی" می‌سازد که طلسم این "موقعیت تاکتیکی" فقط با فداکردن سرکردگی پرولتاریا و سیاست پرولتری گشوده می‌شود! زیرا "نیروهای سالم خلقی" حزب‌توده، همهٔ نیروهای انقلابی نیستند وحزب‌توده مسئلهٔ تاکتیک و سیاست اتحاد همهٔ نیروهای انقلابی را فقط در فوت‌وفن چانه‌زدن با این و آن و زیرکیهای‌معامله گران می‌تواند درک‌کند و لاغیر.

اتحاد نیروهای انقلابی تحت سرکردگی پرولتاریا درصورتی دست یافتنی است که حزب طبقهٔ کارگر درک درستی از آرایش‌وتوازن‌نسبی‌نیروهای طبقاتی درجامعهٔ مفروض داشته باشد و دانستن چنین درکی بدون توجه به ساخت تولیدی و ویژگیهای تاریخی جامعهٔ مورد نظر، ناممکن است. و حزب توده البته چنین چیزی‌را قبول ندارد. به جملات زیر از حزب توده توجه کنید:

"مسئله ماهیت، شکل و زمان فراروئی انقلاب، همیشه در

۷۵ـ همانجا.

چارچوب مشخص تناسب نیروهای سیاسی ـ اجتماعی قابل طرح است. بدین سان رشد غیرسرمایه‌داری درشرایط عصر ما، پیش از آنکه به‌نفوذ بیشتر یا کمتر سرمایه‌داری در ساختمان اجتماعی مربوط باشد، به‌این تناسب نیرو بستگی دارد." (۷۶)

خلاصهٔ کلام حزب توده این است که راه‌رشد غیرسرمایه‌داری در یک جامعهٔ سرمایه‌داری نیز قابل تحقق است! و حزب توده، بعد از پیچ و تابهای زیادی که در یک مقالهٔ واحد، به‌تئوری خود داده است، سرانجام به این اعتقاد اعتراف کرده است. برای آنکه از حرفهای حزب توده سر در بیاوریم بهتر است حرفهایش را از زبان خودش بشنویم:

"سرمایه‌داری در این کشورها، نسبتاً عمیق نفوذ کرده و شق مقابل آن تنها می‌تواند قطع شدید رشد آتی سرمایه داری از طریق سمت‌گیری در آن خط تکامل اجتماعی ـ اقتصادی باشد که رشد و سلطهٔ اشکال بالاتر سرمایه‌داری را به‌طور اساسی کاهش دهد و حتی غیر ممکن سازد."

"اولیانفسکی برای کشورهایی که مناسبات ماقبل‌سرمایه‌داری عمدتاً برآنها حاکم است، یا درمراحل آغازین و بدوی رشد سرمایه‌داری قرار دارند، دورزدن این فرماسیون تاریخی و صرفنظر کردن از شیوهٔ سرمایه‌داری‌پیشرفته را توصیه‌می‌کند، اما در مورد کشورهایی نظیر ایران که "سرمایه‌داری در آن نسبتاً عمیق نفوذ کرده"، "قطع شدید" راه‌رشد سرمایه‌داری‌را چاره ساز می‌خواند" (۷۷) (تأکیدات‌ازماست).

درنقل قولی که از مقالهٔ "مردم" آوردیم، پاراگراف اول‌را نویسندهٔ مقاله به‌نقل‌از اولیانفسکی می‌آورد. در نقل قول بالا حزب توده می‌گوید در کشورهایی که مناسبات تولید مسلط درجامعه، سرمایه‌داری باشد، راه رشد

۷۶ـ همانجا.

۷۷ـ روزنامهٔ "مردم" ۱۰خرداد ۵۹، ص ۶.

غیرسرمایه‌داری بی‌معنی است و برای آنکه منظور خود را روشنتر بیان کرده باشد نمونه‌ای از یک جامعهٔ سرمایه‌داری می‌آورد که درآنجا راه رشد غیر سرمایه‌داری دیگر چاره‌ساز نیست و اگر دقت کنید این نمونه، همین کشور خودمان ایران است: "اما درمورد کشورهایی نظیر ایران..."

بسیارخوب، درچنین جوامعی که "سرمایه‌داری، نسبتا عمیق نفوذ کرده"، چه‌باید کرد؟ طبیعی است که مناسبات سرمایه‌داری بدعنوان مناسبات تولید مسلط باید از میان برود، یعنی دراین‌گونه جوامع دیگر نمی‌توان سرمایه‌داری را دورزد، زیرا سرمایه‌داری روبروی شما قرار گرفته است و راهی ندارید جز متلاشی کردن و نابود ساختن آن به‌عنوان مناسبات تولیدمسلط؛ واین نیز طبیعی است که مناسبات سرمایه‌داری را تنها به‌دست طبقهٔ کارگر وبا رهبری طبقهٔ کارگر می‌توان نابود ساخت. یعنی اگر بپذیریم که دریک جامعهٔ "سرمایه‌داری نسبتا عمیق نفوذ کرده"، اولا حضور طبقهٔ کارگررا درآن جامعه پذیرفته‌ایم، و ثانیا ضرورت متلاشی ساختن نظام تولیدی مسلط به رهبری این طبقه را. حزب‌توده برای آنکه چنین چیز سرراستی‌را نپذیرد وبه‌قول معروف "دست‌وپای‌خود را توی پونبت‌گردو نگذارد" به‌کلمات و جملاتی‌دوپهلو و چند پهلو نیازدارد: "قطع شدید رشد آتی سرمایه‌داری از طریق‌سمت‌گیری درآن خط‌تکامل اجتماعی ـ اقتصادی... که رشد و سلطهٔ اشکال بالاتر سرمایه‌داری رابه‌طور اساسی کاهش‌دهد و حتی غیر ممکن سازد." از این جمله چه می‌فهمید؟ منظور یک‌انقلاب پرولتاریایی است که سرمایه‌داری‌رابه‌عنوان مناسبات‌تولید مسلط درهم می‌کوبد و روابط سوسیالیستی‌رابه‌عنوان نظام تولیدی مسلط در جامعه تحقق‌می‌بخشد؟منظور رفرمی است‌که فقط "رشدآتی" سرمایه‌داری‌را جلو می‌گیرد؟ "رشد و سلطهٔ اشکال بالاتر سرمایه‌داری" چه می‌شود؟ "به‌طوراساسی کاهش" پیدا می‌کند؟ یا "و حتی غیر ممکن" می‌گردد؟! "رشد آتی سرمایه‌داری" به‌کنار، این حقیقت که سرمایه‌داری هم اکنون به‌قول خودتان "نسبتا عمیق نفوذ کرده" چه می‌شود؟ موجودیت‌وفعلیت سرمایه‌داری چه می‌شود؟ از طریق سمت‌گیری درآن خط تکامل اجتماعی ـ اقتصادی که..."؟ منظور از "آن خط تکامل اجتماعی ـ اقتصادی" چیست؟

چنین خط تکاملی فقط جلو رشد آتی سرمایه‌داری را سد می‌کند و رشد اشکال بالاتر آن‌را ناممکن (!) می‌سازد یا سرمایه‌داری موجود را نیز می‌تواند متلاشی سازد و جایگزین آن گردد؟ اصولا این " خط تکامل اجتماعی ـ اقتصادی " چه نامی دارد و از کجا می‌آید و به کجا می‌رود؟

نوشته‌ها و ترجمه‌های آثار مارکسیستی دوران اختناق پیش از قیام را بیاد دارید؟ در این نوشته‌ها و ترجمه‌ها برای فرار از تورسانسور معمولا مفاهیم مارکسیستی با کلماتی دو پهلو و مبهم بیان می‌شد: کلمهٔ "انقلاب" که حساسیت برانگیز بود می‌توانست نویسنده و یا مترجم‌را به‌زندان و ناشر را به ورشکستگی بکشاند، پس‌به‌جای آن " جهش اجتماعی "به‌کار گرفته می‌شد. اسامی مارکس، انگلس و لنین‌را هر سانسورچی کودنی می‌شناخت پس بناچار با کلماتی مانند " بنیانگذاران فلسفهٔ علمی "، " یکی از دانشمندان اجتماعی قرن نوزدهم " و از این قبیل اصطلاحات مبهم مورد اشاره قرار می‌گرفتند. گاهی نوشته‌های حزب‌توده آدم‌را به یاد آن روزها می‌اندازد. اگر مبهم گویی و چندپهلونویسی، درآن‌روزها ،کارکردی‌انقلابی داشت و بخشی از هنرمبارزه با پلیس بود، مبهم‌گویی و چند پهلو نویسی حزب‌توده عموما و در دورهٔ بعد از قیام مخصوصا برای فریب طبقهٔ کارگر و مبارزان‌انقلابی است. وقتی حزب توده از " آن خط تکامل اجتماعی ـ اقتصادی که رشد و سلطهٔ اشکال بالاتر سرمایه‌داری‌رابه‌طور اساسی کاهش دهد و حتی ناممکن می‌سازد " سخن می‌گوید اگر آدمی‌زاد چیزی هم از جمله نفهمد، یک‌چیز را خیلی روشن می‌فهمد و آن این‌است که جملات‌بدین‌سان بیان‌شده‌اند تا از سوسیالیسم و انقلاب پرولتری با صراحت سخنی به‌میانه نیآید. مثلا به‌قید "حتی" در جمله "... و حتی غیر ممکن سازد." (پاراگراف اول از نقل قول بالا) دقت کنید! با همین‌قید "حتی" حزب توده چه‌چیزها نمی‌خواهد بگوید و چه چیزها می‌خواهد بگوید؟ با این کلمه حزب توده می‌خواهد از ضرورت انقلاب پرولتری، از ضرورت متلاشی ساختن مناسبات تولیدی مسلط موجود دریک جامعهٔ سرمایه‌داری، از نقش تاریخی سرکردگی پرولتاریا، و از ضرورت جنگ طبقاتی و درگیری و رویارویی باتمام نیروهایی که پاسدار مناسبات تولیدی مسلط موجود جامعه

هستند، سخنی نگوید. حزب توده می‌خواهد با این کلمه از استبداد سوسیالیسم و انقلاب پرولتری حتی در یک جامعهٔ سرمایه‌داری، از امکانات رفرم و محدودتر کردن "رشد آتی و اشکال بالاتر سرمایه‌داری"، از فوائد سازش با سرمایه‌داران میانه‌رو، و از محسنات معاملات و سازشهای طبقاتی و "روبهٔ سنجیدهٔ کمونیستها" سخن بگوید. اگر حزب‌توده در همین‌جا این چنین جنبه‌پهلو و مبهم سخن نمی‌گفت در بخش دیگر همین مقاله چگونه می‌توانست این جملات را بنویسد:

"... راه‌رشد غیرسرمایه‌داری، چه‌شما بخواهید وچه‌نخواهید یک واقعیت تثبیت‌شدهٔ جهان ماست. ۱۵ کشور آسیایی و افریقایی با ۱۵۰ میلیون نفوس، درمراحل رشد مختلف و حتی‌رشدقابل‌توجه سرمایه‌داری، این‌راه را برای غلبه برپس‌ماندگیها و پیشرفت و اعتلای خود برگزیده‌اند."(۷۸)

می‌بینید! حزب توده می‌گوید "راه‌رشد غیرسرمایه‌داری" حتی‌در جایی که سرمایه‌داری "رشد قابل‌توجهی" کرده‌است امکان پذیر است! "رشد قابل‌توجه" سرمایه‌داری با "نفوذ نسبتا عمیق" سرمایه‌داری چقدر فاصله دارد؟! حزب‌توده می‌گوید درجایی که سرمایه‌داری "نسبتا عمیق نفوذ کرده" تنها با قطع شدید رشد آتی آن می‌توان کاری انجام داد. ولی‌درآنجا که سرمایه‌داری "رشد قابل توجهی" کرده‌است "راه رشد غیرسرمایه‌داری" می‌تواند "چاره‌ساز" باشد! فاصلهٔ این دو شق آنچنان ناچیز است که موجب پریشانی تئورسینهای حزب‌توده گشته است، زیراحزب‌توده که در خرداد ماه ۵۹ جامعهٔ ایران را موردی از شق اول، یعنی آنجایی که سرمایه‌داری "نسبتا عمیق نفوذ کرده"، می‌داند، دو ماه بعد در مرداد ماه ۵۹ از "نوعی‌راه‌رشد غیرسرمایه‌داری" در جامعهٔ ایران‌کنونی، سخن می‌گوید!! بالاخره معلوم نیست از نظر حزب‌توده، دولتی شدن بخشی وسیعی از واحدهای خصوصی، سرمایه‌داری‌را دراین کشور شدیدا قطع‌کرده است؟ یا "رشد آتی" آن را

۷۸ــ روزنامهٔ "مردم" ۱۱حرداد ۵۹، ص ۳، (تاکیدات‌ازماست)

" از طریق سمت‌گیری درآن خط تکامل اجتماعی ـ اقتصادی . . . که رشد و سلطهٔ اشکال بالاتر سرمایه‌داری رابه‌طور اساسی کاهش" داده "و حتی غیر ممکن " ساخته‌است؟ و یا "نوعی‌رامرشد غیر سرمایه‌داری" را درایران‌مسلط ساخته است؟ اگر اقتصاد کنونی ایران " نوعی‌راه رشد غیرسرمایه‌داری "است، کدام "نوع" آن است وانواع دیگر چه مشخصاتی دارند؟! و اگر اقدامات حکومت اسلامی " رشد آتی" و " رشد و سلطهٔ اشکال بالاتر سرمایه‌داری " را کاهش داده و یا حتی غیر ممکن ساخته است بهتر است بدانیم از طریق سمت‌گیری در کدام خط تکامل اجتماعی ـ اقتصادی ؟ نکند ما اشتباهی فهمیده‌ایم و منظور حزب‌توده از " آن خط تکامل اجتماعی ـ اقتصادی‌که . . ." همان " اقتصاد اسلامی " است ؟!

این همه تناقض‌گویی و چند پهلوگویی درنوشته‌ها و آثار حزب‌توده از آن روست که حزب‌توده، "مسئلهٔ ماهیت، شکل و زمان فراروبی انقلاب " را بی‌ارتباط با "ساختار اجتماعی" و فقط در زد و بندهای سیاسی درک‌می‌کند . زیرا حزب‌توده به‌تحلیل طبقاتی اعتقادی ندارد و به‌آن نیازی هم ندارد . حزب‌توده همیشه از تحلیل دیپلماتیک حرکت‌می‌کند ، زیرا یک حزب معامله است نه‌یک حزب مبارزه . بنابراین از نظر حزب‌توده "راه رشد غیر سرمایه ـ داری" در اوگانداهمان‌قدر معنی دارد که در آرژانتین ، و رهبری پرولتاریادر انقلاب برای حزب توده‌در ایران‌همان‌قدر اهمیت دارد که برای برلینگوئر در ایتالیا . مگر نه‌این است که برلینگوئر در ایتالیا قابل تحملتر است تاکیانوری درایران ؟!

اما بگذارید ببینیم شاگردان‌جوان حزب‌توده (رهبران "اکثریت") در این مورد چه می‌گویند . آنها فعلا خود نمی‌دانند چه‌می‌گویند . یعنی در حال مطالعه و بررسی علمی (!) "راه رشد غیرسرمایه‌داری" هستند . بنابراین‌هنوز نتوانسته‌اند تصمیم‌بگیرند که حق با حزب‌توده است یا نه . ولی در واقع خواه خود بدانند یا ندانند همان حرفهای حزب توده‌را تبلیغ می‌کنند . چند ماه پیش با همان پرخاش همیشگی‌شان که حزب‌توده به حق‌آن را پرخاشگری کودکانه می‌نامد ، نوشتند :

"اولیانفسکی راه‌رشد غیرسرمایه‌داری را برای جوامع سرمایه ـ داری نامتکامل توصیه‌می‌کند، حزب‌توده آن را برای جامعهٔ ما که بخش غالب اقتصاد آن توسط سرمایهٔ انحصاری وابسته هدایت می‌شود در نظر می‌گیرد." (۷۹)

شاگردان جوان حزب‌توده، هنگامی که جملات بالا را می‌نوشتند، هنوز سرگردان‌بودند که رابطهٔ قدرت سیاسی و نظام اجتماعی در جامعهٔ ما چگونه است. هنوز مانده بودند که آیا "راه رشد غیرسرمایه‌داری" حزب توده و اولیانفسکی و دیگران، حتی در جامعهٔ سرمایه‌داری هم قابل تحقق هست یا نه، ولی اکنون بعد از سپری شدن چند ماه خود را از "گیج‌سری" رهانیده‌اند وبه‌دنبال استادان با تجربهٔ خود رهسپارند؛ و درعمل، همان "راه رشد غیرسرمایه‌داری" را دریک جامعهٔ سرمایه‌داری تبلیغ می‌کنند و اگر آنچه‌را که درعمل تبلیغ می‌کنند، صراحتا در تئوری بیان نمی‌کنند از آن‌روست که‌آهنگ حرکت صف فداییان خلق (اکثریت) با حرکت کندترین قدمهای داخل صف تنظیم می‌شود. و این‌یکی از ویژگیهای سازمان فدایی (اکثریت) و اصولا هرنوع اپورتونیسم برزخی است. رهبران اکثریت اکنون دیگر ازسرگردانی چندماه پیش درآمده‌اند و مانند تازه به‌دوران‌رسیده‌های خام‌طبع، مدام از تحلیل طبقاتی دولت سخن می‌گویند و از دیگران می‌خواهند صراحتابگویند قدرت دردست کیست و ماهیت آن چیست. همه می‌دانند که در فرهنگ مارکسیست ـ لنینیستی تحلیل طبقاتی از دولت و ماهیت طبقاتی دولت، بدون بررسی رابطهٔ قدرت سیاسی و طبقات اجتماعی و یا قدرت سیاسی‌ونظام اجتماعی معنایی‌ندارد؛ مسلما رهبران "اکثریت" نیز این‌اصل بدیهی‌را می‌دانند. بنابراین وقتی از ماهیت خلقی و انقلابی دولت اسلامی سخن می‌گویند روشن است که از یک "بلوک قدرت انقلابی" سخن می‌گویند، وقتی که از "سمت‌گیری تحول سیاسی" حکومت سخن می‌گویند روشن است که‌ازرابطه قدرت سیاسی و نظام اجتماعی سخن می‌گویند، وقتی که از "تعمیق‌وگسترش"

۷۹ـ "کار" شمارهٔ ۵۶، ص ۱۰.

انقلاب و " دولتی شدن بیش از ۷۰ درصد " سرمایه‌های خصوصی سخن می‌گویند روشن است که نمی‌توانند درباره‌ٔ نظام اقتصادی موجود در کشور و درباره‌ٔ آینده‌ٔ آن نظری نداشته باشند. نظر واقعی ولی هنوز اعلام نشده‌ٔ این شاگردان جوان حزب‌توده، این است که نظریه‌ٔ "راه رشد غیرسرمایه‌داری" حزب توده نه‌تنها درست‌است، بلکه "راه‌رشد غیرسرمایه‌داری" حتی در یک جامعه‌ٔ سرمایه‌داری نیز قابل تحقق است. البته حزب توده با تجربه‌است و آنچه‌را شاگردان‌جوان هنوز نمی‌توانند در آئینه‌ببینند او در خشت خام می‌بیند. بنابراین‌زیاد از تحلیل طبقاتی دولت انقلاب دم نمی‌زند و حتی‌از نوعی آشفتگی طبقاتی سخن نمی‌گوید. جا دارد آنچه را در این مقالات قبلا یک‌بار مطرح‌کرده‌ایم بار دیگر بیاوریم:

"... باید یادآور شویم که در جامعه‌ٔ ایران در اثر نوعی حرکت انتقالی از فئودالیسم به سرمایه‌داری و اخیرا در اثر انقلاب از سرمایه‌داری به‌نوعی‌راه‌رشد غیرسرمایه‌داری، آشفتگی و بی‌شکلی (آمورفیسم) طبقاتی پدید شده، که در آگاهی سیاسی ـ اجتماعی مردم منعکس‌است و موجب محو مرزبندی صریح بین طبقات و قشرهای اجتماعی شده‌است. این‌بی‌شکلی و آشفتگی، مستقیما به‌هرج‌ومرج ونوسان و بی‌ثباتی راه‌داده‌است که اکنون در جامعه‌ٔ ما دیده می‌شود و کار نضج حوادث سیاسی را دشوار می‌سازد و پدیده‌ٔ " بی‌طبقگی " و نوسانات ناشی‌از آن را تشدید کرده‌است. با این حال، داشتن‌دستگیره‌های مشخص طبقاتی می‌تواند ما را در این انبوه درهم و برهم بدگونه‌ای‌هدایت‌کند، تا از محتوای آرایش سیاسی‌درجامعه‌بهتر سردرآوریم." (۸۰).

حزب‌توده از "نوعی‌راه‌رشد غیرسرمایه‌داری" در جامعه‌ٔ کنونی ایران

۸۰ـ روزنامه‌ٔ "مردم"، ۱۶ مرداد ۵۹، ص ۶، "یادآوریهایی دوباره‌ٔ آرایش طبقاتی درجامعه‌ٔ کنونی ایران". (تاکید ازماست).

سخن می‌گوید و ازآنجا که "سمت‌گیری‌تحول سیاسی" راچندان‌روشن نمی‌بیند ناگزیر از "آشفتگی طبقاتی" و از "این انبوه درهم و برهم" سخن به میان می‌آورد. ولی برای آنکه احتیاط را از دست ندهد، "با این حال داشتن دستگیره‌های مشخص طبقاتی" را مفید می‌داند. ولی رهبران "اکثریت" از یک طرف جرات پیدا کرده‌اند که مشخصا از "سمت‌گیری تحول سیاسی" حکومت ایران، درجهت‌انقلابی سخن بگویند و از طرف دیگر چون هنوز رسما تئوری رشد غیرسرمایه‌داری را نپذیرفته‌اند هنوز نظام اقتصادی‌مسلط موجود درجامعهٔ ما را "سرمایه‌داری وابسته" می‌نامند. بنابراین، آنچه اکنون گم کرده‌اند، چگونگی‌رابطه بین یک قدرت سیاسی انقلابی و نظام اجتماعی‌مسلط درجامعه است. در حقیقت رهبران "اکثریت" شعر را گفته‌اند ولی هنوز "جوان"تر از آنند که بدانند درتنگنای‌قافیه گیرکرده‌اند. برمبنای‌یک "تحلیل علمی و مارکسیستی، بر مبنای یک درک طبقاتی از دولت، "سمت گیری تحول سیاسی" بلوک قدرت کنونی چگونه است؟ برای تحلیل طبقاتی دولت و داوری درباره انقلابی و یا ضدانقلابی بودن آن از طریق دورزدن تحلیل طبقاتی جامعه و ازطریق نادیده‌گرفتن نظام تولیدی مسلط امکان‌پذیر است؟ شاگردان جوان حزب‌توده راهی ندارند جز اینکه با پیروی بی‌چون و چرا از استادان پیرو جهان‌دیده، این تناقض را حل کنند: باید "راه‌رشد غیرسرمایه‌داری" را حتی دریک جامعهٔ سرمایه‌داری پذیرفت!! راه دیگری سراغ دارید؟! رهبران "اکثریت" راه‌دیگری هم سراغ دارند و آن‌این است که حکومت اسلامی نتواند دوام بیاورد و ساقط شود و به‌خاطر همین احتمال بود که تا قبل از شمارهٔ ۷۸ "کار" (ارگان اکثریت) از هر نوع اظهار نظرصریح دربارهٔ "سمت‌گیری‌تحول‌سیاسی" "حکومت‌اسلامی خودداری‌می‌کردند. ازنظر آنها همین درگیری حکومت اسلامی با امپریالیسم، درگیری بامناسبات تولید مسلط نیز تلقی می‌شد و درحقیقت رژیم‌اسلامی‌را به‌این‌خاطر که‌تابه‌حال نتوانسته است اقتصاد ورشکستهٔ سرمایه‌داری کشور را سر و سامان بدهد، وحتی آن‌را ورشکسته‌تر هم‌کرده‌است، حکومتی خلقی و مترقی می‌دانستند. اکنون‌نیز هرچند مرتکب بی‌احتیاطیهایی شده‌اند ولی بمحض اینکه ببینند وضع خراب

است بهاحتمال قوی بهمان استدلال سابق متوسل خواهند شد. مارکس در یکی از نامه‌های خود، ضمن بحث از ایلغار اقوام دامپرور وکشورگشایی‌های آنها، از این ایلغار به‌عنوان یک نوع شیوه تولید سخن می‌گوید. لابد رهبران اکثریت نیز اکنون، شیوه تولید جدیدی پیدا کرده‌اند و آن ورشکسته‌تر کردن اقتصاد ورشکسته سرمایه‌داری است! فرق رهبران "اکثریت" با مارکس در این است که او آن شیوه تولید را بهخاطر ویرانگری آن کاملا ارتجاعی می‌دانست، درحالی که رهبران "اکثریت" شیوه تولید جدیدی را که کشف کرده‌اند بهمین خاطر انقلابی و مترقی می‌دانند! بگذریم!

گفتیم که حزب‌توده حتی در جامعه سرمایه‌داری نیز "راه رشد غیر سرمایه‌داری" را امکانپذیر می‌داند و بنابراین، حتی در جامعه سرمایه‌داری نیز تاکید بر ضرورت هژمونی پرولتاریا را در انقلاب بی‌مورد و حتی مضر می‌داند. اعتقاد حزب‌توده در این مورد غالب است. حزب توده معتقد است هر قدر که عنصر سوسیالیسم نیرومندتر می‌شود، همان‌قدر ضرورت تاکید بر سرکردگی پرولتاریا بی‌مورد‌تر می‌گردد. زیرا معتقد است که در شرایط کنونی جهانی که نیروهای سوسیالیسم بر نیروهای سرمایه‌داری چربیده است، "نیروهای سالم خلقی" راحتتر می‌توانند بهطرف سوسیالیسم و طبقه کارگر کشیده بشوند، زیرا آنها که "به مقتضای وضع طبقاتی خود در موضع دفاع از نظام سرمایه‌داری قرار ندارند" در وضعیت جدید جهانی، ناگزیرند به طرف سوسیالیسم کشیده شوند و پس بنابراین چه‌نیازی به اقدامات شتاب زده؟! آنچه حزب‌توده دراین زمینه تبلیغ می‌کند درست عکس آن چیزی است که مارکسیسم ـ لنینیسم می‌آموزد. مارکسیسم ـ لنینیسم می‌آموزد که هر قدر جامعه طبقاتی، شکل یافته و هر قدر پرولتاریا، نیرومندتر باشد بهمان اندازه وحشت از ... طبقات بهره‌کش را مشعدتر و فریبکارتر خواهد ساخت. بنابراین هرقدر نظام سرمایه‌داری در یک جامعه معین بیشتر رشد می‌کند و پرولتاریا سنگین وزنتر می‌گردد و هر قدر نظام سوسیالیستی در سطح جهانی بیشتر قدرت می‌گیرد، سرمایه‌داری از هول مرگ، متعدتر می‌شود، به‌نیروهای پیچیده‌تری دست می‌یازد و این وضع، تا برتری یافتن مطلق سوسیالیسم در سطح جهانی

ادامه خواهد یافت. از این رو مارکسیسم ـ لنینیسم می‌آموزد که اگر در کشوری، سرمایه‌داری نضج بیشتری یافته است، اهمیت هژمونی پرولتاریا به همان اندازه بیشتر متدفاست. مثلا استالین که قبل از یورش ضد انقلابی گومیندان در ۱۹۲۷ ادغام کمونیستهای چین را در حزب گومیندان از لحاظ عملی و از لحاظ سهولت دست‌یافتن به هژمونی پرولتری، مفید می‌دانست وتوصیه می‌کرد، حتی در آن هنگام نیز مطرح می‌ساخت که در کشورهایی نظیر هند که به سطح بالاتری از توسعه سرمایه‌داری رسیده‌اند و هژمونی پرولتاریایی اهمیت بیشتری دارد، باید از طریق حزب مستقل کمونیست تحقق یابد. امروز می‌دانیم که نظرات آن روزی استالین، درمورد ادغام حزب کمونیست با احزاب دیگر چین، نادرست بود و هفتمین پلنوم هیئت اجرایی کمینترن، درجریان مبارزه انقلابی، ناگزیر شد این نتیجه‌گیری استالین را تغییر دهد. (۸۱).

مارکسیسم ـ لنینیسم همیشه بر ضرورت و اهمیت هژمونی پرولتری در انقلاب تاکید دارد و این دقیقا آن چیزی است که باب طبع حزب توده و شاگردان جوان و دنبال‌روان آن نمی‌تواند باشد.

رامرشد غیرسرمایه‌داری یعنی اینکه سمت‌گیری سوسیالیستی جامعه، بدون سرکردگی پرولتاریا امکان‌ناپذیر است. این اصلی است که برروی آن پامی‌فشاریم. در بخشهای دیگر این مقالات، کراراً بهاین اصل اشاره کرده‌ایم و اعتقاد داریم نفی این اصل دقیقا نفی اصل دیکتاتوری پرولتاریا، یا همان چیزی است که لنین آن را " مسخ خرده‌بورژوایی مارکسیسم " (۸۲) می‌نامد. نویسندگان حزب توده از آنجا که صریحا نمی‌توانند این اصل را انکار کنند، ناگزیرند از راههای غیر مستقیم و با سفسطه‌بازی و لفظ پردازی صحت آن را منکر شوند. بگذاریم یک نمونه از این لفظ پردازیها را بیاوریم: حزب توده ادعا می‌کند: "الیانفسکی در لحظه ورود جامعه به‌مرحله سوسیالیسم، همچگونه رهبری را، جزرهبری

۸۱ـ مراجعه‌کنید به " کمینترن وشرق " ازانتشارات پروگرس مسکو، متن انگلیسی، ص ۲۲۴.

۸۲ـ رجوع کنید به " دولت و انقلاب "، فصل دوم، قسمت سوم.

پرولتاریا را کارساز نمی‌داند" و برای اثبات ادعای خود این نقل قول را از اولیانفسکی می‌آورد:

"این عقیده کاملا غلط است که رشد غیر سرمایه‌داری به‌معنای گذار از مرحلهٔ دموکراتیک به مرحلهٔ سوسیالیستی تعبیر شود؛ زیرا روندهای عمیقی که در اثر آن مرحلهٔ دموکراتیک می‌تواند به مرحله‌ای کیفیتاً متمایز، یعنی مرحلهٔ سوسیالیستی انقلاب برسد، نمی‌تواند بدون رهبری مارکسیستی ـ لنینیستی پرولتاریا انجام پذیرد."

و آنگاه نویسندگان حزب‌توده توضیح می‌دهند:

"کوشش برای اینکه وانمود شود که در تئوری رشد غیرسرمایه‌داری، مرزی بین پرولتاریای انقلابی و دموکراتهای انقلابی وجودندارد، کوشش برای تنزل نقش تاریخی طبقهٔ کارگر تا حد دموکراسی انقلابی و یا ارتقاء یکسویهٔ نقش نیروهای دموکراسی انقلابی تا سطح پرولتاریاست. کوشش در این جهت که گویا هم پرولتاریا و هم دموکراتهای انقلابی قادرند سوسیالیسم را بسازند، کوششی است به‌منظور ابتذال کشاندن تئوری لنینی رشدغیرسرمایه‌داری." (۸۳) (همه تاکیدات از ماست)

این جملات چه می‌گویند؟ اگر کلمات معنایی داشته باشند و اگر معنای این کلمات‌را با دانستن زبان فارسی بتوان دریافت، جملات فوق می‌گویند بدون رهبری پرولتاریا نمی‌توان گذار به‌انقلاب سوسیالیستی‌را عملی‌ساخت. دلیل این نظر را هم، نویسندگان حزب‌توده خود بیان‌کرده‌اند: زیرا گذار به انقلاب سوسیالیستی، گذار به مرحله‌ای "کیفیتاً متمایز" است و این گذارکیفی را فقط رهبری پرولتاریای انقلابی می‌تواند عملی سازد. پس طاهرا تا اینجا حزب توده می‌گوید پیشروی در مسیری که به‌سوسیالیسم منتهی می‌شود یعنی پیشروی در جادهٔ رشد غیرسرمایه‌داری، زیر رهبری دموکراتهای انقلابی نیز

۸۳ـ روزنامهٔ "مردم"، ۱۳ خرداد ۵۹، ص ۳.

ناپذیر است. این پیشروی می‌تواند تا آستانهٔ سوسیالیسم ادامه یابد و لکن گذار به‌انقلاب سوسیالیستی دیگر نمی‌تواند زیر رهبری دموکراتهای انقلابی عملی گردد و گذار به‌این مرحلهٔ "کیفیتا متمایز" فقط به رهبری پرولتاریای انقلابی امکانپذیر است. در اینجا، ظاهرا حزب‌توده اصل لنینی رژمونی پرولتاریا را می‌پذیرد، ولی فقط در ظاهر. حزب توده اصل هژمونی پرولتاریا را می‌پذیرد تا بتواند آن‌را انکار کند. بنابراین قسم حضرت‌عباس را گوش ندهید، بهتر است نگاهی به‌دم‌خروس بیندازید. واینک دم‌خروس:

"ولیانفسکی به‌سال ۱۹۷۷، در مقدمه‌ای که برکتاب ارزشمند آندره‌یف نوشته، آن‌تصوری را که خصلتهای مشترک و تفاوتهای ریشه‌ای پرولتاریا و خرده‌بورژوازی انقلابی را لوث می‌کند، خود فریبی و ضعف تئوریک می‌خواند و تصریح می‌کند: نظر مارکسیست ـ لنینیستها هیچ وجه مشترکی با این خود فریبیها و ماجراجویی سیاسی که می‌خواهد راه‌غیرسرمایه‌داری را به عنوان تیپهای مسلط‌گذار از انقلاب آزادیبخش ملی به انقلاب‌سوسیالیستی غالب‌کند و آن‌را هم ارز بازسازی‌سوسیالیستی نشان‌دهد و به‌این ترتیب دموکراتهای ملی را دنبال کنندگان وفادار سوسیالیسم علمی قلمدادکند، ندارد." (۸۴) (تاکیدات ازماست).

اگر کلمات معنایی داشته باشند، معنای جملات فوق چنین است: "راه رشد غیرسرمایه‌داری" تنها شکل گذار از انقلاب آزادیبخش ملی به انقلاب سوسیالیستی و یا شکل مسلط چنین گذاری‌نیست، بلکه علاوه براین، اشکال دیگری نیز وجود دارد. مضمون مشخص چنین حرفی این‌است که از طریق "راه رشد غیر سرمایه‌داری" نیز می‌توان به‌سوسیالیسم عبور کرد؛ ولی این شکل، شکل مسلط‌گذار نیست. از یاد نبریم که منظور از این "راه رشد غیرسرمایه‌داری" راه‌رشدی است که می‌تواند به‌سرکردگی دموکراتهای انقلابی تحقق

۸۴ـ همانجا.

یابد. بنابراین چکیدهٔ حرف جناب اولیانفسکی وحزب‌توده چنین است: گذار به‌سوسیالیسم با رهبری دموکراتهای انقلابی نیز امکان‌پذیر است (!) کلمات کلیدی در فرمایشات اولیانفسکی "تیپ‌های مسلط‌گذار" است، اولیانفسکی در این فرمایشات گذار از انقلاب آزادیبخش ملی به‌انقلاب سوسیالیستی ازطریق "راه غیرسرمایه‌داری" رابه‌عنوان "تیپهای مسلط‌گذار" ردمی‌کند ولی به‌عنوان یکی از تیپهای گذار می‌پذیرد. و به‌این ترتیب اصل هژمونی پرولتاریا در انقلاب سوسیالیستی و در نتیجه اصل دیکتاتوری پرولتاریا کنارگذاشته‌می‌شود. حالا باید دید، چه‌کسانی معتقدند "مرزی بین پرولتاریای انقلابی‌ودموکراتهای انقلابی وجود ندارد"، حالا باید دید، چه‌کسانی "به‌منظور به‌ابتذال‌کشاندن تئوری لنینی رشد غیرسرمایه‌داری" کوشش می‌کنند. حالا بایددید، "کوشش برای تنزل نقش تاریخی طبقهٔ کارگر تا حد دموکراسی انقلابی و یا ارتقاء یکسویهٔ نقش نیروهای دموکراسی انقلابی تا سطح پرولتاریا" چه معنایی‌دارد. راستی "نقش تاریخی طبقهٔ کارگر" چیست؟ اگر دموکراتهای انقلابی نیز بتوانند گذار به‌سوسیالیسم‌را عملی سازند،درآن صورت چگونه می‌توان میان آنها و پرولتاریای انقلابی تمایز کیفی قایل شد؟ حزب توده خواهد گفت ما صراحتا گفته‌ایم که گذار به انقلاب سوسیالیستی بدون رهبری پرولتاریای انقلابی ناممکن است. ما نیز می‌پذیریم که حزب‌توده صراحتا چنین چیزی گفته‌است و گفته‌اش را در بالا نقل کردیم. ولی نمی‌توانیم چشم فرو بندیم و کلمات "تیپهای مسلط گذار" را در فرمایشات اولیانفسکی نادیده بگیریم. چرا که این کلمات نیز صراحتا بیان می‌کنند که به‌رهبری دموکراتهای انقلابی نیز، گذار به‌انقلاب سوسیالیستی می‌تواند انجام‌گیرد. شاید کلمات "تیپهای مسلط‌گذار" نقش مهمی دراین عبارات ندارند و به‌طور تسامحی بیان شده‌اند؟! نه. تئوریسینهای حزب‌توده خوب می‌دانند چه می‌گویند و اولیانفسکی هم به‌قول آنها "یک نظریه‌پرداز غیر مسئول" نیست و دقیقا می‌داند چه می‌گوید. استاندال (رمان‌نویس معروف فرانسوی) می‌گفت: زبان برای بیان مقاصد نیست، بلکه برای پوشاندن مقاصد است! این گفته درباره تئوریسینهای حزب توده، اولیانفسکی و همهٔ نظریه‌پردازان رویزیونیست

" راه‌رشد غیرسرمایه‌داری" صادق است . نباید انتظار داشت که آنها بی اعتقادی خود را به دیکتاتوری پرولتاریا وهژمونی پرولتاریا سرراست و صریح اعلام کنند . آنها ناگزیرند نظراتشان‌را همیشه ،درلای جملاتی دوپهلو و چند پهلوبپوشانند . حقیقت این است که حزب‌توده ، نیازی به اصول ایدئولوژیک علمی ندارد . برای حزب توده سیاست قلمروی است که وقتی واردآن‌می‌شوید باید با هر اصل علمی عمومی خداحافظی کنید . تصادفی نیست که حزب‌توده از سویی همیشه مخالفانش‌را به تحلیل مشخص فرا می‌خواند (و این " تحلیل مشخص" یعنی خلاص شدن از هر نوع اصول عمومی که می‌تواند برای چالاکی و انعطاف معامله‌گران دست‌وپاگیرباشد) و از سوی‌دیگر ، از هر تجزیه‌وتحلیلی که بتوان برآن نام تحلیل مشخص گذاشت گریزان است .بهمین علت است که "راه‌رشد غیرسرمایه‌داری" ،گاهی‌فقط "مجالی است برای ایجاد و تقویت زمینه‌های ضرور عینی و ذهنی که یک تحول ماهیتاً سوسیالیستی موکول به آن است" (۸۵)وگاه ازاشکال وتیپهای گذار به‌انقلاب سوسیالیستی . گاه‌راه رشدی است برای جوامع عقب‌مانده‌ٔ پیش از سرمایه‌داری و گاه راه‌رشدی است برای جوامعی‌که "حتی رشد قابل‌توجه سرمایه‌داری" (۸۶)درآنهاصورت‌گرفته‌است.و بهمین‌علت‌است که بالاخره معلوم نمی‌شود دموکرات انقلابی کیست؟ آیا فیدل‌کاسترو درسال ۱۹۵۸ وآیت‌الله‌خمینی درسال ۱۳۵۸ هر دو دموکرات انقلابی هستند؟ و بالاخره معلوم نمی‌شود که آیا جامعه‌ٔ الجزایر بدون رهبری پرولتاریا می‌تواند به‌سوسیالیسم دست یابد یا نه؟ و اگر نه ، آیا حق داریم الجزایر را یک‌جامعه‌ٔ غیرسرمایه‌داری بدانیم و بنامیم . و معلوم نمی‌شود که آیا درجامعه‌ٔ ایران و آرژانتین ، راه‌رشد غیرسرمایه‌داری می‌تواند مطرح باشد یا نه؟ و اگر نه ، پس وظیفه‌ٔ کمونیستها دراین جوامع چیست؟

اما اگر حزب توده نظر خود را صریح و سر راست بیان نمی‌کند ، رهبران "اکثریت" چنین نیستند . آنها هنوز اعتقاد مشخصی ندارند (و یا

۸۵ـ همانجا .

۸۶ـ روزنامه‌ٔ "مردم" ، ۱۱ خرداد ۵۹، ص ۳.

اگر دارند هنوز خودشان از آن بی‌اطلاعند) تا بتوانند درباره‌ٔ نحوه‌ٔ بیان آن تصمیم بگیرند. چندماه پیش آنها گفتند: "لنین اکیدا راه‌رشد غیر سرمایه‌داری‌را تحت رهبری کمونیستها میسر می‌داند." و همچنین گفتند: "اولیانفسکی راه‌رشد غیر سرمایه‌داری‌را برای جوامع سرمایه‌داری نامتکامل توصیه می‌کند و حزب‌توده آن‌را برای جامعه‌ٔ ما که بخش غالب آن توسط سرمایه‌ٔ انحصاری وابسته هدایت می‌شود، درنظر می‌گیرد." (۸۷) و بعدازتوپ و تشرهای حزب، جازدند و اکنون در هر دو مورد مشغول مطالعه‌اند. آنهاهنوز نتوانسته‌اند تصمیم بگیرند که مثلا آیا لیبی‌راه رشدغیرسرمایه‌داری وسمت‌گیری سوسیالیستی درپیش گرفته‌است یا فقط از طریق سرمایه‌داری دولتی، اشکال عقب‌مانده‌ٔ تولید را از بین می‌برد و جامعه‌را پیش می‌راند. و همچنین آنها هنوز نتوانسته‌اند تصمیم بگیرند که آیا درجامعه‌ٔ ایران‌راه‌رشد غیرسرمایه‌داری قابل تحقق است یا نه. بنابراین، مهم‌نیست که شش ماه قبل چه‌گفته‌اند، مهم این است که اکنون نمی‌دانند چه می‌گویند و یا چه باید بگویند. شش ماه قبل هنگامی که به‌حزب‌توده پرخاش می‌کردند که راه‌رشد غیرسرمایه‌داری در یک جامعه‌ٔ سرمایه‌داری قابل تصور نیست، خود نمی‌دانستند چه‌می‌گویند، وهنوز هم مانده‌اند که سیاست چه ارتباطی با تولید جامعه و طبقات اجتماعی دارد. آنها اگر در حوزه‌ٔ تئوری مشغول بررسی و تحقیق هستند و هنوز نظر روشنی ندارند، در حوزه‌ٔ عمل به‌عنوان یک سازمان سیاسی (و نه به‌عنوان یک گروه تحقیقاتی) نمی‌توانند نظری نداشته باشند. بنابراین، تا روشن‌شدن نتیجه‌ٔ تحقیقاتشان، فعلا به‌طورموقت نظر حزب تودەرا می‌پذیرند! به‌همین دلیل است که "سمت‌گیری تحول" حکومت‌اسلامی‌راامیدوارکننده‌تلقی‌می‌کنند (۸۸). آیا گمان می‌کنند حکومت اسلامی می‌تواند در یک کشور سرمایه‌داری، راه رشد غیرسرمایه‌داری‌را عملی‌سازد؟! راستی رهبران "اکثریت" چرا "سمت‌گیری تحول" حکومت اسلامی‌را مترقی، دموکراتیک وانقلابی می‌دانند؟ رهبران

۸۷ـ نشریه‌ٔ "کار" شماره ۵۶، مقاله "پیرامون شعار اساسی..."

۸۸ـ ضمیمه‌ٔ "کار" (اکثریت) شماره‌ٔ ۷۸.

"اکثریت" به‌عنوان رهبران یک سازمان سیاسی نمی‌توانندصبرایوب پیشه‌سازند و تا معلوم شدن نتیجهٔ تحقیقاتشان دربارهٔ صحت و سقم نظریهٔ " راه رشد غیرسرمایه‌داری" در قبال حکومت اسلامی موضعی نداشته‌باشند ؛ بنابراین فعلا نظر حزب‌توده‌رامی‌پذیرند . علی‌الخصوص که حالا فهمیده‌اند تنها حزب توده نبود که "راه‌رشد غیرسرمایه‌داری" را حتی برای جوامعی سرمایه‌داری مانند ایران امکان‌پذیر می‌دانست بلکه اولیانفسکی نیز چنین نظری دارد! و این دیگر شوخی نیست! آقای اولیانفسکی ،کم آدمی نیست . او برای رهبران "اکثریت" سمبل انترناسیونالیسم پرولتری است! حرف روی حرف آقای اولیانفسکی‌آوردن یعنی انکار سوسیالیسم !! (۸۹)

حزب‌توده از چیزی بنام "لحظهٔ ورود جامعه به‌مرحله سوسیالیسم" سخن می‌گوید . این "لحظهٔ ورود به‌سوسیالیسم" یا آستانهٔ سوسیالیسم چگونه چیزی است؟ مناسبات تولید سوسیالیستی ،برخلاف‌شیوه‌های دیگر تولید نمی‌تواند در حاکمیت غیرپرولتری شکل بگیرد ، بنابراین لحظهٔ ورود به سوسیالیسم اگر یک‌لحظهٔ خیالی متافیزیکی نباشد حتما باید آغازیک دگرگونی

۸۹- رهبران " اکثریت" معمولا بعد از نوزدن به‌حزب توده به حقانیت او اعتراف می‌کنند ، کیانوری حق داشت که در رابطه با این خصلت "اکثریت" اخیرا بگوید: " در مورد سازمان چریکهای فدایی خلق، ما ازاینکه طی‌ماه‌های اخیر آنها توانسته‌اند ، برخی از اشتباهات گذشتهٔ خودرا تصحیح کنند ، خوشحال هستیم ، علی‌رغم آنکه همهٔ این گرایشهای مثبت تصحیح اشتباهات، با مقداری هم " مدح‌وثنا" بمعنای منفی‌اش دربارهٔ حزب ما توام بوده است. و این دوستان برای اینکه در برابر حملات چپی‌های خویش، یک کمی خود را حفظ‌کنند ، چهارتا فحش هم به‌ما می‌دهند و بعد هم می‌گویند که حزب توده شش ماه پیش، ــ از موضع‌گیریهای "اپورتونیستی" اش به همان‌نتیجه‌ای‌رسیده که ما شش ماه بعد ــ از مواضع انقلابی بدان رسیده‌ایم . از این شوخی‌های بی مزهٔ ناشی‌از جوانی که بگذریم با این تصحیح‌هایی که سازمان چریکهای فدایی خلق اکثریت درموضع‌گیریهای خودشان کرده‌اند ما جدا خوشحال هستیم . . ."

کیفی در ماهیت حاکمیت باشد. بایستی آغاز حاکمیت یک دولت نوع پرولتری باشد. قبلا توضیح داده‌ایم که یک دولت پرولتری (یعنی دولتی که تجسم بلوک قدرتی بقهرمیری پرولتاریا باشد) حتی با انقلابی‌ترین جمهوری خرده بورژوازی فرق کیفی دارد. و در بالا دیدیم که حتی حزب توده نیز در ظاهر حاکمیت پرولتری را چیزی "کیفیتا متمایز" با هر نوع حاکمیت انقلابی خرده بورژوازی می‌داند. در جوامعی که حاکمیت پرولتری مستقر می‌شود، در آستانه استقرار چنین حاکمیتی، مناسبات مسلط تولید در جامعه، یا مناسبات سرمایه‌داری است یا مناسبات پیش از سرمایه‌داری. اگر مناسبات مسلط تولید سرمایه‌داری است دولت پرولتری بطور کلی می‌تواند مناسبات تولید سوسیالیستی را تحقق بخشد و در بخشهایی که هنوز آمادگی وجود ندارد با در پیش گرفتن طرحهای ضربتی زمینه را برای آن آماده سازد. نمونه جالب این نوع طرحهای ضربتی طرح تب در روسیه شوروی بود. در چنین شرایطی، سخنی از راه رشد در میان نخواهد بود، چرا که راه رشد آنجا مطرح است که عقب ماندگی نیروهای تولید، تحقق مناسبات تولید سوسیالیستی را ناممکن می‌سازد و بنابراین دولت پرولتری با اتخاذ یک راه رشد غیر سرمایه‌داری می‌کوشد نیروهای تولید را گسترش دهد و زمینه را بر تحقق مناسبات تولید سوسیالیستی فراهم سازد. اگر در جامعه مناسبات مسلط تولید، مناسبات سرمایه‌داری است، نیازی براه رشد غیر سرمایه‌داری وجود ندارد. تنها راه رشد انقلابی، در چنین جامعه‌ای، راه رشد سوسیالیستی است. آیا از این مقدمه باید چنین نتیجه گرفت که هر دولت غیر پرولتری در یک جامعه سرمایه‌داری بلافاصله از همان آغاز یک دولت ضد انقلابی است؟ نه، بهیچ وجه. در چنین جامعه‌ای، یک دولت غیر پرولتری، اگر به عنوان یک دولت انتقالی عمل کند حتما خصلت انقلابی دارد. منظور ما از دولت انتقالی، دولتی است که تجسم ائتلافی از پرولتاریا و خرده بورژوازی است بی آنکه رهبری این ائتلاف در دست پرولتاریا باشد. دولت انقلابی کوبا بعد از پیروزی بر رژیم دست نشانده باتیستا، مدتی چنین خصلتی داشت. جنبش ۲۶ ژوئیه که رهبری انقلاب کوبا را در دست داشت، یک تشکیلات پرولتری نبود. اما یک تشکیلات انقلابی بود که ائتلاف

نیرومندی با پرولتاریای کوبا بوجود آورد و در جریان این ائتلاف جنبش ۲۶ ژوئیه دچار استحاله شد و حزب کمونیست کوبا محصول این فرآیند بود. دولت کوبا، درفاصله بین پیروزی بر باتیستا و شکل‌گیری قطعی یک دولت پرولتری، نمونه‌ای ازیک دولت‌انتقالی بود. بنابراین دریک‌جامعه‌ٔ سرمایه‌داری، یک‌دولت غیر پرولتری در صورتی می‌تواند یک دولت انقلابی باشد که خصلت یک دولت انتقالی به پرولتاریا را داشته باشد. یا به‌عبارت دیگر دست پرولتاریا را برای درهم‌شکستن تسلط سرمایه باز بگذارد و سازمانهای اجتماعی و سیاسی سرمایه را که می‌توانند برای مقابله با پرولتاریا به‌کارگرفته شوند درهم بکشند. این‌چنین دولت انتقالی شباهت زیاد به‌آن چیزی دارد که لنین دربارهٔ دولت انقلابی ــ دموکراتیک در سپتامبر ۱۹۱۷ بیان‌کرد:

"... ولی همین سازمان‌را در شرایط وجود یک دولت‌انقلابی ــ دموکراتیک درنظر بگیرید و دربارهٔ اهمیت آن بیندیشید. کار موظف همگانی که شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان‌و دهقانان معمولش کرده باشند و به‌توسط آنها تنظیم‌و هدایت شده باشد، هنوز سوسیالیسم نیست، ولی دیگر سرمایه‌داری هم نیست. این گام عظیمی است به‌سوی سوسیالیسم، گامی است که چنانچه درشرایط حفظ دموکراسی کامل برداشته‌شود، دیگر بدون اعمال فشار بی‌سابقه برتوده‌ها نمی‌توان به قهقرا، یعنی به‌سوی سرمایه‌داری‌بازگشت." (۹۰)

طبیعی است که در یک کشور سرمایه‌داری، مخصوصا دریک‌دورهٔ انقلابی، یک دولت غیر پرولتری، تنهاوتنها، درصورتی‌می‌تواند مترقی، دموکراتیک و انقلابی باشد که خصوصیات یک دولت انتقالی به‌پرولتاریا را داشته باشد. تجسمی باشد از ائتلاف پرولتاریا و طبقات و اقشار ستمدیده (ازجمله‌خرده ــ بورژوازی) برای سرکوب سرمایه و ستمگران. یک‌دولت خرده‌بورژوایی، در

۹۰ــ لنین، "خطر فلاکت و راه‌مبارزه باآن". ترجمهٔ فارسی، مجموعه آثار و مقالات، ص ۵۰۳.

صورتی که نقش یک دولت انتقالی را نداشته باشد، در یک جامعهٔ سرمایه‌داری دریک دورهٔ قابل ملاحظه (در دوره‌های بحران انقلابی، حتی برای دوره ای کوتاه) نمی‌تواند یک دولت انقلابی باشد؛ زیرا انقلاب دریک جامعهٔ سرمایه‌داری و همچنین اتخاذ یک راه دموکراتیک درجهت تقویت مواضع پرولتاریا بلافاصله دشمنی سرمایه‌را بر می‌انگیزاند. بنابراین، دریک جامعهٔ سرمایه‌داری مهم نیست که طبقه با طبقات ستمکش چه می‌خواهند، بلکه مهم این است که بنا به وضعیت خود ناگزیر می‌شوند به‌اقداماتی دست برنند که شاید در آغاز قصدش را نداشتند. مارکس می‌گوید:

" طبقه‌ای که منافع انقلابی جامعه در او متمرکز شده است، به محض اینکه به‌پاخاست، جوهر و مصالح فعالیت انقلابی‌اش‌را در وضعیت بی‌واسطهٔ خودش می‌یابد: دشمنانی که باید درهم کوبیده شوند، اقداماتی که باید انجام‌گیرد، که به‌وسیلهٔ نیازهای مبارزه، دیکته‌می‌شوند ـ نتایج اقدامهای خود او، او را به‌پیش می‌راند. "(۹۱)

باتوجه‌به‌این‌ملاحظات "لحظهٔ‌ورود‌به‌سوسیالیسم" یا آستانهٔ سوسیالیسم دریک جامعهٔ سرمایه‌داری، هنگامی‌است که یک دولت پرولتری درآنجا به حاکمیت می‌رسد.

حال جوامعی را درنظر بگیریم که مناسبات مسلط تولید در آنها مناسبات پیش ازسرمایه‌داری‌است، در چنین جوامعی، هنگامی که‌دولت‌پرولتری به‌قدرت‌می‌رسد، ناگزیر می‌شود برای تحقق مناسبات تولید سوسیالیستی، راه‌رشدی اتخاذ کند که زمینهٔ مادی تحقق مناسبات تولید سوسیالیستی را فراهم سازد. این راه‌رشد، یعنی راه‌رشدی که توسط یک‌دولت پرولتری در پیش گرفته می‌شود، یک راه‌رشد غیرسرمایه‌داری است. این‌چنین راه رشدی ضرورتاً سمت‌گیری‌سوسیالیستی است. خاص این‌سمت‌گیری دولت پرولتری، دولت پرولتری است که قدرت سیاسی را در دست دارد. اما درجوامعی که

۹۱ـ مارکس، "سالهای طبقاتی در فرانسه"، فصل اول.

مناسبات تولید پیش از سرمایه‌داری حاکم است ولی یک حکومت پرولتری قدرت سیاسی را در دست ندارد وضع چگونه خواهد بود؟ در چنین جوامعی اگر یک حکومت دموکراتیک و انقلابی قدرت را در دست گیرد و از طریق مبارزه با امپریالیسم مناسبات تولید عقب‌ماندهرا درهم بشکند و نفوذ سرمایهٔ جهانی را بطور منظم در جامعه تضعیف کند مسلما راه‌رشدی که در پیش گرفته‌است خصلت مترقی دارد. ولی چنین راه رشدی را نمی‌توان راه‌رشد غیر سرمایه‌داری نامید. درچنین جوامعی "لحظهٔ ورود به‌سوسیالیسم" کی فرا می‌رسد؟ مثل هرجامعهٔ دیگر به‌هنگامی که یک قدرت پرولتری در حاکمیت باشد. ولی قبل از دست‌یافتن یک دولت پرولتری به‌قدرت مسلما نمی‌توان از راه‌رشد غیرسرمایه‌داری صحبت‌کرد. حکومتهای دموکراتیک در چنین جوامعی مسلما نقش مترقی و حتی گاه انقلابی دارند ولی با یک حکومت پرولتری "کیفیتا متمایز" هستند. این نوع حکومتها معمولا از از طریق ایجاد یک نوع سرمایه‌داری دولتی روابط تولید عقب‌ماندهرا در هم می‌شکنند و به ستیز با امپریالیسم بر می‌خیزند. به‌حرکت و تشکل انقلابی پرولتاریا و توده‌های زحمتکش میدان می‌دهند. بنابراین سرمایه‌داری دولتی دراین موارد مترقی است. آیا گفتن اینکه سرمایه‌داری دولتی درچنین‌مواردی نقش مترقی دارد با این اصل که در عصر کنونی سرمایه‌داری یک نظام ارتجاعی است مباینت دارد؟ نه، به‌هیچ‌وجه. تردیدی نیست که در عصرما سرمایه‌داری درسطح جهانی و درمجموع یک‌نظام پوسیده و منقرض است اما دراین نیز تردیدی نیست که عناصر تشکیل دهندهٔ یک دوران همه همگون نیستند. بنابراین از این مقدمه که سرمایه‌داری در دوران ما یک نظام پوسیده‌وارتجاعی است نباید نتیجه گرفت‌که سرمایه‌داری دولتی حتی در کشورهایی که مناسبات مسلط تولید درآنها ماقبل سرمایه‌داری است و درحالی که دموکراتهای انقلابی در قدرت هستند، نیز نمی‌تواند نقش مترقی داشته باشد. تصادفا سرمایه‌داری دولتی در چنین کشورهایی دقیقا بدان علت نقش مترقی داردکه با سرمایه‌داری در مجموع و در مقیاس جهانی (یعنی با امپریالیسم) به ستیز بر می‌خیزد. به‌همین خاطر هم هست که در کشورهای نیمه‌فئودال و زیرسلطه،

کمونیستها می‌کوشند بورژوازی ملی (یعنی بورژوازی ضدامپریالیست را) به‌طرف خود بکشانند . تردیدی نیست که در یک کشور سرمایه‌داری دیگر نمی‌توان از بورژوازی ملی و دموکراتیک سخن گفت ؛ زیرا بورژوازی در یک کشور سرمایه‌داری ،ازلحاظ تاریخی وظیفه‌ای مترقی ندارد و از ترس طبقات انقلابی حتما در کنار امپریالیسم و مرتجعین قرار خواهدگرفت . اما حزب‌توده و تمام‌نظریه‌پردازان تز "راه رشد غیرسرمایه‌داری" بورژوازی دموکراتیک را صرفا به این علت که خصلت مترقی دارد ، بورژوازی "غیرسرمایه‌داری" می‌نامند ! برای آنها ظاهرا راه دیگری وجود ندارد . و از همین‌جاست که مسائل پیچیده ای مانند "لحظه" ورود جامعه به سوسیالیسم " مطرح می‌گردد .حزب توده از زور لاعلاجی ،سرمایه‌داری دولتی‌را "غیرسرمایه‌داری" می‌نامد و سپس می‌گوید که "لحظه" ورود جامعه به‌سوسیالیسم " چگونه خواهد بود . حزب‌توده همیشه از شرایط نامطلوب و صرفا از سرلاعلاجی ،سرمایه‌داری‌را "غیرسرمایه‌داری " می‌نامد ؛ چون معتقد است با "غیرسرمایه‌داری" دانستن ضدانقلاب و ارتجاع ، می‌توان راه را برای همکاری با آن و چاپلوسی درآستان آن هموارکرد. بگذارید ازاین موارد یک نمونه‌بیاوریم : حزب توده از نق زدنهای رهبران اکثریت ناراحت شده‌است و چنین می‌گوید :

" از لابلای سخن چریکها استنباط می‌شود که گویا راه عملی و مترقی دیگری که زمینه‌های مطمئن‌تری داشته باشد ، در پیش پای انقلاب ایران باز است ، اما حزب‌توده ایران بی‌جهت‌می‌کوشد راه غیر سرمایه‌داری را تحمیل کند !

نه ! اگر شما راه دیگری سراغ دارید ، مضایقه نکنید . آن‌رانشان بدهید . بزعم ما ، راه‌غیرسرمایه‌داری تنها برنامه‌ای‌است که باتوجه دقیق به‌شرایط عینی جامعه ، تناسب نیروها و تامل روی ترکیب و ماهیت رهبری انقلاب ،درلحظه مشخص فعلی ، برای خود دورنما دارد . و اگر قرار باشد این دورنما واقعی‌تر شود ، اگر قرار باشد سرانجام سرگردگی‌پرولتاریا ازبی‌دردترین و کوتاه‌ترین مسیر تامین گردد ، چاره‌وتنها چاره ممکن ـ ونه

ایدهآل ــ این است که با کوشش درجهت اتحاد هرچه مستحکمتر با رقبا و درعین حال متحدان طبیعی خود، یعنی دموکراتهای انقلابی، این راه رشد را تعمیق و تا حد مقدور بازگشت ناپذیر سازیم... اگر سیاست اتحاد و مبارزه با سرکردگان این انقلاب به مذاق شما خوش نمی‌آید، تنها راهی که می‌ماند، تلاش برای براندازی این رهبری است. چنین تلاشی چه کسانی را شاد می‌کند؟ حذف احتمالی رهبری موجود درشرایط فعلی تناسب نیروها، چه کسانی را برمسند می‌نشاند؟ فهم این مسئله ساده در اوضاع و احوال آشفته و بحرانی روز، به جد و جهد زیادی نیاز ندارد." (۹۲)

دراین جملات دقت کنید! استدلال حزب‌توده چنین است: چون در شرایط کنونی، تلاش برای سرنگونی رژیم به‌نفع امپریالیسم است، بنابراین باید اعتراف کنیم که این رژیم می‌تواند راه‌رشد غیر سرمایه‌داری را تحقق ببخشد. و از فحوای کلام نویسندگان حزب‌توده چنین بر می‌آید که "بی‌دردترین و کوتاهترین مسیر" تأمین هژمونی پرولتاریا را خالی‌کردن زیر پای این حکومت در شرایط مناسب می‌دانند. آیا اگر سرنگونی یک رژیم، دریک مقطع معین، به علت تناسب مشخص نیروها، به‌نفع ضد انقلاب هارتری منجرشود، می‌توان آن حکومت را صرفاً به‌همین دلیل دموکرات و انقلابی دانست؟ درتاریخ جنبش کمونیستی نمونه‌های زیادی وجود دارد که کمونیستها به‌دلایل مشخص، تلاش برای سرنگونی رژیمی را در یک مقطع معین مجاز نمی‌دانستند ولی در عین حال آن رژیم را ضد انقلابی، ضد دموکراتیک و غیر مردمی می‌دانستند. مثلا لنین، حکومت موقت را در تابستان ۱۹۱۷ یک حکومت ضدانقلابی و غیر مردمی می‌دانست، اما درست درهمان حال، دریک مقطع معین، در برابر پیشروی یک ضد انقلاب بدتر و هارتر (پیشروی کورنیلف به‌طرف پتروگراد) چه شعاری می‌داد؟ اما حزب توده صرفاً به‌این دلیل که " در شرایط فعلی

۹۲ــ روزنامه "مردم"، ۱۳ خرداد ۵۹، ص ۶.

تناسب نیروها " تلاش برای سرنگونی رژیم کنونی ، امپریالیسم‌را شاد می‌کند ، نتیجه‌می‌گیرد که این حکومت دموکراتیک ، انقلابی و مردمی است . حـــزب توده یک " موقعیت تاکتیکی " ترسیم می‌کند که درچهارچوب‌آن تلاش بـــرای سرنگونی رژیم مجاز نیست . اما بلافاصله از این چهارچوب خارج می‌شـــود و "تنهابرنامه" خود را برای جامعهٔ ایران ارائه می‌دهد ! اگر استدلال حـزب توده را بپذیریم ، یک حزب بایستی برنامه‌های بسیار متنوعی برای جامعـــهٔ خود داشته باشد و بسته به‌اینکه درکدام "موقعیت تاکتیکی" گیر کرده باشـد، یکی از این برنامه‌ها را ارائه بدهد ، در حقیقت در استدلالی که حزب تـوده می‌کند ، برنامه و تاکتیک مرزی ندارنـد و برنامه بر مدار و مبنای تاکتیـــک تعیین می‌گردد . این برنامهٔ مبتنی بر تاکتیک حزب‌توده ، بروشنترین شکل، اصل رویزیونیستی معروف "حرکت همه‌چیز و هدف هیچ" را به‌نمایش‌می‌گذارد. حزب توده بیهوده می‌کوشد باطرح خطر امپریالیسم وانمود کند که تنهـــا برنامه‌ای که برای خود دورنما دارد "راه‌رشد غیرسرمایه‌داری" است . ایـــن برنامه نه درشرایط مشخص کنونی ، بلکه همیشه ،تنهابرنامهٔ حزب‌توده بـوده است . در شماره‌های قبل دیده‌ایم که حزب‌توده حتی در شرایط دیکتاتـــوری آریامهری و حتی از طریق دیکتاتوری آریامهری" راه‌رشد غیرسرمایـــه‌داری" کذایی خود را قابل تحقق می‌دانست . آیا درآن هنگام نیزتلاش برای‌سرنگونی رژیم امپریالیسم را شاد می‌کرد ؟ تئوریسینهای حزب ،همیشه با افاده و فضـل فروشی پرفسورهای انترناسیونال دوم استدلال کرده‌اند که" باتوجه دقیق بـه شرایط عینی جامعه ، تناسب نیروها و تأمل روی ترکیب و ماهیت‌رهبـــری انقلاب درلحظهٔ مشخص‌کنونی . . ." باید از خیر هژمونی پرولتاریا گذشـت و همیشه در برابر استدلال کمونیستها گفته‌اند تأمین هژمونی پرولتاریـا بـه ارادهٔ ما بستگی ندارد . پس بهترین راه این است که‌به‌خاطر تلاش برای دست یافتن به‌آن اوضاع را متشنج نکنیم . حزب‌توده می‌گوید " فهم این مسئلـــهٔ ساده . . . به‌جد و جهد زیادی نیاز ندارد" که در شرایط کنونی امپریالیســـم علیه این حکومت توطئه می‌چیند و اقدام می‌کند و از "فهم این مسئلهٔ ساده" می‌خواهد معمای بغرنجی‌را بدون توضیح به‌کلهٔ خلق‌الله فرو کند . آن معمای

بغرنج این‌است : دریک کشور سرمایه‌داری ، در بطن یک بحران انقلابی ، حکومتی که تاریک اندیشی‌را به‌اوج رسانیده‌است و هرنوع تشکل کارگری و دموکراتیک را باتمام نیرو فرو می‌کوبد ، چه‌گونه می‌تواند یک‌حکومت دموکراتیک انقلابی‌باشد و ازآن‌گذشته ، دموکراتهای انقلابی چگونه می‌توانند سمت‌گیری سوسیالیستی را عملی‌سازند ؟ حزب‌توده می‌گوید چون نمی‌توان رژیم کنونی را ساقط کردپس بهتر است اولاً رهبران‌آن را دموکرات انقلابی بدانیم ، ثانیاً مناسبات مسلط تولید را در جامعه نادیده بگیریم ثالثاً بگوییم بدون رهبری پرولتاریا نیز سمت‌گیری سوسیالیستی امکان‌پذیراست ! و درجواب نق‌زدنهای بی‌مزهٔ رهبران "اکثریت" می‌گویند ،اگرشما راه دیگری سراغ دارید، پس چرا معطلید . و رهبران "اکثریت" وقتی کلاه خود را قاضی قرار می‌دهند می‌بینند حق‌بااستاد پیر است .

دولتی که حزب‌توده و رهبران "اکثریت" ، انقلابی و دموکراتیک می‌دانند ،حتی‌حاضر نیست دموکراسی بورژوایی را دراین جامعه تحمل کند . اما دموکراسی بورژوایی بالاخره هرچه‌باشد ،بورژوایی است ، بنابراین حزب توده و "اکثریت" چندان دل خوشی ازآن ندارند . اگر روزی به‌دلیل یک "موقعیت تاکتیکی" ،مجبور به‌پذیرفتن آن‌شدند باید با یک عنوان "غیر سرمایه‌داری" غسل‌تعمیدش‌بدهند وآنگاه‌آن‌را بپذیرند .راستی‌آیا در تز " راه رشد غیرسرمایه‌داری" رویزیونیستها ، دموکراسی جایی ندارد ؟

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

نشر راه کارگر

بهاء ۱۳۰ ریال